

پیام های قرآن برای جوانان

تفسیر سوره حمد و بقره

محمود متوسل

بسم الله الرحمن الرحیم

پیامهای قرآن برای جوانان: تفسیر سوره حمد و بقره

نویسنده:

محمود متوسل

ناشر چاپی:

مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیامهای قرآن برای جوانان: تفسیر سوره حمد و بقره

مشخصات کتاب

سرشناسه : متوسل، محمود، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : پیامهای قرآن برای جوانان " تفسیر سوره حمد و بقره"

مشخصات نشر : تهران: موسسه فرهنگی درسهایی از قرآن، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۲۸۸ ص.

شابک : ۹۵۰۰۰۰ ریال:۹۷۸-۶۰۰-۵۴۲۱-۵۰-۷

وضعیت فهرست نویسی : فیپای مختصر

یادداشت : فهرستنویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است

شماره کتابشناسی ملی : ۳۸۵۴۸۵۲

ص: ۱

اشاره

فهرست مطالب

ص: ۵

ص: ۸

ص: ۱۲

مقدمه ناشر

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب حاضر مباحث تفسیری است که متناسب با شنوندگان برنامه‌های برون مرزی صدا و سیما که از اقوام و ملل مختلف و دارای مذاهب گوناگون می‌باشند، به رشته تحریر درآمده و از سال ۷۸ تاکنون به صورت هفته‌ای پنج آیه در اختیار رادیو برون مرزی قرار گرفته است تا به حدود سی زبان زنده دنیا ترجمه، تولید و پخش گردد.

مؤلف کتاب حجت الاسلام دکتر محمود متوسل، توفیق داشته در طول سی‌سال گذشته، در خدمت حجت الاسلام والمسلمین محسن قرائتی باشد و در نگارش متن تفسیر نور، در بیش از ۱۶ جزء قرآن کریم با ایشان همکاری داشته است.

در تألیف این مباحث، مؤلف از تفسیر نمونه و تفسیر نور بهره بسیار برده است. اما نگاه او به مخاطب خارج کشور باعث گردیده از طرح مباحث عمیق تفسیری یا اختلاف برانگیز خودداری نماید و سعی کند نکات و پیام‌هایی که از متن آیات برمی‌آید استخراج و در اختیار مخاطبان قرار دهد.

با پیشنهاد و تأکید حجت الاسلام والمسلمین قرائتی، مقرر شد متن این مباحث پس از بازنگری و عنوان گذاری به صورت کتاب در اختیار نسل نو قرار گیرد.

پیش از این، تفسیر جزء اول قرآن کریم، تحت عنوان تفسیر قرآن برای جوانان در قطع پالتویی چاپ و مورد استقبال علاقمندان قرار گرفت.

اکنون تفسیر سوره حمد و بقره، به صورت کامل در یک مجلّد و با ویراستاری جدید تحت عنوان پیام‌های قرآن برای جوانان در دسترس جوانان علاقمند به معارف

قرآن قرار می گیرد تـا قطره‌ای از اقیـانوس بی کران معـارف الهی را در کام جانشان بنشانـد و به قـدر ظرف خود از آن بهره‌مند گردند.

پیشـنهادات و انتقـادات خوانندگان را به شـکل مکتوب یـا پست الکترونیـک پـذیرا هستیم و آن را هـدیه‌ای بـا ارزش از سوی دوستداران قرآن می‌دانیم.

تهران، صندوق پستی: ۵۸۶ / ۱۴۱۸۵ تلفن تماس: ۶۶۹۴۶۳۶۳

پست الکترونیک: MarkazeQuran@yahoo.com

مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن

ص: ۱۶

سوره «فاتحه الکتاب»

قرآن کریم، ۱۱۴ سوره دارد و هر سوره مجموعه ای از آیات را در خود جای داده است. اولین سورهٔ این کتاب آسمانی، «فاتِحَهُ الْکِتاب» نام دارد؛ زیرا «آغازگر کتاب» خداست و به سورهٔ «حَمْد» نیز مشهور است، چون با حمد خدا آغاز شده است.

در اهمیت این سورهٔ هفت آیه ای، همین بس که واجب است روزانه ده بار آن را در نمازهای خود بخوانیم و نماز بدون خواندن آن باطل است. این سوره که آغازگر کتاب خداست، خود با آیه ای آغاز شده که هر کاری با آن شروع شود، پایان نیکویی خواهد داشت.

۱- بهترین سرآغاز

بِسْمِ اللَّـهِ الرَّ حْمَـٰنِ الرَّ حِيمِ (۱)

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان

از قدیم میان مردم رسم بوده است که کارهای مهم خود را با نام یکی از بزرگانشان آغاز کنند تا موجب میمنت و برکتِ آن کار شود. امروزه نیز با نام یا حضور رؤسای جمهور کارها را افتتاح می کنند. امّا خداوند بزرگ تر از هر بزرگی است؛ زیرا هستیِ همهٔ موجودات با ارادهٔ او آغاز شده و نه فقط کتابِ طبیعت، بلکه کتابِ شریعت، یعنی قرآن و دیگر کتب آسمانی نیز با نام او شروع شده است. لذا اسلام به ما سفارش می کند کارهای خود، چه کوچک و چه بزرگ، اعم از خوردن و آشامیدن، برخاستن و خوابیدن، سیر و سفر، گفتن و نوشتن و نیز کار و کسب را با «بسم اللّه» آغاز کنیم و از گوشت حیوانی نخوریم که آن را بدون آوردن نام خدا، ذبح کرده اند.

گفتن «بسم اللَّه» مخصوصِ اسلام نیست، بلکه طبق آیات قرآن، کشتی نوح با «بسم اللَّه» به حرکت درآمد و حضرت سلیمان علیه السلام نامهٔ خود به «بلقیس»، پادشاه سرزمین سبا را با «بسم اللَّه» آغاز کرد.

به اعتقاد ما «بسم اللَّه» آیه ای کامل و جزو سورهٔ فاتحه است؛ زیرا اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از کسانی که آن را در نماز نمی خواندند یا آهسته می خواندند، ناراحت بودند و خود، این آیه را در همهٔ نمازها بلند می خواندند.

«بسم اللَّه» به کارها رنگ الهی داده و عمل انسان را از آفاتِ شرک و ریا نجات می دهد.

«بسم اللَّه» یعنی خدایا من تو را فراموش نکرده ام، تو هم مرا فراموش مکن.

«بسم اللَّه» نشانهٔ توکل بر خدا و یاری خواستن از اوست.

کسی که «بسم اللَّه» می گوید، خود را به قدرت بی نهایت و رحمت بی پایان الهی متصل کرده است.

از این آیه می آموزیم:

کارها را با نام خدا شروع کنیم که نام او مایهٔ بیمه شدن و برکتِ کارهاست.

۲- سپاس و ستایش پروردگار

الْحَمْدُ لِلَّ-هِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

سپاس و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

به دنبال نام و یاد خدا، اولین کلام ما تشکر از اوست. خدایی که رشد و پرورش همهٔ عالَم ها از اوست؛ چه عالَم جمادات و نباتات و چه عالَم حیوانات، چه آسمان ها و چه زمین. آری، او به زنبور عسل آموخته است که از چه گیاهی تغذیه کند و چگونه کندو بسازد. او به مورچه آموخته است که چگونه قوتِ زمستانی خود را ذخیره کند. اوست که از دانه ای گندم، خوشه ها

می رویانـد و از هستهٔ سیب، درخت سـیب را پرورش می دهـد. اوست که این آسـمانِ باعظمت را آفریـده و برای هر یک از کرات و سـیاراتِ آن، مسیر مشخصی قرار داده است. او خدایی است که ما را در شکم مادر پرورش داد و پس از تولّد، اسباب رشـدِ ما را فراهم ساخت و بـدنِ ما را چنان آفریـد که در برابر بیماری ها از خود دفاع کنـد یا اگر اسـتخوانش شـکست، آن را ترمیم کنـد و هرگـاه به خون نیـاز داشت، خون سـازی کنـد. نه فقـط رشـد و پرورش جسمِ مـا به دستِ اوست، بلکه هـدایت و تربیـتِ روح و روانِ مـا از اوست. عقـل و شـعور را او برای مـا قرار داده و پیـامبران و کتـاب هـای آسـمانی را او برای تربیت ما فرستاده است.

از این آیه می آموزیم:

نیـاز مـا و همه هسـتی به خداونـد، فقـط در آفرینش نیست، بلکه پرورشِ مـا نیز به دست اوست؛ پس مـا نیز همواره شـکرگزار نعمت هایِ او باشیم.

۳- رحمت گستردهٔ الهی

الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ (۳)

[خدایی که] بخشنده و مهربان است.

خـدایی کـه به او ایمـان داریم، مظهر مهر، محبّت، بخشـش و آمرزش است. نمـونه هـایِ رحمت و محبّت او را در نعمت هـای فراوانی که برای مـا آفریـده است، می بینیم. گُـل های زیبا و خوشـبو، میوه های خوش طعم و خوشـمزه، خوردنی های لذیـذ و پرانرژی، پوشـیدنی هـای رنگارنگ و متنوع، همه و همه، هـدیه های خداونـد به ماست. مِهر مادر به فرزنـد را او در دل و جانِ مـادران قرار داده و خود از هر مادری مهربان تر است. قهر و عـذاب او نیز برای تنبیه و توجّه بنـدگان گنهکار است، نه آنکه از روی کینه و ظلم باشد. لذا اگر با توبه، گذشته را جبران کنیم، خطایِ ما را می پوشاند و گناهانمان را می بخشد.

ص: ۱۹

از این آیه می آموزیم:

خداونـد، موجـودات را بـا رحمـت و محبّت خـود تربیت می کنـد؛ زیرا قبـل از «رَبِّ العـالَمین» و بعـد از آن، خـود را «اَلرَّحمنِ الرَّحیم» معرفی کرده است. یعنی تربیت، بـا رحمت و بخشـایش آغاز می شود و به پایان می رسـد. اگر معلّمان و مربّیانِ جامعه نیز بخواهند موفق باشند، باید براساس محبت و دلسوزی عمل کنند.

۴- قیامت، جلوه ای از رحمت

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

[خدایی که] مالك روز جزاست.

کلمـهٔ «دین» هم به معنای مکتب و آیین است، هم به معنای جزا و پاداش. مراد از «يَوْمِ الـدِّينِ» روز قیامت است که روز حساب و کیفر و پـاداش است. البته خداونـد، هم مالـك دنیـاست و هم مالـك آخرت، ولی مـالکیت او در روز قیـامت، جلوهٔ دیگری دارد. در آن روز هیـچ کس مالك هیچ چیز نیست. حتی انسان اختیار اعضا و جوارحِ خود را ندارد. نه زبان، اجازهٔ عذرتراشـی دارد و نه فکر، فرصتِ تدبیر؛ تنها خداوند، صاحب اختیار آن روز است.

از این آیه می آموزیم:

در کنار امید به رحمتِ الهی که در آیهٔ قبل مطرح شد، باید از حساب و جزای قیامت نیز بترسیم؛ زیرا خداوند از هر نیک و بد ما آگاه و بر کیفر و پاداش آن قادر است.

۵- عبادت و استعانت

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

[خدایا] تنها، تو را می پرستیم و تنها، از تو یاری می جوییم.

در آیات گذشته، برخی صفات خداوند را شناختیم و دانستیم که او «رَحمن» است، «رَحیم» است، «ربُّ العالَمین» و مالک روز جزاست. همچنین او را به خاطر نعمت های بی شماری که به ما ارزانی فرموده است، سپاس گفتیم و ستایش کردیم که: «اَلحَمدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمین».

حق آن است که اکنون به درگاه او برویم، به نماز بایستیم و با اظهار عجز و ضعف، اعلام کنیم که ما فقط بندهٔ تو هستیم و جز در برابر فرمان تو، در برابر دیگران، سر خم نمی کنیم. نه بندهٔ زر و ثروتِ دنیا هستیم و نه بردهٔ زور و قدرت های استعماری. اما این نماز که بهترین راه پرستش خداوند است، به جماعت برگزار می شود. لذا ما مسلمانان، یک صدا و در یک صف، دسته جمعی اعلام می کنیم: «اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعین»؛ خداوندا! نه فقط من، بلکه همهٔ ما بندهٔ تو هستیم و از تو یاری می جوییم.

از این آیه می آموزیم:

اگر در هر نماز، با توجه بگوییم که فقط بندهٔ خدا هستیم، دیگر اهل غرور و تکبر نخواهیم شد.

۶- اعتدال و میانه روی

اهْدِنَا الصِّرَ اطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶)

[خداوندا] ما را به راه راست هدایت فرما!

در زندگی انسان، راه های گوناگونی وجود دارد: راهی که خود، براساس خواسته ها و نیازهای فردی، تشخیص می دهد؛ راهی که جامعه و مردم به آن راه می روند؛ راهی که پدران و نیاکان، زندگی خود را براساس آن گذرانده اند؛ راهی که طاغوت ها و حاکمانِ ستمگر برای مردم تعیین می کنند؛ راه

کامیابی و لذت جویی از مظاهر دنیا یا راه عُزلت و گوشه گیری و دست کشیدن از فعالیت های اجتماعی.

آیـا انسـان در میان این همه راه و روش، برای پیـداکردن راه راست و درست، به راهنما نیاز نـدارد؟ خداونـد، پیامبران و کتاب های آسـمانی را برای راهنمایی ما فرستاده و هدایت ما در صورتی است که پیرو راستینِ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت: او و قرآن کریم باشـیم. به همین دلیـل، در هر نمـاز از خـدا می خـواهیم که مـا را به راهِ روشن و مطمئن خـود راهنمـایی فرماید؛ راهی که در آن انحراف و انحطاط نیست و انسان را به او می رساند.

راه مسـتقیم، راه وسط و میانه است: اعتـدال و میانه روی در همـۀ امور و دوری از هرگونه افراط و تفریط. کافران، رهبرانِ الهی را همچون مردم عادی یا حتی پایین تر از مردم عادی و مجنون معرفی می کردند. بعضـی مؤمنان نیز پیامبرانی همچون حضرت عیسـی علیه السـلام را در حـدّ خـدایی بالا بردند؛ اما برخلاف اینان، قرآن ما را به رعایت اعتدال و میانه روی در امور عبادی و اقتصادی و اجتماعی سفارش می فرماید. در اینجا نمونه هایی از این سفارش ها را یادآور می شویم:

– در آیۀ ۳۱ سورۀ اعراف می فرماید:

«وَکُلُوا وَاشْرَ بُوا وَلَا تُسْرِ فُوا»؛ بخورید و بیاشامید، ولی اسراف و زیاده روی نکنید.

– در آیۀ ۱۱۰ سورۀ اِسراء می فرماید:

«وَلَا تَجْهَرْ بِصَـلَاتِکَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَیْنَ ذَٰلِکَ سَبِیلًا»؛ نمازت را نه بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته، بلکه میانه را انتخاب کن.

– در آیۀ ۶۷ سورۀ فرقان نیز می خوانیم:

«وَالَّذِینَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ یُسْرِ فُوا وَلَمْ یَقْتُرُ وا وَکَانَ بَیْنَ ذَٰلِکَ قَوَامًا»؛ مؤمنـان، به هنگام انفاق، نه اسـراف می کننـد و نه بُخل می ورزند، بلکه میانه رو هستند.

- قرآن دربارهٔ رفتار با پدر و مادر سفارش های بسیار کرده است و می فرماید: «وَ بِالْوالِدَیْنِ اِحْسانا»؛ به پدر و مادر نیکی کنید. امّا در مقابل نیز می فرماید: «فَلا تُطِعْهُما»؛ اگر آن ها تو را به سوی باطل دعوت کردند، از آنان اطاعت مکن.

- قرآن در برابر کسانی که فقط به دنبال عبادت و گوشه گیری از جامعه هستند یا فقط خدمت به مردم را عبادت می شمرند، نماز و زکات را در کنار یکدیگر مطرح کرده است و می فرماید: «اَقیمُوا الصَّلوه وَ اتُوا الزَّکوه» که اولی ارتباط با خالق است و دومی ارتباط با مردم.

از این آیه می آموزیم:

۱. راه سعادت، صراط مستقیم است؛ زیرا برخلاف راه های بشری که هر روز تغییر می کند، ثابت و پایدار است؛ کوتاه ترین فاصله میان دو نقطه است؛ هیچ گونه انحراف و انحنایی ندارد؛ در کوتاه ترین زمان، انسان را از مسیری مطمئن به مقصد می رساند.

۲. هم در انتخاب راه، و هم برای ماندن در راه مستقیم، باید از خدا کمک بخواهیم؛ زیرا همواره در معرض اشتباه و گمراهی هستیم. گمان نکنیم که اگر تابه حال در جادهٔ زندگی، دچار سقوط یا انحراف نشده ایم، بقیهٔ مسیر را نیز سالم طی خواهیم کرد. چه بسیار کسانی که عمری را با ایمان گذراندند؛ امّا وقتی به پول یا مقام رسیدند، خدا را فراموش کردند.

ازآنجاکه شناخت راه مستقیم، کار دشواری است، آیهٔ بعد، کسانی را معرفی می کند که این راه را رفته اند و بهترین سرمشق برای ما هستند. همچنین کسانی را می شناساند که از این راه منحرف شده اند.

۷- ره یافتگان و گمراهان

ص: ۲۳

صِرَ اطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (٧)

راه کسانی که به آنان نعمت دادی، نه راه کسانی که بر آنان غضب شده است و نه گمراهان.

انسان ها در انتخاب راه زندگی، سه گروه می شوند: دستهٔ اول کسانی هستند که راه خدا را انتخاب و براساس دستورهای خداوند زندگی می کنند. این دسته همواره مشمول نعمت و رحمت ویژهٔ الهی خواهند بود.

دستهٔ دوّم که در مقابل دستهٔ اوّل اند، کسانی هستند که حق را شناخته اند؛ ولی هوا و هوسِ خود و خواسته هایِ نامشروع دوستان و بستگان را بر خواسته های خداوند ترجیح می دهند. این گروه کم کم از «صراط مستقیم» دور می شوند و خشم و غضب الهی به آنان می رسد. این آیه از آنان با عنوان«مَغْضُوبِ عَلَيْهِم» یاد کرده است.

در این میان، گروه سومّی هستند که راه معین و مشخصی ندارند، متحیر و سرگردان اند و به تعبیر این آیه، «ضالِّينَ» یعنی گمراهان هستند. هر روز راهی را در پیش می گیرند؛ اما به جایی نمی رسند.

از این آیه می آموزیم:

در انتخاب راه مستقیم، نیازمند شناخت الگو هستیم، چنان که خداوند در آیهٔ ۶۹ سورهٔ نساء، آنان را معرفی کرده و فرموده است: پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان، مشمول نعمت های ویژهٔ او هستند.

«سوره بقره»

دومین سورهٔ قرآن کریم که بزرگ ترین سورهٔ قرآن نیز هست، «بقره» نام دارد. این نام، به سبب داستانِ «گاو» بنی اسرائیل است که در این سوره آمده است. این سوره با حروفی آغاز شده است که ترکیبی خاص دارند و توجّه انسان را به خود جلب می کنند.

۸- حروف مقطعه

بِسْمِ اللَّـهِ الرَّحْمَـٰنِ الرَّحِيمِ

الم (۱)

الف لام میم

خداوند، ۲۹ سوره از ۱۱۴ سورهٔ کتاب خود را با حروفی آغاز فرموده است که هر حرف آن به تنهایی و به نامِ خودش خوانده می شود. مانند همین آیه از سورهٔ بقره که آن را چنین می خوانیم: «الف، لام، میم». این شیوهٔ استفاده از حروف در میان عرب زبان ها سابقه ای نداشته است. قرآن شناسان این حروف را که از یکدیگر جدا هستند و جداجدا خوانده می شوند، «حروف مقطعه» می گویند.

در بیشتر سوره هایی که این حروف آمده است، پس از آن ها، آیاتی مطرح شده است که عظمت و اصالت قرآن را مطرح می کنند. گویا خداوند می خواهد بگوید که من این کتاب را که معجزه است، از همین حروف الفبا که در اختیار شما نیز هست، ساخته و پرداخته ام، نه از حروف و کلماتی خاص که برای شما ناآشنا و درک ناشدنی باشد. حال، کسانی که مدعی هستند قرآن معجزه نیست، اگر راست می گویند، با همین حروف الفبا، کتابی بنویسند که همچون قرآن، هم از جهت رسایی و شیوایی جملات، بی همتا باشد، هم ازنظر مطالب و محتوا، بی نظیر و بی مانند.

آری، این هنر خداونـد است که از حروف الفبـا، کتـابی تـألیف می کنـد که بشـر حتی از آوردنِ یـک سوره هماننـد آن عاجز است. در عالم طبیعت نیز خداونـد از دلِ خاک بی جان، هزاران نوع گیاه و میوه می رویاند، درحالی که بشـر از خاک، آجر و سفال می سازد!

۹- قرآن، کتاب هدایت

ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَ یْبَ فِیهِ هُدًی لِلْمُتَّقِینَ (۲)

آن کتاب که در [حقّانیت] آن هیچ تردیدی راه ندارد، راهنمای پرهیزکاران است.

کتاب، باارزش ترین میراثِ نسل های گذشته برای بشر امروز است که توانسته با زبان خاموشِ خود، والاترین مفاهیم و معارف را به گوش جهانیـان برسانـد. خداونـد نیز قوانین زنـدگی را به صورت کتـاب در اختیار بشـر قرار داده است. قرآن، به صورت کتاب از آسـمان نازل نشـده است؛ امّا به فرمان خداونـد، پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسـلم هرچه را وحی می شد، برای مردم قرائت می کردند تا اهل قلم بنویسـند و عموم مردم نیز آن را حفظ کنند و به خاطر بسـپارند. اگر انسان این کتاب الهی را به دقت مطالعه کند، یقین خواهد کرد که از جانب خداست؛ زیرا بیان چنین مطالبی از زبان یک انسان، آن هم در چهارده قرنِ قبل و از میان قومی بی سواد و بی بهره از علم، محال است.

هرکه طـالب سـعادت است، چاره ای نـدارد جز آنکه به دفترچه راهنمای خود مراجعه کنـد. این دفترچه را خالق هستی برای او فرسـتاده است تا از ابزار وجودی خود درست اسـتفاده کنـد و از خطراتی که جسم و روح او را تهدیـد می کند، دوری گزینند. البته همـان گونه که نور خورشـید از شـیشهٔ تمیز عبور می کنـد، نه از خشت و گِلِ تیره، نور قرآن نیز تنها در دل های پاک اثر می کند، نه در دل افراد لجباز.

از این آیه می آموزیم:

قرآن، کتابِ هدایت و راهنمای زندگی است، نه کتابی تخصّصی، آن هم برای گروهی خاص از مردم. لذا انتظار نداشته باشیم که قرآن برای ما مسائل فیزیک یا شیمی یا ریاضی را بیان کند.

۱۰- ایمان و عمل، در کنار هم

الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاهَ وَمِمَّا رَ زَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ (۳)

[متّقین] کسانی هستند که به غیب ایمان دارند و نماز را به پای می دارند و از آنچه به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

قرآن، هستی را به دو بخش تقسیم می کند: یکی، جهان غیب که از حواس ما پوشیده و پنهان است؛ دیگری، عالَم محسوسات که طبیعت مادی است.

برخی انسان ها، فقط هرچه را می بینند و می شنوند، می پذیرند و می خواهند همه چیز را ازطریق حواس پنج گانه درک کنند. غافل از اینکه حواس محدود ما قدرت درک همه چیز را ندارد. حتی قوهٔ جاذبه را که خاصیتی مادی است، با حواس نمی توان درک کرد. از افتادن اشیا به پایین، می فهمیم که زمین جاذبه دارد. پس شناخت ما از جاذبه، از راه آثار آن است نه با درک مستقیم خود آن.

بعضی توقع دارند خدا را با چشم ببینند تا به او ایمان بیاورند، چنان که قوم بنی اسرائیل به حضرت موسی علیه السلام گفتند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللّهَ جَهْرَه» (بقره، ۵۵)؛ ما به تو ایمان نمی آوریم، تا آنکه خدا را آشکارا ببینیم.

درحالی که خداوند جسم نیست تا دیدنی باشد و ما از آثار باعظمت او در آفرینش، به وجود او پی می بریم و به او ایمان می آوریم.

افراد باتقوا و حقیقت جو، شناخت خود را به عالم مادی محدود نمی کنند، بلکه به جهان غیب، یعنی وجود خداوند و فرشتگان و عالم آخرت که از حواس ظاهری ما پنهان هستند، ایمان دارند.

آن ها اهل نماز و انفاق هستند. با نماز که یاد خداست، نیازهای روح و روان خود را تأمین می کنند و به آرامش و اطمینان می رسند و با پرداخت بخشی از درآمد خود به محرومان، نیازهای جامعه را تأمین می کنند تا جامعه نیز به رفاه و آسایش دست یابد.

البته خواندنِ نماز، به تنهایی، کافی نیست، بلکه باید نماز را به پا داشت؛ یعنی هم خود نماز بخوانیم و هم دیگران را به نماز دعوت کنیم؛ نماز را در اول وقت، آن هم در مسجد و به جماعت بخوانیم. دراین صورت، نماز در جامعه به پا داشته می شود و جایگاه خاص خود را می یابد.

منظور اسلام از انفاق، محدود به کمک های مالی نیست، بلکه بنا به دستور قرآن که می فرماید: «مِمَّا رَزَقْنا» (از آنچه به شما داده ایم انفاق کنید) انفاق، ثروت و قدرت و علم و نیز هرگونه امکانات و استعدادهای خدادادی را شامل می شود.

از این آیه می آموزیم:

۱. ایمان از عمل جدا نیست و مؤمن، اهل عمل صالح است.

۲. آنچه داریم از خداست؛ پس بخشی از آن را برای خدا بدهیم که او نیز در دنیا و آخرت جبران می کند.

۳. اسلام دینی جامع و برای ادارهٔ جامعه است. با دستورِ نماز، ارتباط با خدا را سفارش می کند و با دستورِ زکات، ارتباط با مردم و توجه به نیازهای جامعه را.

۱۱- جریان رسالت در بستر تاریخ

ص: ۲۸

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أَنْزِلَ إِلَيْکَ وَمَا أَنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ وَبِالْآخِرَ هِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴)

آنان به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه [بر پیامبران] پیش از تو نازل شده است، ایمان دارند و به آخرت نیز یقین دارند.

أُولَ-ئِکَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَ بِّهِمْ وَأُولَ-ئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)

آنان هدایتی [ویژه] از جانب پروردگارشان یافته اند و آنان، همان رستگاران اند.

وحی، یکی از راه های شناخت است که متقین به آن ایمان دارند. همان طور که در آیهٔ قبل گفتیم، راه شناختِ انسان به حس محدود نیست و عالمی ورای عالم محسوسات وجود دارد که عقل به وجود آن گواهی می دهد؛ ولی از شناخت دقیق آن عاجز است. خداوند نیز با فرستادن وحی، شناخت ما را کامل می سازد.

عقل می گوید: خدایی هست؛ ولی وحی، صفات و ویژگی های آن خدا را برای ما بیان می کند. عقل می گوید: برای کیفر و پاداش انسان ها، باید دادگاهی جهانی برپا شود؛ وحی می گوید: قیامتی هست که چنان ویژگی هایی را دارد. پس عقل و وحی مکمّل یکدیگرند و افرادِ باایمان از هر دو بهره می گیرند.

وحی، اختصاصی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم ندارد، بلکه سخن الهی به همهٔ پیامبران می رسیده است. لذا افراد باتقوا، تعصّب بی جا ندارند که پیامبران قبلی را نفی کنند و فقط پیامبر اسلام را بپذیرند، بلکه به همهٔ پیامبران الهی ایمان دارند و هرچه را به آنان وحی شده است، می پذیرند. همچنین، آنان مرگ را پایان کار خود نمی دانند و به قیامت یقین دارند. لذا خود را در برابر گناه حفظ می کنند و به رستگاری می‌رسند. رستگاری یعنی آزادشدن از خواسته ها و هوس های نفسانی و رشدِ صفات خوب اخلاقی.

از این آیات می آموزیم:

ص: ۲۹

۱. ایمان به تمام کتب آسمانی لازم است، چون همهٔ انبیا یک هدف داشته اند.

۲. راه رسیدن به سعادت و خوشبختی، دریافت هدایت الهی است. البته این هدایت، بدون تلاش به دست نمی آید. هم علم و ایمان می خواهد، هم عمل و کار نیک.

۱۲- لجاجت در برابر حق

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُ وا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْ تَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۶)

برای کسانی که کفر ورزیده اند، یکسان است که هشدارشان دهی یا هشدارشان ندهی. آنان ایمان نخواهند آورد.

بعد از معرفی متقین و پاک دلان، این آیات، کفار متعصبی را معرفی می کند که به چنان لجاجت و عنادی دچار شده اند که سخن حق، هیچ تأثیری در آن ها نمی گذارد و ایمان نمی آورند.

«کفر» در زبان عربی به معنای پوشاندن و نادیده گرفتن است. کفرانِ نعمت نیز به معنای نادیده گرفتن نعمت و ناسپاسی است. کافر یعنی کسی که حق را نادیده می گیرد.

از این آیه می آموزیم:

۱. کفر و تعصّب، انسان را همچون سنگ و چوب در برابر پند و اندرز بی اعتنا می کند.

۲. اگر مردم، پذیرای حق نباشند، دعوت پیامبران نیز مؤثر واقع نمی شود. دعوت پیامبران، همچون بارانی است که اگر بر زمین آماده ببارد، گل بروید و اگر بر شوره زار فروبارد، خار و خاشاک حاصل شود.

۱۳- کیفر کفر

ص: ۳۰

خَتَمَ اللَّـهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِ هِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (٧)

خداوند بر دل ها و بر گوش آنان مهر زده است و در برابر چشمانشان پرده ای است و عذاب بزرگی در انتظار آن هاست.

کافران، عقل و چشم و گوش دارند؛ اما گویا کارهای زشت و روحیهٔ تعصّب و لجاجت، پرده ای در برابر آنان کشیده است که قدرت دیدن و شنیدن حقایق را از دست داده اند و این کیفری است که خداوند در دنیا به طور طبیعی برای آنان مقرر فرموده است. در قیامت نیز عذاب بزرگ در انتظار آنان است.

از این آیه می آموزیم:

۱. اگر کسی حق را فهمید، ولی آن را پنهان کرد، قدرت حق بینی خود را از دست می دهد و خداوند هم بر چشمِ دل او سرپوش می گذارد و این کیفر خدا برای اوست.

۲. امتیاز انسان بر حیوان، درک حقیقت و بینش صحیح است که با کفر، این امتیاز را از دست می دهد.

۱۴- نفاق؛ میانهٔ کفر و ایمان

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّـهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ (٨)

و گروهی از مردم، کسانی هستند که می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم، درحالی که ایمان نیاورده اند.

قرآن، که کتاب هدایت است، ویژگی های مؤمنان و کافران و منافقان را برای ما بیان می کند تا هم بفهمیم خود از کدام گروه هستیم، هم دیگران را بشناسیم و بتوانیم به گونه ای مناسب با آنان رفتار کنیم.

از آغاز سورهٔ بقره تا اینجا، چهار آیه، مؤمنان را و دو آیه، کافران را معرفی کرده است. این آیه و آیات بعد که سیزده آیه می شود، گروه سومی را معرفی

می کنـد که نه نورانیت گروه اول را دارنـد و نه جسـارت و صـراحت گروه دوم را؛ نه در دل، ایمان دارنـد و نه به زبان، اظهار کفر می کنند. اینان، منافقان ترسویی هستند که کفر درونی خود را پنهان می کنند و در ظاهر، ادعای اسلام داشتن می کنند.

پس از هجرت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسـلم از مکه به مدینه و شـکستِ سـخت مشرکان از مسلمانان در جنگ بدر، برخی مردم مکه و مـدینه با آنکه در دل، اعتقادی به اسـلام نداشـتند، برای حفظ جان و مال خود یا برای رسـیدن به موقعیت و مقامی در میان مسـلمانان، به ظاهر اسـلام آوردنـد و خود را هم رنگ دیگران ساختنـد. روشن است که آن ها، این شـهامت را نداشتند که همانند دیگر کفّار، کفر خود را اظهار کنند تا صف آن ها از مؤمنان جدا گردد.

نفاق و دورویی، پدیـده ای است که همـهٔ انقلاب ها با آن روبه رو هسـتند و نباید تصور کرد همهٔ کسانی که اظهار همراهی و همگامی می کننـد، در دل نیز چنین تعهـدی دارنـد. چه بسا افرادی که ظاهری اسـلامی دارند، اما در باطن به اسـلام ضـربه می زنند.

از این آیه می آموزیم:

ایمان، امری قلبی است، نه زبانی. پس برای شناخت افراد، فقط به گفته های آن ها بسنده نکنیم.

۱۵– نفاق و فریب کاری

يُخَادِعُونَ اللَّ–هَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُ ونَ (۹)

[منافقان به پندار خود،] با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌کنند، درحالی که کسی جز خودشان را فریب نمی دهند، امّا نمی فهمند.

منافقـان، گمـان می کننـد افرادی زرنـگ و زیرک هسـتند و می تواننـد خـدا و مؤمنـان را فریب دهنـد و از امتیازات مسـلمانان برخوردار شوند تا در وقت

مناسب، ضربهٔ خود را به اسلام بزنند. درحالی که خداوند از کفر باطنی آن ها آگاه است و نفاق و دورویی آن ها را می داند و در مواقع حسّاس، آنان را رسوا و چهرهٔ زشت آن ها را برای مؤمنان افشا می کند.

بیماری را تصور کنید که به پزشک مراجعه می کند. اگر به دستورات او عمل نکند، ولی به دروغ به پزشک بگوید که داروها را مصرف کرده ام، گمان می کند که پزشک را فریب داده است، درحالی که جز فریب خود، کار دیگری نکرده و فریبِ پزشک، درواقع فریبِ خود است. این چندچهرگانِ بیمار نیز که گمان می کنند خدا را فریب داده اند، کسی جز خود را فریب نمی دهند.

از این آیه می آموزیم:

۱. منافق، فریبکار است. مراقب باشیم که فریب ظاهر افراد را نخوریم.

۲. به دنبال فریب دیگران نباشیم؛ زیرا قرآن می گوید که نیرنگ به نیرنگ زننده بازمی گردد.

۳. رفتار اسلام با منافق همانند رفتار منافق با اسلام است. او در ظاهر اسلام می آورد، اسلام نیز او را در ظاهر، مسلمان می شناسد. او در دل، کافر است، خداوند هم در قیامت، او را همچون کفّار کیفر می دهد.

۴. منافق خود را باهوش می پندارد، درحالی که چنین نیست؛ زیرا نمی داند که در مقابلش خدایی است که از اسرار همه آگاه است.

۱۶– بیماردلی منافقان

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَ ضٌ فَزَادَهُمُ اللَّ-هُ مَرَ ضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

در دل های آن ها نوعی بیماری است. خداوند نیز بیماری آن ها را سخت تر می کند و به سبب دروغ هایی که می گفتند، عذاب دردناکی در انتظار آن هاست.

ص: ۳۳

ازنظر قرآن، روح انسان همچون جسم او، گاه به بیماری هایی دچار می شود که اگر درمان نشوند، گسترش یافته و رشد می کنند، تاجایی که انسانیتِ انسان را ازبین می برند.

نفاق از بیماری های خطرناک روحی است که زمینه را برای بروز بیماری های دیگر روحی همچون بخل و حسد و طمع مهیا می کند.

انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد و میان فکر و عمل او هماهنگی کامل است. زبانش چیزی را می گوید که در دل دارد و رفتارش با عقایدش مطابق است. اما اگر غیر از این شد، روح بیمار شده و دچار انحراف گردیده است.

نفاق همچون مرداری است که اگر در روح و دل انسان باقی بماند، باعث می شود منافق به جای تسلیم شدن در برابر دستورات نازل شده ازطرف خداوند، ریاکاری کند و پلیدی نفاق او بیشتر آشکار گردد و بدین گونه بیماری نفاقش افزایش یابد. نفاق همچون لاشه و مردار در آب افتاده است که بوی نامطبوع می دهد و هرچه بارانِ پاک بر آن ببارد، به جای آنکه آلودگی اش برطرف شود، آلودگی اش بیشتر می گردد.

«نفاق» معنای وسیعی دارد و هرگونه دوگانگی میان گفتار و عمل و ظاهر و باطن را شامل می شود. لذا افراد مؤمن نیز ممکن است گاهی دچار آن شوند. ریا و تظاهر در ادای عبادت، یعنی کار را برای غیرخدا انجام دادن، نوعی نفاق است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند: سه صفت است که در هرکس باشد، منافق است، هرچند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت کند؛ کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ بگوید؛ کسی که وعده بدهد، ولی عمل نکند.

از این آیه می آموزیم:

۱. نفاق، بیماری روحی است و منافق همچون فرد بیمار، نه سالم است و نه مرده، نه مؤمن است و نه کافر.

۲. نفاق، رشدی سرطانی و فراگیر دارد که اگر درمان نشود، همهٔ ابعاد وجودی انسان را فرامی گیرد.

۳. سرچشمهٔ نفاق، دروغ است و دروغ گویی شیوهٔ معمول منافقان است.

۱۷– نفاق؛ عامل فساد در جامعه

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)

و هنگامی که به آنان گفته شود: «در زمین فساد نکنید!» می گویند:

« فقط ما اصلاح کننده ایم!»

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَـٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۲)

آگاه باشید! این ها خود، مفسدند، ولی نمی فهمند.

نفاق، بیماری مُسری و واگیرداری است که اگر جلوی انتشار آن گرفته نشود، افراد زیادی از جامعه را مبتلا می کند. چاپلوسی، ریاکاری و دورویی جامعه را به فساد می کشاند.

ازآنجاکه منافق، خود اهل عمل به دستورات دینی نیست، می خواهد دیگر مؤمنان نیز همانند او باشند؛ لذا دائماً با مسخره کردنِ دستورات خدا، مردم را در ادای وظایفشان، سست یا به آن وظایف بی اعتنا می کند.

قرآن نمونه هایی از این رفتار زشت منافقان را در سوره های توبه و منافقین بیان می فرماید که چگونه به هنگام جهاد با دشمنان اسلام، از جنگ فرار می کردند و باعث تضعیف روحیهٔ مجاهدان می شدند. یا در هنگام انفاق و کمک های مالی، مؤمنان را مسخره می کردند و می گفتند که این مقدارِ کم، چه ارزشی دارد.

با آنکه نفاق منشأ همه گونه فساد در جامعه است، منافق که از دیدن حقایق کور شده است، فسادِ خود را اصلاح می پندارد. زیرا درنظر او، کاری همچون سازش با دشمن، به صلاح جامعه است، پس باید جلوی جنگ و پیامدهای آن گرفته شود؛ گرچه این کار سبب تضعیف دین و مؤمنان گردد!

از این آیات می آموزیم:

۱. آثار نفاق، فقط فردی نیست، بلکه جامعه را نیز به فساد می کشاند.

۲. از نشانه های نفاق، خودستایی و خودبرتربینی است. منافقان می گویند: فقط ما اهل صلاح و اصلاح هستیم، نه دیگران.

۳. اگر نفاق در دل رسوخ کند، درک و شعور صحیح را از انسان می گیرد و باعث می شود او حقایق را وارونه ببیند.

۴. مؤمنان باید شعارهای زیبا، اما توخالی منافقان را بشناسند تا فریب نخورند.

۱۸- نفاق و تحقیر مؤمنان

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَـٰكِنْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

و چون به آنان گفته شود: «شما نیز همان گونه که دیگر مردم ایمان آورده اند، ایمان آورید» [با تکبّر و غرور] می گویند: «آیا ما نیز همانند ساده اندیشان و سبک مغزان، ایمان بیاوریم؟» آگاه باشید! آن ها خود بی خردند، ولی نمی دانند.

منافقان، خود را افرادی عاقل و هوشیار و زیرک می پندارند و مؤمنان را افرادی زودباور و سفیه و ساده لوح می شمرند. لذا وقتی به آن ها گفته می شود چرا همچون دیگر مردمان ایمان نمی آورید، در پاسخ، مردم را که در تمام صحنه ها و سختی ها، یار و یاور رهبرشان بوده اند، به ساده لوحی متهم می کنند.

قرآن در پاسخ آن ها می گوید: شما که مؤمنان را سفیه می شمرید، خود سفیه هستید. ولی مشکل آنجاست که از سفاهت خود، بی خبر هستید. بدتر از نادانی، بی خبری از نادانی است که انسان گمان کند همه چیز را می فهمد و دیگران هیچ نمی فهمند.

از این آیه می آموزیم:

۱. تحقیر مؤمنان، از شیوه های منافقان است. منافقان خود را بهتر و برتر از دیگران می‌پندارند.

۲. با متکبر بایـد هماننـد خودش رفتار کرد. آن کس که مؤمنان را تحقیر می کنـد، باید در جامعه تحقیر شود تا غرور و تکبّر او شکسته شود.

۳. تحقیر و تمسخر دیگران، کاری سفیهانه است. خردمند با منطق سخن می گوید و سفیه با تمسخر و استهزا.

۱۹– دوچهرگی منافقان

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ (۱۴)

و چون با اهل ایمان ملاقات کنند، می گویند: «ما [نیز همانند شـما] ایمان آورده ایم»؛ ولی هر گاه با [هم فکران] شیطان صفت خود تنها شوند، می گویند: «ما با شماییم، ما فقط [اهل ایمان را] مسخره می کنیم.»

از دیگر نشانه های منافق آن است که شخصـیتِ مسـتقل و پایـداری نـدارد: در هر محیطی، رنگ آن محیط را به خود گرفته و همرنگ آن می گردد. وقتی در جمع مؤمنان باشد، اظهار ایمان می کند؛ اما وقتی در میان دشمنان است، با آنان هم صدا شده و علیه مؤمنان سخن می گوید و آنان را مسخره می کند.

این آیات به ما هشـدار می دهـد که فریب ظاهر افراد را نخورید و هر مدعی ایمانی را مؤمن نپندارید، بلکه ببینید آن فرد با چه کسانی رفت وآمد می کند و دوسـتان او چه کسانی هسـتند. نمی توان پذیرفت کسی مؤمن باشد، ولی با دشمنان دین، دوست و رفیق باشد. ایمان، با سازش با دشمنان دین نمی سازد و لازمۀ ایمان، دشمنی با دشمنان خداست.

از این آیه می آموزیم:

۱. انسان هایی که سبب انحراف دیگران می گردند، شیطان هستند؛ پس از آنان دوری کنیم.

۲. منافقان، بازوهای دشمنان در جامعه اند و همگام با خواسته های آنان حرکت می کنند.

۲۰- سردرگمی اهل نفاق

اللَّ-هُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (۱۵)

خداوند آنان را به استهزا می گیرد و به آنان مهلت می دهد، درنتیجه آنان در سرکشی خود، سرگردان می شوند.

خداوند، مسخره کنندگان را کیفر می دهد و چه کیفری بالاتر از سرگردانی و کوردلی که منافقان به آن دچار می شوند. برنامۀ خداوند این است که به گنهکاران و ستمکاران مهلت دهد؛ اما این مهلت در صورتی رحمت است که سبب توبۀ آنان شود، وگرنه موجب فرورفتن بیشتر در گرداب گناه و سرانجام، غرق شدن و هلاکت آنان می شود.

از این آیه می آموزیم:

۱. کیفرهای خداوند با گناهان بشر متناسب است. کیفر تمسخر و استهزا، استهزاست.

۲. خداوند حامی مؤمنان است. اگر منافقان، آن ها را به تمسخر می گیرند، خداوند نیز منافقان را به استهزا می گیرد.

۲۱- نفاق و دین فروشی

أُولَ-ٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (۱۶)

آنان کسانی هستند که به بهای [ازدست دادن] هدایت، خریدار ضلالت و گمراهی شدند. امّا این داد و ستد، سودشان نبخشید و در شمارِ هدایت یافتگان درنیامدند.

دنیا، همانند بازار است و همهٔ ما فروشندگانی هستیم که به ناچار، باید کالا۔ های خود را بفروشیم: کالای عمر و جوانی، سرمایهٔ عقل و فطرت، علم و قدرت و همهٔ استعدادهای خدادادی.

در این بازار، گروهی سود می برند و به سعادت می رسند و گروهی نه تنها سودی نمی برند، بلکه اصل سرمایه را نیز از دست می دهند. اینان همانند یخ فروشی هستند که اگر جنس خود را نفروشد، نه تنها سود نمی برد، بلکه اصل سرمایه اش نیز آب می شود و از دست می رود.

این آیه، منافقان را فروشندگانی معرفی کرده است که هدایت فطری خود را فروخته و گمراهی خریده اند. آنان با عادت کردن به گناه و نفاق، فطرت پاك الهی را که زمینهٔ هدایت است، از دست داده اند. در این تجارت، آنان نه تنها سودی به دست نیاورده اند، بلکه به اهداف شوم خود هم نرسیده اند و اسلام روزبه روز پیشرفت کرده است و آنان رسواتر شده اند.

از این آیه می آموزیم:

۱. فقط به فکر کسبِ سود در تجارتِ اموال نباشیم، بلکه ببینیم: جان و دل خود را به چه قیمتی می فروشیم؟ چه به دست می آوریم؟ نتیجهٔ این کسب و تجارت، هدایت و سعادت است یا گمراهی و شقاوت؟

۲. نفاق، سرانجامی جز گمراهی و زیانکاری ندارد، برخلاف ایمان که انسان را به سعادت می رساند.

۲۲– آتش افروزی منافقان

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِی اسْتَوْقَدَ نَارً ا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّ–هُ بِنُورِ هِمْ وَتَرَ كَهُمْ فِی ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُ ونَ (۱۷)

مَثل آنان (منافقان) مَثل آن کسی است که آتشی افروخته [تا از تاریکی وحشتناك، رهایی یابد]. پس چون آتش، اطراف خود را روشن کرد، خداوند روشنایی و نورشان را ببرد و آنان را در تاریکی هایی که هیچ نمی بینند، رها کند.

آیـات گذشـته نمونه هـایی از رفتـار و گفتـار منافقـان را بیان کرد. این آیه با تشبیه آنان به کسـی که در بیابانی تاریک، آتش افروخته است، می فرمایـد: نورِ ایمـانِ منافقـان، همچون نور آتش، ضـعیف و بی دوام و همراه بـا دود و خـاکستر و سوزنـدگی است. آری، منافق، نورِ ایمان را بروز می دهـد، امّا باطن او، آتشِ کفر است. این نور ضـعیف نیز به تدریـج در اثر تعصّب ها و لجاجت ها، ضعیف تر می شود تا آنکه تاریکی ها، سراسر وجود آن ها را فراگیرد.

منافقان با انتخاب راه نفاق، چنین می پندارنـد که می تواننـد هم کفّارِ اهل «نار» را از خود راضـی نگهدارنـد و هم مؤمنانِ اهلِ «نور» را؛ هم از دنیـای کفّار بهره گیرنـد و هم از آخرت مؤمنان بی بهره نباشـند. لـذا قرآن، آنان را به کسـی تشبیه نموده که با افروختنِ آتش، «نار» و «نور» را یک جا جمع کرده انـد تا از هر دو بهره ببرنـد. میـدان زندگی، همچون بیابانِ تاریکی است که برای عبور از آن، نوری پرفروغ و بادوام لازم است. اما ایمانِ منافقان نور ضـعیفی است که در توفان حوادث، خاموش می شود و آنان را سردرگم رها می کند.

از این آیه می آموزیم:

۱. منافق، به جای استفاده از نور قوی ایمان، از نار ضعیف حیله استفاده می کند.

۲. منافق، برای رسیدن به نور، از نار استفاده می کند که خاکستر و دود و سوزندگی به دنبال دارد.

۳. سرانجام، خداوند منافق را رسوا می کند و همان نور ظاهری او را نیز می گیرد.

۴. نفاق و دورویی، آن هم در برابر خدا، نشانهٔ زیرکی و هوشمندی نیست، بلکه مایهٔ ظلمت و هلاکت است.

ص: ۴۰

۲۳- کر و کور و گُنگ

صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْ جِعُونَ (۱۸)

آنان [از شنیدن حق] کر و [از گفتن حق] گُنگ و [از دیدن حق] کورند، پس ایشان [به سوی حق] بازنمی گردند.

منافق نیز مانند دیگر انسان ها، چشم و گوش و زبان دارد؛ اما چشم او حاضر به دیدن حقایق و گوش او حاضر به شنیدنِ کلام حق نیست. زبان او نیز از اقرار به حقیقت سر باز می زند. لذا قرآن او را به کسانی تشبیه می کند که گویا این ابزار شناخت و بیان را در اختیار ندارند.

آیهٔ قبل، بیان کرد که با رفتنِ نور ایمان، تاریکی کفر چنان وجود آنان را فرامی گیرد که دیگر قدرت دیدن ندارند. اما این آیه می فرماید: نه فقط قدرت دیدن ندارند، بلکه قدرت شنیدن و گفتن حق را هم از دست می دهند و نتیجهٔ حرکت در پرتگاه و تاریکی، چیزی جز سقوط و هلاکت نیست. حرکت در این بی راهه بازگشتی ندارد و نجات از آن دشوار است.

از این آیه می آموزیم:

امتیاز انسان بر حیوان، قدرت درک حقایق است؛ اما نفاق، انسان را از درک حقایق کور و کر و در نهایت لال می کند.

۲۴- ترس و وحشت اهل نفاق

أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَ عْدٌ وَبَرْ قٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّ-هُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِ ينَ (۱۹)

یا همچون [گرفتاران در] بارانی تند از آسمان، در شبی تاریک، همراه با رعد و برق، که از ترس صاعقه ها و بیم مرگ، انگشتشان را در گوش خود فرومی برند، و خداوند بر کافران احاطه دارد.

ص: ۴۱

در آیـۀ هفـدهم، خداونـد منـافق را به فردی درراه مانـده تشبیه فرموده که نور و روشـنایی خود را از دست داده است، در میان تـاریکی هـا حیران و سـر گردان گشـته و راه بـاز گشتی نـدارد. اما این آیه می فرمایـد: او همچون فردی درگِل مانـده است که رگبار باران، تاریکی شب، غرشِ گوش خراشِ رعـد، نورِ خیره کننـدۀ برق و ترس و هراسِ مرگ، او را احاطه کرده است. این فرد نه پناهگاهی دارد برای حفظ خود از باران و نه نوری دارد در تاریکی. همچنین در برابر صاعقۀ مرگ آور، گوشی آسوده و روحی آرام ندارد.

از این آیه می آموزیم:

۱. منافق، غرق در مشکلات و نگرانی هاست. در همین دنیا نیز دلهره و اضطراب دامنگیرش می شود.

۲. ناقوس ترس از مرگ، همواره در گوش منافقان نواخته می شود و آرامش روحی را از آن ها می گیرد.

۳. نفـاق، سـرانجام به کفر منتهی می شود. پایـان آیه به جـای آنکه بفرمایـد: «وَاللَّهُ مُحیـطٌ بِالْمُنافِقین» می فرمایـد: «وَاللَّهُ مُحیطٌ بِالْکافِرین».

۴. نصـیبِ برخی افراد از بارانِ آسـمان، غرشِ رعد و صاعقه های مرگ آفرین است. آری، قرآن که مایۀ نزول رحمت الهی بر بشر است، برای منافق، زنگ خطر و مایۀ رسوایی و ذلّت است.

۲۵– درراه ماندگی منافقان

یَکَادُ الْبَرْ قُ یَخْطَفُ أَبْصَارَ هُمْ کُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِیهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَیْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّـهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِ هِمْ إِنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۲۰)

نزدیـک است که روشـنایی برق، نور چشـمانشان را بربایـد. هرگـاه [در آن صـحرای تاریک و بارانی، برق آسـمان] برای آنان بدرخشد، چند گامی در پرتو آن راه

می روند؛ ولی همین که تاریکی، ایشان را فراگیرد، می ایستند. اگر خداوند بخواهد، شنوایی و بینایی آنان را از میان می برد. همانا خداوند بر هر کاری تواناست.

رعد و برق آسمان که معمولاً نشانهٔ نزول باران رحمت است، برای بعضی سبب وحشت و دلهره است. نورِ ضعیف آتشی که منافقان، خود برافروختند و نور خیره کنندهٔ برقِ آسمان، هیچ یک راهنمای آنان در مسیر زندگی نیست؛ زیرا اوّلی را دوام و بقایی نیست و دوّمی فقط بشارت گر نزول بارانی است که برای آنان جز مصیبت در پی ندارد.

آری، وحی الهی، همانند برق خیره کنندهٔ آسمان است که منافقان، با اظهار ایمان می خواهند از پرتو این نور استفاده کنند. اما قرآن به گونه ای آنان را رسوا می کند که به ناچار، از هم مسیری با مؤمنان باز می ایستند. این سردرگمی، کیفر دنیوی دورویی با خدا و مؤمنان است.

از این آیه می آموزیم:

۱. منافق، از خود نوری ندارد و به دنبال حرکت در پرتو نور مؤمنان است.

۲. منافق گاهی چندقدمی به جلو برمی دارد؛ امّا پیشرفتی ندارد و از حرکت باز می ایستد.

۲۶– عبادت؛ عامل پاکی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَ بَّكُمُ الَّذِی خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۱)

ای مردم، پروردگارتان را بپرستید که شما و پیشینیان شما را آفرید تا اهل تقوا شوید.

در بیست آیهٔ پیشین، خداوند حالات و ویژگی های سه گروه از مردم را بیان فرمود: پرهیزگاران و کافران و منافقان. پس از مقایسهٔ افکار و عقاید و نیز رفتار و گفتار این سه گروه، این آیه، راه سعادت و نجات را مشخص و

می فرماید: برای پیوستن به گروه اول و رسیدن به تقوا، فقط یک راه وجود دارد و آن بندگی خدایی است که هم شما و هم نیاکانِ شما را آفریده است. فقط او را بندگی کنید تا از بردگی دیگران آزاد شوید.

بسیاری از مردم، خداوند را خالقِ خود می دانند؛ امّا قانونِ زندگی خود و جامعه را از دیگران می گیرند. گویا خداوندی که آن ها را آفریده، آن ها را به حال خود رها کرده است تا هرگونه که می خواهند عمل کنند.

از این آیه می آموزیم:

۱. یکی از دلایل عبادتِ خدا، شکرگزاری از نعمتِ آفرینش، اولین و بزرگ ترین نعمتِ خداوند است.

۲. عبادت، وسیلهٔ تقوا و پاکدامنی است. اگر عبادتی روحِ تقوا را در ما گسترش ندهد، درحقیقت، عبادت نیست.

۳. مراقب باشیم آداب و رسومِ نیاکانِ خود را در برابر دستورات خداوند قرار ندهیم؛ زیرا آن ها نیز مخلوق خدا بوده اند و پیروی از آنان نباید مانع اطاعتِ خدا شود.

۲۷- بارش باران، رویش گیاهان

الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْ ضَ فِرَ اشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَ جَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَ اتِ رِ زْقًا لَکُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّ-هِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۲)

آنکه زمین را برای شما بستری [گسترده] و آسمان را بنایی [افراشته] قرار داد و از آسمان، آبی فروفرستاد و به وسیلهٔ آن، از میوه ها، روزی برای شما بیرون آورد. پس برای خداوند شریک و همتایی قرار ندهید، با آنکه خودتان می دانید [آن ها نه شما را آفریده اند و نه روزی می دهند].

در این آیه، خداوند به نعمت های متعددی اشاره می کند که هر یک، سرچشمهٔ نعمت های دیگر است. زمین همچون فرش، بستر زندگی انسان در این کرهٔ خاکی است. کوه و دشت، آب و خاک، معادنِ گوناگون، در عمق

زمین و زیر کوه ها، همه و همه محیطی مناسب را برای بقا و حیات انسان فراهم آورده است.

هماهنگی میان زمین و آسمان، نزولِ باران و رویشِ گیاهان را به دنبال داشته و رزق و غذای انسان را تأمین کرده است. امّا همهٔ این ها با تدبیر الهی و قدرت بی پایان او مهیا شده است. پس چگونه ممکن است دیگرانی را شریک او بدانیم و به جای خدا فرمان آنان را اطاعت کنیم که برای زندگی خود محتاج او هستند؟

از این آیه می آموزیم:

۱. توجه به نعمت های گستردهٔ الهی در زمین و آسمان، بهترین راه خداشناسی و بندگی و عبادت خداوند است.

۲. نظم و هماهنگی میان زمین و آسمان، بهترین دلیل بر وجود خالقی عالم و قادر و یکتاست.

۳. خداوند هستی را برای بشر آفریده و منظور نهایی از خلقتِ موجودات دیگر، بهره گیری انسان بوده است.

۴. خداشناسی و خداپرستی، فطری است و وجدان همهٔ مردم به آن شهادت می دهد. لذا پایان آیه می فرماید: «وَ اَنْتُم تَعْلَمون»؛ یعنی خود شما این مطلب را می دانید.

۲۸- ناتوانی منکران قرآن

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۳)

اگر در [حقانیت] آنچه بر بندهٔ خود نازل کرده ایم تردید دارید، چنانچه راست می گویید، سوره ای همانند آن بیاورید و یاران و گواهان خویش را در برابر خدا فرابخوانید! [تا گواهی دهند که سوره شما همانند یکی از سوره های قرآن است.]

هر پیـامبری برای اثبـاتِ نبوّت خود، بایـد معجزه ای داشـته باشـد که دیگران از آوردن هماننـد آن عـاجز باشـند. قرآن، معجزهٔ پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسـلم است که بشر از آوردن کتابی همانند آن، ازنظر لفظ و محتوا، ناتوان بوده است. قرآن، بارها مخالفانِ خود را به مبارزه دعوت کرده و فرموده است که اگر شـما این کتاب را از جانب خـدا نمی دانید و آن را ساختهٔ دست بشر می پندارید، کتابی مثل آن بیاورید تا صدای اسلام خاموش شود.

جالب آنکه در این مبارزطلبی ها، بارها قرآن به دشمنانش تخفیف داده است. یک بار می فرماید که کتابی مثلِ قرآن بیاورید. جای دیگر فرموده است که ده سوره مثل قرآن بیاوریـد. در اینجا نیز می فرمایـد که دست کم یک سوره همانند قرآن بیاورید. از سوی دیگر، قرآن آن ها را بر انجام دادن این کار تحریک کرده و می فرمایـد که از همهٔ یاران و هم فکران خود در سراسر جهان دعوت کنید و آن ها را به یاری بطلبید؛ اما بدانید که قدرت این کار را ندارید.

همهٔ پیامبران معجزه داشـته اند؛ امّا معجزهٔ پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسلم ، یعنی قرآن، ویژگی هایی مخصوص به خود دارد که به اختصار، چهار ویژگی آن را بیان می کنیم:

۱. گویابودن. معجزاتِ پیامبران دیگر، زبان نـداشت که بگوید من معجزه ام، بلکه آن پیامبر باید اعلام می کرد که این کار من معجزه است. امّا قرآن، خودش مخالفـان را به مبـارزه دعوت کرده است و ادعای اعجاز دارد: قرآن هم قانون است و هم سـند قانون.

۲. جاودانه بودن. معجزاتِ پیامبران دیگر، در زمانی خاص اتفاق افتاده است و فقط مردم همان زمان، آن را دیده یا شـنیده اند؛ امّا قرآن، تنها در عصـر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم معجزه نبوده، بلکه تا پایان تاریخ، معجزه است. همچنین گذشتِ زمان، نه فقط آن را متزلزل و کهنه نکرده، بلکه معارف و مطالب آن روزبه روز شکوفاتر و روشن تر می شود.

ص: ۴۶

۳. جهـانی بودن. قرآن مخصوص زمـان خاصـی نیست و به مکان و سـرزمین خاصـی نیز اختصاص نـدارد. مخاطبِ قرآن، فقط مردم عرب زبانِ سـرزمین حجاز نبوده انـد، بلکه همهٔ ملّت ها از هر قوم و نژاد، مخاطب قرآن بوده و هسـتند. به همین دلیل، در هیچ جای قرآن، خطابِ «یا اَیُّهَا الْعَرَب» نیامده، بلکه خطابِ الهی به عموم مردم است که «یا اَیُّهَا النّاس».

۴. روحـانی بودن. معمولاًـ معجزات پیـامبران دیگر، جنبـهٔ مـادی و جسـمانی داشـته و چشم و گوش انسان ها را به حیرت وامی داشـته است. اما قرآن از سِـنخ کلام و سـخن است و با آنکه از حروفِ الفبا ترکیب یافته، چنان در عمق جان نفوذ می کنـد که عقل را به تعظیم وامی دارد و روح و اندیشه را تسخیر خود می کند.

از این آیه می آموزیم:

۱. مهم ترین ویژگی پیـامبران که بـاعث شـد لیاقتِ دریافتِ وحی را پیـدا کننـد، این بود که فقط بنـدهٔ خـدا و تسـلیم محض او بودنـد. قرآن در بسـیاری از آیات، از پیامبران با عنوان «عِبادِنا» یاد می کنـد، چنان که در این آیه می فرماید: «نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا»؛ قرآن را بر بندهٔ خود نازل کردیم.

۲. اسلام، دینی جاودانی و جهانی است و معجزهٔ آن، به عصر و نسل خاصی اختصاص ندارد.

۳. نبایـد اجـازه دهیم شـک و تردیـدی دربـارهٔ دین در ذهن مـا باقی بمانـد. اگر شک کردیم، بلافاصـله آن را برطرف کنیم تا باورهای دینی ما متزلزل نشود.

۴. ایمـان ما به حقانیّتِ قرآن به قـدری محکم است که اگر مخالفان بتواننـد سوره ای مثل یکی از سوره های قرآن بیاورنـد، ما همان را به جای تمام قرآن می پذیریم. البته می دانیم که رخ دادن چنین اتفاقی ناممکن است.

۲۹- کافران؛ هیزم دوزخ

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَ ةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِ ینَ (۲۴)

پس اگر این کار را نکردید، که هرگز نمی توانید چنین کنید، از آتشی بترسید که هیزمش مردم [گناهکار] و سنگ هاست و برای کافران مهیّا شده است!

قرآن در آیهٔ قبل، مخالفان خود را به آوردن سوره ای مثل سوره های قرآن دعوت کرد. در این آیه نیز می فرماید: بدانید، هرگز چنین کاری، شدنی نیست. شما که در زمان رسول خدا هستید و با زبان و کلام او کاملاً آشنایید، نمی توانید کلامی همانند قرآن بیاورید، چه رسد به آیندگان؛ آری! کلام خداوند همچون خود او، قابل مقایسه با سخن بشر نیست.

سپس قرآن به آنان هشدار می دهد که هیزمِ جهنّم، بدن های گنهکاران است که در کنار سنگ ها می سوزد. مراد از «سنگ ها» در آیه، یا سنگ های سوختنی مانند زغال سنگ است که آتش جهنّم را برمی افروزد یا بت های سنگی که خداوند آن ها را به عنوانِ سندِ جرم در قیامت حاضر می کند تا بت پرستان نتوانند مُنکر کار خود شوند. چنان که در آیهٔ ۹۸ سورهٔ انبیا می فرماید: «اِنَّکُمْ وَ ماتَعْبُدون مِن دون اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّم»؛ شما و آنچه به جای خدا پرستش می کنید، هیزمِ دوزخ است.

از این آیه می آموزیم:

۱. انسان به سبب کُفر، به جایی می رسد که هم ردیفِ سنگ و جماد می شود.

۲. دلی که همچون سنگ، نفوذناپذیر شد و قرآن را نپذیرفت، در قیامت نیز با سنگ ها محشور می شود.

۳. قرآن، در همهٔ زمان ها معجزه است. در آینده نیز کسی نمی تواند مانند قرآن را بیاورد.

ص: ۴۸

۳۰– باغ همیشه بهار

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَـٰذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵)

و به کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، مژده بده که برایشان باغ هایی بهشتی است که نهرها از پای [درختان] آن ها جاری است. هرگاه میوه ای از آن باغ ها روزی آنان شود، می گویند: «این همان است که قبلاً نیز به ما روزی داده شده بود.» درحالی که [در دنیا] هماننـد آن نعمت ها به ایشان داده شده است. و در بهشت برای آنان، همسرانی پاک و پاکیزه است و در آنجا جاودانه اند.

آیهٔ قبل کافران را به آتش دوزخ تهدید کرد. این آیه سرانجامِ مؤمنان را بیان می کند تا با مقایسهٔ سرنوشتِ این دو گروه، حقیقت روشن تر شود. البته، ایمان در صورتی مفید است که با عمل صالح همراه باشد. نه ایمان و نه عمل، هیچ یک به تنهایی، سعادت انسان را تضمین نمی کند. ایمان همچون ریشهٔ درخت و عمل صالح میوهٔ آن است. وجود میوهٔ شیرین، دلیل بر سلامتِ ریشه و وجود ریشهٔ قوی، سبب پرورش میوهٔ سالم است.

افراد بی ایمان، گهگاه کار خوبی انجام می دهند؛ اما چون ایمان در اعماق وجودشان ریشه ندارد، کارهایشان همیشگی و دائمی نخواهد بود. جایگاه اهل ایمان در قیامت، بهشتی است که باغ های آن پاییز و خزان ندارد، همواره سبز و پرمیوه است و آب، این مایهٔ طراوت و شادابی، دائماً در پای درختان آن جاری است. میوه های بهشتی ازنظر ظاهر، شبیه میوه های دنیوی است تا اهل بهشت آن ها را بشناسند و با آن ها نامأنوس نباشند؛ اما ازنظر طعم و مزه، کاملاً متفاوت و متمایز از میوه های دنیوی است. در آخرت، زاد و ولدی نیست؛ امّا ازآنجاکه انسان به همسر و همدم نیاز دارد، خداوند برای

اهل بهشت همسرانی بهشتی قرار داده که پاکی و طهارت، ویژگی اصلی آن هاست.

بسیاری از آیات قرآن مثل این آیه، نعمت های مادی بهشت را باغ و قصر و همسر و مانند این ها معرفی کرده است. امّا در آیات دیگر، در کنار این نعمت ها، به نعمت های معنوی بهشت نیز اشاراتی شده است. مثلاً در آیهٔ ۷۲ سورهٔ توبه، پس از ذکر نعمت های مادی بهشت، می فرماید: «و رضوان من اللّٰه اکبر»؛ خشنودی خداوند از همهٔ این ها بهتر است. در آیهٔ ۸ سورهٔ بینه نیز می فرماید: «رَضی اللّٰهُ عَنهُم وَ رَضوا عَنه»؛ خداوند از آنان راضی است و آنان نیز از خداوند خشنود.

به نظر می رسد آنچه دربارهٔ نعمت های بهشتی در قرآن آمده است، ویژگی مکان و مسکنِ اهل بهشت را بیان می کند، نه آنکه این نعمت ها، تمام پاداشِ آن ها باشد. درحقیقت، حضور در جمع پیامبران و اولیای خدا و پاکان و صالحانِ تاریخِ بشر، از بهره های معنوی و لذت بخش بهشتیان است.

از این آیه می آموزیم:

۱. نشانهٔ وجود ایمان، عمل صالح است. لذا قرآن همواره این دو را در کنار یکدیگر آورده و می فرماید: «آمنوا و عملوا الصالحات».

۲. در فرهنگِ قرآن، عمل صالح، عملی است همراه با انگیزه و نیّت الهی، نه هر کار نیکی که براساس تمایلات شخصی یا جاذبه های اجتماعی باشد. لذا، عمل صالح، پس از ایمان به خدا مطرح شده است.

۳. محرومیت هایی که مؤمن به سبب رعایتِ حلال و حرام، در این دنیا می کشد، در بهشتِ آخرت جبران می شود.

۴. نعمت های دنیا تمام شدنی است و با ازدست رفتن آن ها، خاطرِ انسان پریشان می شود؛ اما نعمت های آخرت دائمی و همیشگی است. لذا انسان، غصّهٔ ازدست دادن آن ها را نمی خورد.

۵. همسـر مناسب، همسـری است که از هر جهت پـاک و پاکیزه باشـد؛ هم از نظر روح و قلب، هم از نظر جسم و تن. این آیه دربارهٔ ویژگی همسران بهشتی می فرماید: «ازواج مطهّره».

۳۱- هدایت یا ضلالت با مثال پشه

إِنَّ اللَّـهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّـهُ بِهَـٰذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ (۲۶)

خداونـد پروا نـدارد از اینکه به پشه ای یـا فراتر از آن [در کوچکی] مثـال بزنـد. پس آنـان که ایمـان دارنـد، می داننـد که آن [مثال، گویای] حقیقتی است ازطرف پروردگارشان. ولی کسانی که کفر ورزیـده اند [بهانه جویی کرده،] می گویند: «خداوند از این مثل چه منظوری داشته است؟» [آری،] خداوند بسیاری را با آن مثال گمراه و بسیاری را با آن هدایت می فرماید. [البته] خداوند جز افراد فاسق را با آن گمراه نمی کند.

مخالفـان اسـلام که از آوردنِ کتـابی مثـل قرآن عـاجز ماندنـد و در برابر منطقِ محکم قرآن حرفی نداشـتند، مثال های قرآن را بهانه قرار داده و می گفتنـد: خداونـد برتر از آن است که چنین مثال هایی بزند؛ برای خدا زشت است که به عنکبوت یا مگس مثال بزند؛ این مثال ها با مقام خداوند سازگار نیست؛ مَثَل زدن کار بشر است، نه کار خدا.

آن ها که اصلِ وجود خدا را هم قبول نداشـتند، می خواستند با این حرف ها مسلمانان را به قرآن و پیامبر، دچار شک و تردید کرده و ایمان آن ها را متزلزل کنند.

ص: ۵۱

درحالی که اوّلاً، همهٔ مثال های قرآن این گونه نیست، چنان که در آیات قبل، خداوند منافقان را به مسافری درراه مانده تشبیه کرده که انواع خطراتِ زمینی و آسمانی، او را فراگرفته است و نوری برای ادامهٔ مسیر ندارد.

ثانیاً، مثال وسیله ای است برای تجسّم حقیقت. لذا وقتی گوینده در مقام تحقیر یا بیان ضعفِ کسی است، او را به موجودی ضعیف همچون مگس یا پشه تشبیه می کند، چنان که در آیهٔ ۷۳ سورهٔ حج می فرماید: «آن چیز هایی را که به جای خداوند می پرستید، حتی نمی توانند مگسی بیافرینند، اگرچه به کمک یکدیگر هم بیایند. اگر هم مگسی چیزی از آن ها برباید، قدرت پس گرفتنِ آن را ندارند. چه ضعیف است طلب کننده و طلب شونده.»

این آیه نیز می فرماید: خداوند اِبایی ندارد از اینکه به پشه یا پست تر از آن مثال بزند؛ زیرا حقایقِ معنوی و عقلانی را باید در لباسِ مثال های محسوس بیان کرد تا مردم بفهمند. در مثال نیز تفاوتی میان فیل و پشه نیست و هر یک به مناسبت موضوع به کار می رود.

البته مردم در برابر مثال های قرآن دو دسته اند: گروهی آن را می فهمند و مایهٔ هدایت آن ها می شود. کسانی نیز از روی بهانه جویی و کینه توزی با قرآن و پیامبر رفتار می کنند. اینان نه فقط از قرآن بهره ای نمی برند، بلکه به دلیل شک و تردیدی که در قرآن پیدا می کنند، از هدایت دور شده و گرفتار گمراهی بیشتر می شوند.

از این آیه می آموزیم:

۱. شرم و حیا، در آموزش و یادگیری معارفِ دینی، پسندیده نیست، بلکه شرم و حیا در مواقعی پسندیده است که کاری، شرعاً یا عقلاً یا عرفاً زشت و ناپسند باشد.

۲. حقایق و معارفِ بلند را باید به زبان ساده گفت تا عموم مردم استفاده کنند. همان گونه که خداوند هم با مثال، مطالب خود را بیان می کند.

۳. مثال های قرآن، براساس امور واقعی و محسوس است، نه امور تخیّلی و موهوم؛ لـذا گاهی به حیوانات مَثَل می زند و گاهی به پدیده های طبیعی همچون رعد و برق و باران.

۴. گناه، مانعِ شناخت درست حقایق و موجب گمراهی انسان می شود.

۵. آنچه از جانب خداست، بیان حقایق است. هدایت پذیری یا گمراهی، نتیجهٔ عکس العمل انسان در برابر آن حقیقت است.

۳۲- پیمان شکنی و قطع پیوند

الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْـدَ اللَّـهِ مِنْ بَعْـدِ مِیثَاقِهِ وَیَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّـهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَیُفْسِـدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولَـٰئِکَ هُمُ الْخَاسِـرُونَ (۲۷)

کسانی که پس از آنکه با خدا پیمان محکم بستند، آن را می شکنند و پیوندهایی را قطع می کنند که خدا دستور داده است برقرار سازند و در زمین فساد می کنند. قطعاً آنان زیانکار اند.

در پی آیهٔ قبل که در آن سخن از گمراهی فاسقان بود، این آیه سه ویژگی آنان را بیان می کند:

۱. پیمان هـای الهی را زیر پا می گذارنـد و از خواسته ها و غرایز خود پیروی می کننـد. مراد از پیمان الهی در این آیه، همان فطرت پاکی است که خداونـد در نهاد همـهٔ انسان ها قرار داده و ازطریق آن، می تواننـد خوب و بـد و حق و باطل را بفهمند و آمادگی پذیرش دعوت پیامبران را پیدا کنند.

۲. پیونـدهایی را قطع می کنند که خداوند به برقراری آن پیوندها دستور داده است؛ چه پیوندهای مکتبی با رهبران الهی و چه پیوندهای اجتماعی با مؤمنان و چه پیوندهای خانوادگی با خویشان و نزدیکان.

۳. بـا فسق و گناه، فساد و فحشا را در زمین گسترش می دهنـد. شایـد گمان می کننـد که گناه، امری فردی و شخصـی است و آثار آن فقط به خودشان

بازمی گردد، درحالی که آثار اجتماعی گناه، کمتر از آثار فردی آن نیست و جامعه را به فساد می کشاند.

روشن است کسی که پیمان های الهی و پیوندهای بشری را محترم نمی شمرد و آزادانه هرگونه که می خواهد عمل می کند، بزرگ ترین خسارت ها را می بیند؛ زیرا با ازدست دادن سرمایه های مادی و معنوی خود، چیزی جز زشتی و پلیدی و سیه روزی به دست نمی آورد.

اسلام با گوشه گیری و دوری از جامعه و خانواده مخالف است؛ لذا همواره مردم را به حضور در جماعت مسلمین و نمازجمعه و عیادت از بیماران و رسیدگی به محرومان و توجه به همسایگان دعوت می کند.

در روایات، دربارهٔ صله رحم سفارش های بسیاری کرده اند که به گوشه ای از آن ها اشاره می کنیم:

- به دیدار خویشان بروید، گرچه آن ها به شما بی اعتنایی کنند یا از نیکان و صالحان نباشند.

- صله رحم کنید، گرچه یک سال راه بروید یا به قدر سلام کردن یا نوشیدن آبی فرصت بیابید.

- صله رحم، مرگ و حساب روز قیامت را آسان و موجب دست یافتن به مقامی خاص در بهشت می شود.

از این آیه می آموزیم:

۱. پیمان شکنی با دین داری سازگار نیست. مؤمن، حتی پیمان خود را با کافران نمی شکند، چه رسد به آنکه پیمان خدا را زیر پا بگذارد.

۲. خسارت واقعی، زیان در عمر و فکر است، نه زیان در مال و ثروت.

۳. سفارشِ اسلام، بر «وَصل» است نه «فَصل»؛ بر «پیوستن» است، نه «گسستن»؛ لذا همواره بر صله رحم و رفت وآمد با فامیل و خویشان و خصوصاً والدین، تأکید شده است.

۳۳- جریان مرگ و حیات

کَیْفَ تَکْفُرُ ونَ بِاللَّ-هِ وَکُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْیَاکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْ جَعُونَ (۲۸)

چگونه به خداوند کافر می شوید، درحالی که شما [اجسام بی روح و] مردگانی بودید که او به شما زندگی بخشید، سپس شما را می میراند و بار دیگر شما را زنده می کند، سپس به سوی او بازگردانده می شوید.

بهترین راه خداشناسی، تفکر در آفرینش خود و جهان است. اندیشیدن دربارهٔ مرگ و حیات، انسان را متوجه این حقیقت می کند که اگر حیات من از خودم است، باید همیشگی باشد. درحالی که قبلاً نبودم، سپس پیدا شدم و دوباره این حیات از من گرفته خواهد شد.

قبل از این، ما نیز همچون سنگ ها و چوب ها و جمادات، موجودات بی جان و مرده بودیم. نسیم حیات الهی به ما جان و روح بخشید که به درک و شعور و فهم رسیدیم. لذا بزرگ ترین نعمت خداوند بر ما، نعمتِ حیات است که بشر با آن همه پیشرفت در علوم، از درک اسرار آن عاجز مانده است.

امّا نه فقط تولد و حیات، که مرگ نیز به دست خداست. ما به اختیار خود نیامده ایم که به اختیار خود برویم. او آورد و او می برد و در این میان، فقط عملِ ما، در اختیار ماست.

چگونه می توان منکرِ خدایی شد که آغاز و انجام ما به دست اوست؟ چگونه می توان حیاتِ دوبارهٔ انسان را پس از مرگ، انکار کرد، درحالی که دادن حیاتِ دوباره، از اعطای حیات اولیه، آسان تر یا دست کم مانند آن است؟ خدایی که ما را از عدم به وجود آورد، چگونه از آفرینش دوبارهٔ ما عاجز باشد؟

از این آیه می آموزیم:

۱. از شیوه های هدایت قرآن، طرح سؤال در برابر عقل و فطرت است تا انسان، با تفکّر و اندیشه حقایق را بفهمد.

ص: ۵۵

۲. پدیدهٔ مرگ و حیات، دلیل وجود خداوند و نشانهٔ قدرت او در ایجاد معاد و قیامت است.

۳. خودشناسی، مقدمهٔ خداشناسی است. اگر انسان حقیقتِ خود را بشناسد، خدا را هم خواهد شناخت؛ زیرا خواهد فهمید که از خود هیچ ندارد و هرچه هست از آنِ اوست.

۴. مرگ، پایان نیست، بلکه آغاز حیاتی دیگر و حرکت به سوی خداست.

۵. کفّار، دلیلی بر نفی معاد ندارند؛ لـذا با طرحِ برخی سؤالات دربارهٔ حیاتِ پس از مرگ، شک و شبهه برمی انگیزند. قرآن نیز با طرح این سؤال که حیاتِ اولیهٔ شما از کجاست، به آن ها پاسخ می دهد.

۳۴- هفت آسمان

هُوَ الَّذِی خَلَقَ لَکُمْ مَا فِی الْأَرْضِ جَمِیعًا ثُمَّ اسْتَوَیٰ إِلَی السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۲۹)

اوست آن کسی که همهٔ آنچه را بر روی زمین است، برای شما آفرید. سپس به آفرینش آسمان پرداخت و آن ها را به صورت هفت آسمان استوار کرد. و او از هر چیزی آگاه است.

خداونـدی که ما را آفریـد، اسـباب رفاه و آسایش ما را نیز فراهم ساخت. زمین و آسـمان را برای بشـر و در اختیار او قرار داد؛ زیرا انسـان برترین موجودی بود که خداونـد آفریـد و بایـد همه چیز از جماد و نبات و حیوان و زمین و آسـمان، به خـدمت او درمی آمد.

در ایـن آیـه می فرمایـد: «آنچـه را در زمین است برای شـما آفریـده» و در آیـهٔ ۱۳ سورهٔ جـاثیه می فرمایـد: «سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ وَ الْاَرْض»؛ نه فقط زمین، بلکه خداوند آنچه را در آسمان هاست، مسخّر شما قرار داد.

یکی از دلایل توحید، نظام بسیار پیچیده، امّا پر از تدبیر آسمان هاست که دانشمندان، به عجز خود از شناخت آن اقرار کرده اند. کرهٔ زمین که مایهٔ حیات و محل انواع نعمت ها برای ماست، سیاره ای کوچک بیش نیست که قرآن آن را با واژهٔ مفردِ «الارض» می خواند. امّا دربارهٔ آسمان تعبیر «سَبْعَ سَمَاواتٍ» را به کار برده است که بیانگر عظمت آسما ن هاست. البته آنچه بشر از آسمان مشاهده می کند، فقط آسمانِ دنیاست که پایین ترین طبقهٔ آن است و شش آسمان دیگر از دسترس بشر بیرون است.

از این آیه می آموزیم:

۱. هستی برای بشر آفریده شده است، پس انسان، برتر از همهٔ موجودات و هدف نهاییِ آفرینش است.

۲. اکنون که خداوند، هستی را برای ما قرار داده است، ما نیز فقط برای خدا باشیم.

۳. هرگونه بهره برداری از مواهب طبیعت، برای انسان مباح و حلال است، مگر آنکه دلیل مخصوصی از عقل یا شرع آن را نهی کند.

۳۵– خلافت انسان در زمین

وَإِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَهِ إِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَهً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَیَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَنُقَدِّسُ لَکَ قَالَ إِنِّی أَعْلَمُ مَا لَاتَعْلَمُونَ (۳۰)

و آن هنگام [را به یاد آور] که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من بر آنم که در زمین جانشینی قرار دهم.» گفتند: «آیا کسی را در زمین قرار می دهی که در آن فساد کند و خون ها را بریزد؟ درحالی که ما با حمد و ستایش تو، تو را تنزیه و تقدیس می کنیم.» خداوند فرمود: «به راستی من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید.»

در آیات قبل، خداوند نعمت های بی شمار مادّی خود را بر ساکنان زمین برشمرد. این آیه، جایگاه و موقعیت معنوی انسان را بیان می کند که باعث شده است انسان شایستهٔ آن همه مواهب گردد.

خداوند، پس از خلقتِ انسان، این موضوع را به فرشتگان خبر داد که «آدم» آن قدر لیاقت و شایستگی دارد که قرار است جانشین من در زمین شود و به مقام خلافتِ الهی برسد. امّا فرشتگان از این موضوع اظهار نگرانی کردند و گفتند: چگونه کسی را جانشین خود در زمین قرار می دهی که نسل او اهل فساد و خونریزی است؟

نظرِ فرشتگان این بود که اگر خداوند می خواهد نماینده ای از خود در زمین قرار دهد، طبیعتاً باید آن موجود، از هرگونه گناه و فساد به دور و مطیعِ محض خداوند باشد. با شناختی که آن ها از طبیعت و سرشت آدمی داشتند، تعجب کردند که چرا خداوند چنین مقامی را به انسان می بخشد.

خداوند در پاسخ آن ها فرمود که شما فقط ضعف بشر را دیده اید و از جنبه های مثبت و باارزش او بی خبر هستید. امّا من چیزی می دانم که شما نمی دانید. در میان بشر، افراد بسیاری یافت می شوند که از شما برترند و لیاقت چنین مقامی را دارند.

البته مقصود از خلافت الهی آن نیست که همهٔ افراد بشر جانشین خدا در زمین باشند، بلکه مراد آن است که خداوندی که انسان را در «اَحْسَنَ تَقْویم» (تین، ۴) یعنی بهترین قِوام، آفریده و با «نَفَخْتُ فیهِ مِنْ روحِی» (حجر، ۲۹) از روح الهی خود در او دمیده است، در نهاد و سرشتِ او این استعداد و شایستگی را قرار داده است که می تواند نمایندهٔ خدا در زمین باشد. نمونهٔ این انسان ها، که خلیفهٔ خدا در زمین گردیده اند، پیامبران و امامان، پاکان و صالحان و شهدا هستند. چنان که بعضی انسان ها که این استعداد الهی را نابود کرده اند، از حدّ انسانیت هم پایین تر رفته اند. قرآن

دربارهٔ آن ها می فرماید: «اُولئِکَ کَالْاَنْعامِ بَلْ هُمْ اَضَّل» (اعراف، ۱۷۹)؛ آنان همچون چهارپایان، بلکه پست تر و گمراه ترند.

روشن است که جانشین خدابودن انسان، نشانهٔ عجز خداوند در ادارهٔ زمین نیست، بلکه نشانهٔ کرامت و فضیلتِ مقام انسان است که لیاقتِ چنین خلافتی را یافته است. علاوه برآنکه نظام آفرینش و تدبیر هستی، براساس اسباب و علل است؛ یعنی با آنکه خداوند خود قادر به اجرای همهٔ کارهای هستی است، برای اجرای امور، واسطه ها و اسبابی را قرار داده است. مثلاً دربارهٔ فرشتگان می فرماید: «وَ الْمُدَبِّراتِ اَمْراً» (نازعات، ۵)؛ تدبیر امور هستی به عهدهٔ آنان است با آنکه درحقیقت، مدّبر اصلی خداست.

از این آیه می آموزیم:

۱. جایگاه و منزلت بشر چنان عالی است که خداوند، دربارهٔ خلافتِ او، موضوع را با فرشتگان طرح می کند.

۲. بیان موضوعات مهم و سؤال برانگیز برای زیردستان و پاسخ دادن به سؤال ها و ابهام های آنان، ارزش است. خداوند نیز دربارهٔ خلافت انسان چنین کرد و ابهام فرشتگان را برطرف نمود.

۳. در مقایسهٔ خود با دیگران، این گونه نباشیم که فقط جنبه های منفی و ضعف های دیگری را ببینیم و فقط به جنبه های مثبت خود توجه کنیم و زود قضاوت کنیم. فرشتگان از صفات خود، به عبادت و از صفات انسان فقط به خون ریزی او اشاره کردند.

۴. معیارِ گزینش، فقط عبادت نیست، بلکه ویژگی های دیگری نیز لازم است. فرشتگان با آنکه در تسبیح و عبادت خداوند، از انسان برتر بودند، خداوند آنان را برای مقام خلافت برنگزید.

ص: ۵۹

۵. به دلیـل انحراف یا فساد گروهی از مردم، نبایـد جلوی امکان رشـد دیگران گرفته شود. خداونـد می دانست برخی انسان ها مسیر خلاف را انتخاب می کنند؛ اما نسل بشر را از خلقت و خلافت، محروم نفرمود.

۳۶- دانش بی کران انسان

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَ ضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَهِ فَقَالَ أَنْبِئُونِی بِأَسْمَاءِ هَـؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِینَ (۳۱)

و خداوند همهٔ اسـماء [و اسـرار حقایق هستی] را به آدم آموخت، سـپس آن ها را به فرشتگان عرضه کرد و فرمود: «اگر راست می گویید [و از آدم شایسته تر هستید]، از اسامی این ها مرا باخبر کنید.»

قَالُوا سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ (۳۲)

فرشتگان گفتند: «پروردگارا، تو پاک و منزهی! ما چیزی نمی دانیم جز آنچه تو به ما آموخته ای. همانا تو دانای حکیمی!»

خداوند برای اثبات لیاقت انسان به فرشـتگان، هر دو گروه را آزمایش کرد. ابتدا علومی را به آنان عرضه کرد و سپس از آنان، باز خواست.

قرآن نفرموده که آن علوم چه بوده است؛ امّا نظر اکثر مفسّران آن است که خداونـد، جهان هستی و طبیعت را، در همان آغاز خلقت، به انسان شناساند و این همان استعداد و توان شناختِ اشیاست که در نهاد و فطرت ما انسان ها نهاده شده است.

ازآنجاکه فرشتگان تصور می کردند به دلیل عبادات خود، از انسان برترند، لذا خداوند ابتدا آنان را آزمود و فرمود که اگر در این ادعـای خود راسـتگویید، پس از آن حقـایقی که به انسان آموخته ام، به من خبر دهیـد. اما فرشـتگان که به خطای خود در چنین ادعایی پی برده و فهمیدنـد که عبادت و تسبیـح، تنها معیار گزینش الهی نیست و خلیفـهٔ خداونـد، باید جایگاه و موقعیتِ علمی و معرفتی برتری داشته باشد، در پاسخ سؤال خداوند گفتند: خداوندا، تو از

هر کـارِ بی دلیـل و بی حکمـت، منزّه و مـبرّایی. یقیناً در خلقت و خلافـتِ انسـان بر زمین، مصـلحتی بزرگ بـوده است که تو براسـاس آن، آدم را آفریـده و جانشـین خود قرار داده ای. خداونـدا، جز آنچه به ما آموخته ای، چیزی نمی دانیم و سؤال ما از ناآگاهی بود. نمی دانستیم که بشر چنین امتیاز و چنین استعداد و قدرتی دارد. خداوندا، این تو هستی که بر همه چیز آگاهی و براساس حکمت و مصلحت عمل می کنی.

از این آیات می آموزیم:

۱. اولین معلّم بشر، خداوند است که حقایق هستی را به او شناساند و علوم بشری همه مدیون آن شناخت است.

۲. انسان، استعداد کشف همهٔ حقایق هستی را دارد؛ گرچه هنوز در ابتدای راه است و مجهولات بسیاری دارد.

۳. امتیاز و برتری انسان بر همهٔ موجودات، ازجمله بر فرشتگان، به علم و دانش و نیز تعقل و تفکر اوست.

۴. عـذرخواهی سریع از گفتـهٔ نابجـا، ادب آسـمانیان است. فرشـتگان همین که دریافتنـد سـخنی نـادرست گفته انـد، با گفتنِ «سُبْحَانَکَ» از کلام خود پوزش خواستند.

۵. از گفتنِ «نمی دانم» خجالت نکشیم که فرشتگان الهی به صراحت به جهل خود اقرار کرده و گفتند: «لاَعِلْمَ لَنا».

۶. عـذرخواهی و توبه مایـهٔ نجـات است. فرشـتگان که عبـادت و تسبیـح خود را باعث برتری بر انسان می پنداشـتند، همین که حقیقت را فهمیدند، از کلام خود پوزش خواسـتند و خداوند نیز توبهٔ آنان را پذیرفت. اما شـیطان که خلقتش را از آتش، دلیل برتری بر آدمِ خاکی می شمرد، چون بر ادعای باطل خود سرسختی و لجاجت کرد، از درگاه الهی رانده شد.

پیروزی در آزمون الهی

ص: ۶۱

قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۳۳)

خداوند فرمود: «ای آدم، فرشتگان را از نام های آنان خبر ده. پس چون آدم آن ها را از نام هایشان خبر داد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که اسرار آسمان ها و زمین را می دانم و هرچه را آشکار و هرچه را پنهان می کنید، می دانم.»

آدم از این امتحان، سرفراز بیرون آمد و براساس تعلیم الهی، اسما و اسرار هستی را برای فرشتگان بیان کرد و آنان این حقیقت را دریافتند که خداوند، استعداد بزرگی برای یادگیری، به بشر عطا کرده است و آنان از این استعداد محروم هستند. پس از این آزمایش، خداوند خطاب به فرشتگان می فرماید: شما تصور می کردید که برای خلافت الهی، از هرکس شایسته تر هستید. شما این مطلب را پنهان می کردید و آن را به صراحت بیان نمی کردید؛ اما بدانید خداوند به همان اندازه که از آشکار شما آگاه است، از باطن شما نیز آگاه است و باطن و نهان همهٔ هستی را می داند و چیزی خارج از احاطهٔ او نیست.

تأکید این آیه بر آگاهی خداوند از ظاهر و باطنِ افراد و اشیا، بدان سبب است که بگوید: شما که از اسرار هستی آگاه نیستید و فقط ظاهر امور را می بینید، به کارهای خداوند که همه براساس علم و حکمت است، اعتراض و از او انتقاد نکنید. اگر چیزی را در نظام هستی نادرست پنداشتید، ناشی از جهل و ناآگاهی شماست، نه آنکه در کار خداوند ایرادی باشد.

از این آیه می آموزیم:

۱. انسان ازنظر علم و دانش و استعداد یادگیری، از فرشتگان برتر است؛ لذا آدم هرچه را فرشتگان نمی دانستند، به آنان آموخت.

۲. برای اثبات لیاقت و برتری، آزمایش و امتحان لازم است. خداوند برتری آدم را بر فرشتگان می دانست؛ اما برای اثبات آن به دیگران، چنین امتحانی را پیش آورد.

۳. بایـد زمینه را برای شـکوفایی و بروز اسـتعدادها فراهم ساخت. خداونـد با برگزاری امتحان، اسـتعدادهای نهفتهٔ آدم را ظاهر کرد تا هم بشر به لیاقت خود پی برد، هم دیگران از این امتیاز او آگاه شوند.

۳۷– سجدهٔ فرشتگان، تکبر شیطان

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِ ينَ (۳۴)

و هنگـامی که به فرشـتگان گفتیم: «برای آدم سـجده کنیـد»، همگی سـجده کردنـد جز ابلیس که سـر بـاز زد و تکبّر کرد و از کافران گردید.

آیات گذشـته نعمت های مادی و معنوی خداونـد را برای انسان برشـمرد و خلافت الهی را که نشانهٔ کرامت اوست، بیان کرد. این آیه، شـرافتی دیگر را مطرح می کند که سجدهٔ فرشتگان بر آدم، به علت خلقت اوست. چنان که از آیات سوره های حجر و ص فهمیده می شود، خداوند به هنگام خلقت بشـر، به فرشتگان فرمود: «فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فيهِ مِنْ روحی فَقَعوا لَهُ ساجِدين» (حجر، ۲۹)؛ آنگاه که آفرینش آدم را کامل ساختم و از روح خودم در او دمیدم، برای او به سجده افتید.

البته این سجده، به معنای پرستش آدم نبود؛ زیرا پرستش غیرخدا جایز نیست، بلکه فرشتگان براساس فرمان الهی، برای اِکرام و احترام آدم، او را سجده کردند. درحقیقت، سجده برای خداوند بود؛ ولی به شکرانهٔ آفرینشِ موجود شریفی به نام انسان.

امـا ابلیس که مطابق آیـهٔ ۵۰ سـورهٔ کهـف از طائفـهٔ جن بود و به سـبب عبـادات بسـیار در صفِ فرشـتگان قرار گرفته بود، این دسـتور الهی را نافرمـانی کرد و غرور و تکبر ورزیـد و گمـان کرد که در خلقت، برتر از آدم است و آدم بایـد برای او سـجده کند، نه او بر آدم.

او نه تنها در عمل، عصیان و گناه کرد، بلکه ازنظر اعتقادی نیز دستور خدا را غیرعادلانه و بدون حکمت دانست و دچار کفر و بی دینی گردید.

از این آیه می آموزیم:

۱. عبادت واقعی، آن است که انسان، در برابر همهٔ دستورات خدا تسلیم باشد، نه آنکه هر دستوری را که مطابق میلش بود، عمل کند. ابلیس حاضر بود قرن ها در برابر خداوند سجده کند، امّا لحظه ای برای آدم سجده نکند.

۲. دور از عدل و انصاف است که فرشتگان بر انسان سجده کنند، اما انسان در مقابل خدا سجده نکند.

۳. تکبّر در برابر حق، انسان را به کفر و بی دینی می کشاند.

۴. لیاقت و شایستگی، از سنّ و سابقه مهم تر است. فرشتگانِ قدیمی باید در برابر آدم، سجده کنند.

۳۸- درخت ممنوعه

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَ غَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَ بَا هَ-ٰذِهِ الشَّجَرَ ةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ (۳۵)

و گفتیم: «ای آدم! تو با همسرت در این باغ سکونت کن. و از [هر جای] آن هرچه می خواهید به فراوانی و گوارایی بخورید؛ امّا به این درخت نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید شد.»

خداوند که بشر را از خاک زمین و برای خلافت در زمین آفریده بود، برای آنکه اسباب زندگی او را در زمین فراهم سازد، ابتدا همسری از جنس خودش برای او آفرید تا هم انیس و مونس او باشد، هم مایهٔ دوام و بقای نسل او. سپس برای آن دو، باغی بهشت گونه در زمین آماده ساخت که هم مسکن آنان باشد و هم منبع غذا و خوراک آنان.

با این کار، خداوند نعمت را بر آدم تمام فرمود و همسر و مسکن و غذای او را تأمین کرد تا اسباب رفاه و آسایش آنان فراهم گردد و نیز آن دو راه بهره گیری از مواهب گستردهٔ زمین را به تجربه بیاموزند. امّا خداوند آنان را از خوردن گیاهی خاص، نهی فرمود؛ زیرا خوردن از آن گیاه، موجب ستم به جان و نفس آنان می گردید و خروج آنان را از بهشت در پی داشت.

از آنچه گفتیم روشن می شود بهشتی که آدم در آن مسکن گزید، بهشتِ موعود در قیامت نبود؛ زیرا اولاً آن بهشت برای پاداش است و آدم هنوز کار نیکی انجام نداده بود که استحقاق پاداش داشته باشد. ثانیاً، کسی که به بهشت موعود وارد شود، دیگر از آن خارج نمی شود. ثالثاً، در بهشتِ موعود، گیاه ممنوع وجود ندارد که خداوند از خوردن آن نهی کند، بلکه همه چیز مباح و حلال است. درضمن، خداوند باغ های سرسبز دنیا را نیز «جَنَّت» نامیده است و این کلمه به بهشتِ قیامت اختصاص ندارد. در آیهٔ ۱۷ سورهٔ قلم می فرماید: «اِنّا بَلَوْناهُمْ كَما بَلَوْنا اَصْحابَ الْجَنَّه»؛ ای پیامبر ما ثروت اندوزانِ متکبر و مشرک را، همانند آن صاحبان باغ، آزمایش می کنیم.

از این آیه می آموزیم:

۱. همسر و مسکن و غذا، نعمت هایی است که خداوند برای رفاه و آسایش بشر در زمین به او عنایت کرده است.

۲. قبل از ممنوع کردن چیزی، باید ابتدا راه های صحیح برطرف کردن آن نیاز را باز کرد. بشر به غذا نیاز دارد، لذا خداوند ابتدا خوردنی های مجاز را در اختیار آدم و همسرش قرار داد، آنگاه آنان را از خوردنِ گیاهی خاص منع کرد.

۳. گناه به قدری خطرناک است که حتی نباید به آن نزدیک شد، چه رسد به آنکه انسان مرتکب آن شود. لذا خداوند به جای آنکه بفرماید: «لاتَأْكُلا»؛ از این گیاه نخورید، فرمود: «لاتَقْرَبا»؛ به این گیاه نزدیک نشوید.

۴. انجام دادن آنچه خداوند نهی فرموده است، به خود انسان ضرر می رساند نه به خدا. تخلّف از دستوراتِ الهی، ظلم به خویشتن است و انسان را از نعمت های الهی محروم می کند.

۵. انسان در خوردن، نباید همچون حیوانات تسلیم شکم باشد که هرچه را میل داشت بخورد، بلکه باید مطیع خدا باشد که هرچه را او مجاز شمرده است، بخورد و هرچه را ممنوع کرده است، رها کند.

۳۹- فریب کاری شیطان

فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَ جَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْ ضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ (۳۶)

پس شیطان آن دو را به لغزش انداخت و آنان را از باغی که در آن بودند، بیرون کرد و [در این هنگام به آن ها] گفتیم: «[از این جایگاه] فرود آیید! درحالی که دشمن یکدیگر خواهید بود و برای شما در زمین قرارگاه و تا وقتی معیّن، بهره و برخورداری خواهد بود.»

شیطان که به دلیل سرپیچی از دستور الهی سجده بر آدم، از درگاه خداوند رانده شده بود، در فکر انتقام از آدم برآمد و تصمیم گرفت او را از جایگاه آرام و در رفاه و آسایش، بیرون کند. لذا با وسوسه های بسیار و تظاهر به خیرخواهی، آن قدر از گیاه ممنوعه تعریف کرد و برای آن، آثار و فواید برشمرد که بالاخره آدم و همسرش از آن گیاه خوردند.

آنان قصد مخالفت با فرمان خدا را نداشتند؛ امّا همچون کودکی که تجربه ای از دروغ و فریب ندارد و دیگران را همچون خود راستگو می پندارد، وقتی شیطان قسم خورد که آنچه دربارهٔ فواید آن گیاه می گوید، راست و درست است، باور کردند و فریب خوردند.

نتیجهٔ مخالفتِ فرمان الهی، خروج از بهشت بود و به دنبال آن، از جانب خداوند چنین دستور آمد: از درگاه قُرب الهی فرود آیید که بذر کینه و

دشمنی میان شما و شیطان افکنده شده است و تا مدتی معین در زمین بهره مند خواهید بود.

غرض از خلقت آدم، خلافت او در زمین بود، پس آدم باید در زمین ساکن شود؛ لکن خداوند ابتدا محیطی آرام و دور از مشکلات را برای او فراهم ساخت تا در این اردوی آمادگی، هم با وضع زندگی در زمین آشنا شود و هم دشمن واقعی خود، یعنی شیطان را بشناسد.

از این آیه می آموزیم:

۱. اطاعت از شیطان، نه فقط انسان را از مقامات الهی دور می کند، بلکه رفاه و آسایش واقعی را از انسان سلب کرده و او را در رنج و زحمت قرار می دهد؛ همان طور که آدم و همسرش را از بهشتِ رحمت خارج کرد و به زمینِ زحمت فرستاد.

۲. دشمنی شیطان با انسان، دشمنی دیرینه و از آغاز خلقت تاکنون بوده است.

۳. زمین، جایگاه موقتِ زندگی است و بهرهٔ انسان از آن، محدود و موقتی است. به فکر آماده ساختنِ جایگاه دائمی خود در بهشتِ الهی باشیم.

۴. هر انسانی به سبب استعدادها و لیاقت هایی که خداوند در او نهاده، بهشتی است؛ ولی نافرمانی ها موجب سقوط و هبوط او می گردد.

۵. هیچ انسانی از خطر لغزش و انحراف مصون نیست، مگر آنکه خداوند او را حفظ کند. لحظه ای غفلت، آدم را که خلیفهٔ خدا در زمین و مَسجود فرشتگان بود، از درگاه الهی بیرون راند. البته لغزشِ آدم قبل از رسیدن او به مقام نبوت بوده است.

۴۰– توبهٔ آدم

ص: ۶۷

فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَ بِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّ حِيمُ (۳۷)

پس آدم ازسوی پروردگارش کلماتی دریافت کرد [و با آن کلمات توبه کرد]، پس خداوند لطف خود را بر او بازگرداند. همانا او توبه پذیر مهربان است.

پس از خروج از محیط آرام و پرنعمت، و هبوط به زمین پررنج و زحمت، آدم و همسرش متوجه خطای خود و فریب شیطان گردیدند، لذا از کار خود پشیمان شدند و به فکر توبه افتادند. امّا چگونه توبه کنند که به درگاه خداوند پذیرفته شود؟

آن گونه که در آیهٔ ۲۳ سورهٔ اعراف آمده است، چنین گفتند: «رَبَّنا ظَلَمْنا اَنْفُسَنا وَ اِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكونَنَّ مِنَ الْخاسِرين»؛ خداوندا ما بر نفس خود ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیان کاران خواهیم بود.

در روایات می خوانیم که خداوند نام پنج نفر از نسل آدم را که قرن ها بعد از او به دنیا خواهند آمد، به او آموخت تا برای پذیرفته شدنِ توبه اش، آنان را واسطهٔ بخشش و شفیع خود قرار دهد. او نیز چنین کرد: «سَأَلَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِی وَ فاطِمَه وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ»؛ خداوند را به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام سوگند داد و توبه اش پذیرفته شد.»

«توبه» به معنای بازگشت است. هرگاه این کلمه به انسان نسبت داده شود، منظور بازگشت انسان از گناه است و هرگاه به خداوند نسبت داده شود، به معنی بازگشتِ رحمتِ الهی است؛ یعنی به دنبال توبهٔ انسان از گناه، خداوند رحمتی را که به خاطر ارتکاب گناه از انسان سلب کرده بود، به او بازمی گرداند.

از این آیه می آموزیم:

۱. همچنان که توفیقِ توبه از خداست، چگونگی توبه کردن و راه آن را نیز باید از خدا دریافت کنیم. این آیه می فرماید: کلمات و الفاظ توبه را نیز خداوند به آدم آموخت.

ص: ۶۸

۲. اگر توبهٔ انسان واقعی باشد، خداوند توبهٔ او را می پذیرد؛ زیرا او توّاب و توبه پذیر است.

۳. عذرپذیری خداوند همراه با رحمت و محبت است، نه به همراه عتاب و سرزنش یا منّت گذاردن و آبروریختن.

۴. اگر توبه شکستیم و گناه کردیم، از لطف خداوند مأیوس نشویم؛ زیرا او توّاب، یعنی بسیار توبه پذیر است و اگر دوباره توبه کنیم، بار دیگر توبهٔ ما را می پذیرد.

۴۱- هبوط آدم به زمین

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۳۸)

گفتیم: «همگی از آن [جایگاه] فرود آیید و آنگاه که هدایتی ازطرف من برای شما آمد، کسانی که از هدایت من پیروی کنند، برای آنان نه بیمی است و نه غمگین خواهند شد.»

پس از توبهٔ آدم و پذیرش آن ازسوی خداوند مهربان، بار دیگر فرمانِ «اِهبطوا» آمد تا گمان نشود که توبه سبب بازگشت به آن باغِ بهشت گونه می گردد. آری، عفوِ خداوند، کیفر گناه را برمی دارد؛ اما آثار طبیعی گناه با عفو و بخشش از بین نمی رود. مثلاً اگر شراب خوار توبه کند، خداوند او را می بخشد؛ ولی آثار شراب در مست کردن باقی می ماند. خروج آدم از بهشت نیز اثر طبیعی خوردن از گیاهِ ممنوعه بود که با توبه از بین نمی رفت و درهرحال، آدم و همسرش باید از بهشت خارج می شدند و در نقاط دیگر زمین که چنان امکاناتی نداشت، مستقر می شدند.

ازآنجاکه خروج آدم از بهشت، موجب خروج ابدی نسل و فرزندان او از آنجا می گردید، لذا فرمانِ هبوط خطاب به همهٔ انسان ها صادر شده است. ولی به دنبالِ آن، هدایت بشر مطرح گردیده است که خداوند می فرماید: من

اسباب هدایت را برای شما می فرستم، چه کتاب و چه پیامبر. امّا مردم در مقابل آن دو دسته می شوند: گروهی تبعیت می کنند و گروهی کافر می شوند.

خداوند در آغاز خلقت، نام های موجودات و حقایق هستی را به آدم آموخت و در نهاد او استعداد فراگیری و دانش اندوزی را قرار داد و همان علم، مایهٔ برتری او بر فرشتگان گردید. اما این علم و دانش، باعث نجات او از وسوسه های شیطان نگردید و آدم در همان آغاز، فریب خورد و دچار گمراهی شد.

لذا خداوند پس از پذیرش توبهٔ او و استقرارش در زمین، اسباب هدایتش را فراهم می سازد تا بتواند حق را از باطل و خیر را از شرّ بازشناسد و گمراه نشود. نزول وحی، دومین نعمتِ بزرگ الهی بود که خداوند در کنار عقل، به بشر عنایت فرمود. نزول وحی و فرستادن اسباب هدایت بر خدا لازم است؛ امّا هدایت یافتن براساس اختیار بشر است. هدایت الهی، هدایتی تکوینی یا اجباری نیست که خداوند انسان ها را به پذیرش آن مجبور کرده باشد، بلکه انسان در انتخاب مسیر خود آزاد است و می تواند از هدایت الهی تبعیت کند یا سرپیچی ورزد.

مهم ترین نگرانی انسان از آینده است: آیندهٔ خود در دنیا و آخرت. توجه به گذشته و عمر بربادرفته، حزن و اندوه بر فرصت ها و ندامت از امکانات ازدست رفته را موجب می شود. اما هر که هدایتِ الهی را بپذیرد، خداوند آیندهٔ او را تضمین می کند و دیگر از آینده اش نگرانی ندارد. این فرد از گذشتهٔ خود نیز اندوهگین نمی شود؛ زیرا طبق وظیفه اش عمل کرده است، گرچه کارش به نتیجه نرسیده و موفقیت های ظاهری به دست نیاورده باشد.

از این آیه می آموزیم:

۱. خداونـد هیـچ گاه لطف خود را از انسان دور نمی کنـد. آدم عصـیان کرد؛ اما خداوند، هم راه توبه را برایش قرار داد و هم اسبابِ هدایتش را فراهم ساخت.

۲. هدایت الهی، با سکونت انسان در زمین آغاز شده و خداوند هیچ گاه انسان را به حال خود رها نکرده است.

۳. هدایت شدگانِ الهی، در آرامش واقعی به سر می برند و از هرگونه اضطراب و نگرانی به دور هستند.

۴۲- خریداران دوزخ

وَالَّذِينَ كَفَرُ وا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَـٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۳۹)

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل دوزخ اند و جاودانه در آن خواهند بود.

در برابر آنان که هدایت الهی را از روی اختیار می پذیرند و به سـرانجام نیکو می رسند، گروهی از مردم، از روی کفر و عناد، آیاتِ الهی را نادیده گرفته و آن ها را تکذیب می کنند.

اسـبابِ هدایتِ خداوند، آیاتِ روشن و روشـنگر اوست؛ امّا کسـی که از روی کفر و حق پوشی به آن ها بنگرد، نه فقط آن ها را نمی پذیرد، بلکه حقانیت و درستی آن ها را نیز تکذیب می کند و ارتباط آن ها را به خداوند، دروغ می شمرد.

سرانجامِ چنین افرادی در قیـامت، آتش دوزخ است و چـون عنـاد و لجـاجت، خُلـق و خـوی دائمی آن هـا شـده است، دوزخ، جایگاه جاودان آنان خواهد بود.

از این آیه می آموزیم:

خداوند برای کافران نیز اسباب هدایت را فراهم کرده است؛ اما آن ها خود نخواسته اند که هدایت پذیر باشند و خود، آتش دوزخ را خریدار شده اند.

۴۳- یاد نعمت های الهی

يَا بَنِى إِسْرَ ائِيلَ اذْكُرُ وا نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّاىَ فَارْ هَبُونِ (۴۰)

ای فرزندان اسرائیل! نعمتم را که به شما ارزانی کردم، به خاطر بیاورید و به پیمانم وفا کنید تا به پیمان شما وفا کنم و فقط از من پروا داشته باشید.

پس از داستانِ خلافتِ آدم در زمین و خروج او از بهشت به سبب خوردن از گیاه ممنوع شده و فراموش کردن پیمان الهی، خداوند در این آیات، داستان گروهی از فرزندان آدم، یعنی بنی اسرائیل را که به سرنوشتی شبیه او دچار شدند، بیان می فرماید.

«اسرائیل» نام دیگر حضرت یعقوب است و مراد از «بنی اسرائیل» فرزندان و قوم او هستند؛ قومی که تاریخِ بسیار پرفرازونشیبی دارند و در آیات فراوانی از قرآن، داستان آن ها مطرح شده است. در این آیه، سه موضوع مهم آمده است: اول، یاد نعمت های خداوند که حسّ شکرگزاری را در انسان زنده می کند. دوّم، مسئولیت انسان در مقابل نعمت ها که باید به عهد و پیمانی که خداوند از او گرفته است، عمل کند و بداند بهره مندی از الطاف خداوند، مشروط به گام برداشتن در مسیر اوست. سوّم، در راه ادای تکالیف الهی، نباید از هیچ قدرتی ترسید و نباید به تهدیدهای دشمن توجهی کرد.

از این آیه می آموزیم:

۱. نعمت هایی را که خداوند به ما و خانواده و جامعهٔ ما بخشیده است، برای یکدیگر بازگو کنیم که زمینه ساز شکر و سپاس از او و محبّت و اطاعت اوست.

۲. به پیمان هایی که خداوند برای ادای تکالیف، ازطریق فطرتِ درونی یا شریعتِ آسمانی، از ما گرفته است، پایبند باشیم.

۴۴- دین فروشیِ دانشمندان

وَآمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ (۴۱)

و به آنچه [از قرآن] نازل کردم، ایمان بیاورید که آنچه را نزد شما [از نشانه های آن] است، تصدیق می کند و نخستین کافر به آن نباشید و آیات مرا به بهای ناچیز نفروشید و فقط از من پروا کنید.

قرآن از پیروان ادیان پیشین دعوت می کند به قرآن ایمان بیاورند؛ زیرا مطالبش با کتب آنان هماهنگ و به دور از تحریف و کتمان است. همچنین از آنان می خواهد در این کار، فقط خدا را در نظر بگیرند؛ نه دیگران را.

این آیه خطاب به دانشمندان یهود می فرماید: شما که براساس بشارت های تورات، منتظر ظهور پیامبر اسلام بودید، پس اکنون به قرآنِ او ایمان بیاورید که با تورات شما هماهنگ است. همچنین، برای حفظ موقعیت خود، آیاتی از تورات را که دربارهٔ نشانه های پیامبر اسلام است، کتمان نکنید. دین خود را به دنیا نفروشید و دستِ کم، در کفرورزی پیش گام نشوید که به پیروی از شما، یهودیان دیگر نیز از اسلام آوردن سر باز زنند.

از این آیه می آموزیم:

هنگام ادای تکالیف الهی از هیچ قدرتی نترسیم و به خاطر حفظ مال و مقام، در برابر آیات و دستورهای خدا نایستیم و کفر نورزیم.

۴۵- کتمان حقیقت

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۴۲)

ص: ۷۳

و حق را با باطل نپوشانید و حقیقت را بااینکه می دانید، کتمان نکنید.

ازجمله خطرهایی که دانشـمندانِ هر قوم و آیین را تهدیـد می کند، آن است که حقایق را برای مردم بیان نکنند یا آنکه باطلی را در لبـاس حق، آن گونه که خود می خواهنـد، نشـان دهنـد. دراین صورت، مردم دچـار جهـل و غفلت یا شک و تردیـد می شوند و این بزرگ ترین ظلمی است که امکان دارد بزرگان هر قوم مرتکب شوند.

امیرمؤمنان علی علیه السـلام دراین باره می فرمایند: «اگر باطل خالصانه مطرح شود، جای نگرانی نیست [چون مردم باطل بودن آن را می فهمنـد و آن را ترک می کننـد] و اگر حـق نیز خالصـانه مطرح شود، زبـانِ مخـالف بسـته می شود و مردم آن را می پذیرند. خطر آنجاست که حق و باطل چنان به هم آمیخته شود که مردم سرگردان شوند و زمینهٔ تسلّط شیطان فراهم گردد.»

از این آیه می آموزیم:

یکی از دلایل کفرورزیِ بسیاری از مردم، کتمان حقیقت یا باطل نشان دادن حق توسط دانشمندان ادیان است.

۴۶– نماز جماعت

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْ كَعُوا مَعَ الرَّ اكِعِينَ (۴۳)

و نماز را به پا دارید و زکات را بپردازید و همراه با رکوع کنندگان، رکوع کنید.

شنـاختِ حق و قبول کردن آن به تنهـایی کـافی نیست، بلکه مؤمنِ به خـدا بایـد اهلِ عمل باشـد و بهترین عمل، عبادتِ خـدا و خـدمت به خلق اوست. خداونـد در بیشترِ آیات قرآن، نماز و زکات را در کنار هم آورده است تا بفهماند نماز و عبادت، نباید انسان را از خدمت به مردم و توجه به محرومان بازدارد. حتی دربارهٔ شـیوهٔ نمازخواندن، حضور میان مردم را لازم شمرده است و می فرماید:

نماز را به جماعت بخوانید و همراهِ دیگر مسلمانان به رکوع و سجده بروید؛ زیرا در اسلام، دوری و گوشه گیری از جامعه محکوم است.

از این آیه می آموزیم:

۱. ایمان از عمل جدا نیست و نماز اولین فرمان الهی در همهٔ ادیان آسمانی است.

۲. اصلِ نماز به جماعت است و حضور در جماعتِ مسلمانان، وظیفه ای دینی است.

۴۷- خودفراموشی عالمان

أَتَأْمُرُ ونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۴۴)

آیا مردم را به نیکی

فرمان می دهید و خود را از یاد می برید؟ بااینکه شما کتاب آسمانی را می خوانید. آیا هیچ فکر نمی کنید؟

همان طورکه پیش تر گفتیم، دانشمندانِ یهود پیش از بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به مردم بشارت ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را می دادند و آنان را دعوت می کردند به او ایمان آورند. این آیه خطاب به آنان می فرماید: چرا خودتان به او ایمان نیاوردید، درحالی که شما به تورات آشناترید.

روی سخن این آیات به بنی اسرائیل و دانشمندان آنان است؛ اما مفهوم آیه گسترده است و همهٔ مبلّغان را شامل می شود؛ از هر دین و آیینی که باشند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «ای مردم، به خدا سوگند، شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم، مگر آنکه خودم قبلاً آن را انجام داده ام و از هیچ خلافی بازنمی دارم، مگر آنکه خود، پیش از شما، از آن دوری جسته ام.»

امام صادق علیه السلام نیز دراین باره می فرمایند: «مردم را با عملِ خود به نیکی ها دعوت کنید؛ نه با زبان.»

قرآن نیز در آیهٔ ۵ سورهٔ جمعه، عـالِم بی عمـل را به الاغی تشبیه کرده است که بار کتاب حمل می کنـد. دیگران از آن کتب استفاده می کنند؛ اما خود بهره ای نمی بَرد، جز سنگینی بار!

از این آیه می آموزیم:

بهترین راه دعوت به نیکی ها، دعوت عملی است؛ یعنی خودمان قبل از دیگران، به گفتهٔ خود عمل کنیم.

۴۸- طلب یاری از نماز

وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَ ةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ (۴۵)

از صبر و نماز یاری جویید [و نیرو بگیرید] و البته این کار دشوار و سنگین است، جز برای خاشعان.

انسان درطول زنـدگی، در برابر انواع سـختی ها و حوادث قرار می گیرد که بایـد از صبر و اسـتقامت کنـد و از نماز که بهترین نوع یاد خدا و استمداد از اوست، کمک بگیرد.

برخی روایات مراد از «صبر» در این آیه را روزه دانسته اند؛ اما صبر مفهومی گسترده دارد که روزه از مصادیق آن است. دراین باره، از پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسـلم نقل است که آن حضـرت فرمودنـد: «صبر بر سه نوع است: یکی، صبر در برابر مصیبت و بلا؛ دیگری، صبر در برابر معصیت و گناه و سوم، صبر بر انجام دادن عبادات و تکالیفِ الهی.»

همچنین، توصیهٔ امام صادق علیه السـلام درخور توجه است: «هرگاه غمی از غم های دنیا شـما را فراگرفت، وضو بگیرید و به مسجد بروید. نماز بخوانید و دعا کنید؛ زیرا خداوند دستور داده است از نماز یاری بجویید.»

نمـاز در نظر پاکـان و خاشـعان چنین جایگـاهی دارد؛ اما برای آن ها که اهل خضوع و خشوع و دل باختـهٔ خـدا نیسـتند، باری سنگین است.

از این آیه می آموزیم:

برای پیروزی بر مشکلات دو چیز لازم است: یکی، برخورداری از پایگاه نیرومند درونی که صبر و پایداری است و دیگری، داشتن تکیه گاه محکم بیرونی که نماز و ارتباط با خداست.

در پیشگاه پروردگار

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَ بِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَ اجِعُونَ **(۴۶)**

کسانی که می دانند در پیشگاه پروردگارشان حاضر خواهند شد و به سوی او بازمی گردند.

گفتنی است ایمان به قیامت و گمانِ بازگشت به خداوند، حالت خشوع و خداترسی و احساس مسئولیت را در انسان زنده می کند و از میدان زندگی، صحنهٔ دادگاهی می سازد که باید پاسخ گوی همهٔ کارها بود. مراد از «لقاءاللّه»، ملاقاتِ حسّیِ خداوند در قیامت نیست؛ زیرا خداوند جسم نیست که با چشم دیده شود. بلکه منظور، دیدن آثار قدرت او در کیفر و پاداش است؛ به گونه ای که نوعی شهود باطنی و قلبی برای انسان حاصل شود. در شهود باطنی و قلبی، گویی انسان خدا را با چشم دل می بیند و هیچ شک و تردیدی در وجود او نیست.

یکی از دوستانِ علی علیه السلام از آن حضرت پرسید: «آیا خدایت را دیده ای؟» حضرت در پاسخ فرمودند: «چگونه خدایی را که نبینم، پرستش کنم؟» آنگاه توضیح دادند: «چشم های ظاهر او را نمی بینند؛ اما دل ها با نور ایمان او را درک می کنند.»

از این آیه می آموزیم:

گمان به وجود قیامت کافی است تا انسان را از هرگونه خلاف کاری بازدارد و باعث شود انسان مراقب کارهای خود باشد.

ص: ۷۷

۴۹- برتری اهل ایمان

یَا بَنِی إِسْرَ ائِیلَ اذْکُرُ وا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَأَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ (۴۷)

ای بنی اسرائیل، نعمتم را که به شما ارزانی کردم، یاد کنید که شما را بر جهانیان برتری بخشیدم.

از الطاف خداوند بر قوم یهود، نجات آنان از سلطهٔ فرعون بود که به دنبال آن، بنی اسرائیل به حکومتِ مصر رسیدند و از مواهب مادی بسیاری بهره مند شدند. این آیه برتری و فضیلت بنی اسرائیل را بر مردم زمان خودشان بیان می کند و از آنان می خواهد از این نعمتِ بزرگ همچون موهبتی الهی یاد کنند که در سایهٔ رهبری و هدایت حضرت موسی علیه السلام به دست آمده است و از آنان می خواهد شکرگزار این موهبت باشند.

از این آیه می آموزیم:

این طور نیست که انسان در سایهٔ رهبری الهی، فقط در قیامت ساکن بهشت شود؛ بلکه در دنیا نیز از مواهب مادی بهره مند می شود و بر دیگر انسان ها برتری می یابد.

۵۰- ناکارآمدی مال و مقام

وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا یُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ یُنْصَرُ ونَ (۴۸)

و بترسید از روزی که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و شفاعتی از کسی پذیرفته نمی شود و غرامتی از او قبول نخواهد شد و به هیچ وجه یاری نخواهند شد.

این آیه به چهار نمونه از عقاید نادرست و امیدهای نابجای مردم دربارهٔ قیامت اشاره می کند و آن ها را پاسخ می دهد. مثلاً برخی یهودیان می پنداشتند پدرانشان می توانند عذاب را از آن ها دور کرده یا بزرگانشان

برای آن ها نزد خدا شفاعت کنند یا دوستانشان می توانند به کمک آن ها بیایند یا می توان عذاب قیامت را با پرداخت پول و غرامت دفع کرد.

قرآن در پاسخ آن ها می فرماید: در آن روز، هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند مانع عذاب شود و هرکس در فکر نجات خویش است؛ پس به چیزی جز ایمان و عمل صالح خود، امید نبندید. این آیه شفاعتِ بی قیدوشرطی را نفی می کند که یهودیان به آن عقیده داشتند. همچنین، این اعتقادِ مسیحیان که عیسی علیه السلام فدا شد تا خون او کفارۀ گناهان پیروانش باشد، ازنظر قرآن، پذیرفتنی نیست. به یقین، خداوند براساس لطف و رحمتش، راه بازگشت را نبسته و با گشودن راه توبه در دنیا و شفاعت در قیامت، به گنهکاران امید بخشش داده است؛ ولی شفاعت نیز همانند توبه شروطی دارد که نه تنها سبب جرئت بر ارتکاب گناه ن شده، بلکه مایۀ دوری از تکرار گناه می شود.

از این آیه می آموزیم:

در زندگی روزمرۀ خود، قیامت را در نظر بگیریم و به خاطر دوست و رفیق یا به دست آوردن مال و مقام، به گناه نیفتیم که هیچ یک در قیامت کارساز نیست.

۵۱- برنامۀ فرعونیان برای جوانان و زنان

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْ عَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَ بِّكُمْ عَظِيمٌ (۴۹)

و آن زمان [را یاد کنید] که شما را از چنگال فرعونیان رهایی بخشیدیم. آنان همواره شما را به بدترین صورت آزار می دادند: پسران شما را سر می بُریدند و زنان شما را [برای کنیزی] زنده نگه می داشتند و در این کار، برای شما آزمایشی بزرگ و سخت ازطرفِ پروردگارتان بود.

فرعون برای حفظ حکومت خود، به بهانه های مختلف، جوانان و مردانِ بنی اسرائیل را می کُشت و دختران و زنان آن ها را به بردگی و کنیزی می بُرد تـا قـدرتی برای مقـابله بـا او پیـدا نکننـد. اصولاً جوانان اولین هـدفِ برنامه های طاغوت های فرعونی هستند. در دنیای امروز نیز قدرت های استکباری با ترویج فساد و اعتیاد، جسم و روح جوانان را به مرگ می کشانند و زنان و دختران را با تبلیغات وسیع خود، درزمینهٔ مُدِ لباس و کیف و کفش و انواع لوازم آرایش، اسیر شهوات خود می گردانند.

از این آیه می آموزیم:

چه سختی و مصیبت، چه آزادی و آسایش، هردو، وسیلهٔ آزمایش است تا انسان خود را نشان دهد و به رشد و کمال برسد.

۵۲- نجات مؤمنان، هلاکت ظالمان

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (۵۰)

و آن هنگـام [را یـاد کنیـد] که دریا را برای شـما شـکافتیم و شـما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق کردیم، درحالی که شـما تماشا می کردید.

این آیه نعمـتی دیگر از نعمت هـای الهی بر بنی اسـرائیل را برمی شـمرد و به چگونگی نجـاتِ بنی اسـرائیل از دست فرعونیـان اشاره می کند که خود، از معجزات و نشانه های الهی است.

حضـرت موسـی علیه السـلام از جـانب خداونـد مـأمور شـد قومش را از مصـر کوچ دهـد؛ اما وقتی او با قومش به نزدیک رود بزرگ نیل رسـیدند، متوجه شدند که فرعون و لشـکرش آن ها را تعقیب می کنند. اضـطراب و وحشت، وجود بنی اسـرائیل را فراگرفت؛ زیرا دریا در روبه رو و دشـمن در پشت سر بود. موسی علیه السلام به فرمان خداوند، عصای خود را به دریا زد. آب شکافت و راه برای عبور بنی اسرائیل از رود نیل گشوده شد؛ اما وقتی لشگر فرعون در تعقیب

آن ها، به وسط نیل رسیدند، آب ها به هم پیوست و همهٔ آنان هلاک شدند. در این ماجرا، بنی اسرائیل هم سلامت و نجات خود را با معجزهٔ الهی دیدند و هم نابودی دشمنانشان را! چه نعمت و لطفی بالاتر از این ممکن بود؟!

از این آیه می آموزیم:

اگر مردم برای آزادی خود از زیر سلطهٔ ستمگران تلاش کنند، امدادهای الهی نازل خواهد شد.

۵۳- مأموریت چهل روزه

وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۵۱)

و آن زمان [را یاد کنید] که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم و شما پس از [آمدن] او [به میقات] گوساله را [معبود خود] گرفتید، درحالی که ستمکار بودید.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۵۲)

آنگاه پس از آن انحراف از شما درگذشتیم، باشد که شکر [این نعمت را] به جای آورید.

پس از نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعون، موسی علیه السلام مأموریت یافت برای دریافت نوشته های تورات، به مدت چهل روز، قوم خود را ترک کند و به کوه طور برود؛ اما در همین مدت کوتاه، آزمایشی بزرگ برای بنی اسرائیل پیش آمد: مردی نیرنگ باز به نام سامری، از طلا و جواهراتِ مردم، مجسمهٔ گوساله ای را می سازد که صدای گاو از آن به گوش می رسد و موجب تعجب و توجه مردم می شود. سامری مردم را به پرستش این مجسمهٔ طلایی و عجیب دعوت می کند و بیشترِ مردم به او می پیوندند. آنان با این کار، هم به خود ستم کردند که به جای خدا، به سراغ گوساله رفتند و هم به موسی، رهبر و پیامبر خود که برای نجات آن ها از فرعونیان، سختی های بسیاری را تحمل کرد. پس از بازگشتِ موسی علیه السلام از کوه طور، مردم متوجه زشتی کار خود، یعنی گوساله پرستی شدند و خداوند نیز با رحمت خود، آنان را بخشید.

ص: ۸۱

اصولاً از الطاف خداوند بر بندگان آن است که آنان را به محض انجام گناه، کیفر نمی کند؛ بلکه فرصت می دهد تا شاید از کار خود پشیمان شوند و توبه کنند. در این ماجرا نیز خداوند از گناهِ شرک بنی اسرائیل درگذشت و زمینه را برای سپاسگزاریِ آنان از نعمتِ برخورداری از رهبری حضرت موسی علیه السلام فراهم ساخت.

از این آیات می آموزیم:

رهبران الهی نقش مهمی در هدایت و سعادت جامعه دارند. براین اساس، چهل روز دوری موسی علیه السلام زمینه را برای منحرفان آماده کرد که مردم را به گوساله پرستی بکشانند. حال اگر خداوند درطول تاریخ، هیچ پیامبری نمی فرستاد، چه می شد؟

تورات؛ کتاب هدایت

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۵۳)

و آن هنگام [را یاد کنید] که به موسی کتاب [تورات] و وسیلهٔ تشخیص [حق از باطل] دادیم تا شاید هدایت شوید.

کلمهٔ «فرقان» به معنای چیزی است که حق را از باطل جدا می سازد؛ همچون کتاب های آسمانی و معجزات پیامبران که مایهٔ تشخیصِ حق از باطل هستند و به آن ها «فرقان» می گویند.

از این آیه می آموزیم:

خداوند برای هدایت مردم، هم کتاب آسمانی می فرستد و هم پیامبرانِ راهنما و هم آیات و معجزاتی که مردم بتوانند راست... گو را از دروغ گو بشناسند. بدین صورت، خداوند حجت خود را بر مردم تمام می کند.

۵۴- توبه از گوساله پرستی

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۵۴)

و آن زمان [را به یاد آورید] که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من، شما با [به پرستش]گرفتن گوساله، به خود ستم کردید. پس در پیشگاه خدا توبه کنید و [شما گوساله پرستان] یکدیگر را به قتل برسانید. این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» پس خداوند توبهٔ شما را پذیرفت؛ زیرا او توبه پذیر مهربان است.

هنگامی که حضرت موسی علیه السلام پس از چهل روز، از کوه طور بازگشت و گوساله پرستیِ قوم خود را دید، دو مطلب را به آنان تذکر داد: یکی آنکه شما با این کار، به مقام انسانی خودتان ستم کردید و به جای خدا، گوساله ای را به پرستش گرفتید و کرامت و شرافتِ انسانی را زیر پا گذاشتید. دوم آنکه گناه شما از گناه کفار بدتر است؛ زیرا شما حق را فهمیدید و به آن ایمان آوردید، ولی دوباره از آن دست برداشتید و کافر شدید. کیفرِ شما قتل است و این کیفر باید به دست خودتان انجام شود؛ پس شمشیر به دست گیرید و همدیگر را بکُشید. براساس روایات، پس از اقدام آنان در اجرای حکم خداوند، پیام آمد که توبهٔ این قوم پذیرفته شد؛ زیرا آنان به خطای خود آگاه شدند و حاضر شدند در راه اجرای دستور خدا از جان نیز بگذرند.

شکی نیست خداوند مظهر رحمت و محبّت است؛ اما همچون مربّی دلسوز و خیرخواه، گاه تنبیه ها و کیفرهای شدیدی را وضع می کند تا هم دیگران درس عبرتی گرفته و دین را به بازی نگیرند و هم آثار کارهای زشت و ناپسند از جامعه پاک شود. گرایش به بت پرستی و گوساله پرستی موضوع ساده ای نیست که با عذرخواهیِ زبانی امکان گذشت از آن باشد؛ آن هم از مردمی که آن همه معجزات الهی و نعمت های بزرگ او را دیده و ایمان آورده اند.

از این آیه می آموزیم:

۱. درواقع، گنهکـار با ارتکاب گناه، به خود سـتم می کنـد، نه به خـدا؛ زیرا ارزش و اصالتِ انسان به روح اوست و گناه، روح انسان را آلوده و بیمار می کند.

۲. توبهٔ هر گناه متناسب با آن گناه است. توبهٔ تبدیل خداپرستی به گوساله پرستی، گریه و عذرخواهی نیست؛ بلکه تن دادن به قتل و اعدام است. ریختن اشکِ ندامت کافی نیست؛ بلکه گاهی باید خون ریخت.

۵۵– درخواست دیدن خدا

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَ ى اللَّ–هَ جَهْرَ ةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُ ونَ (۵۵)

و آن زمـان [را یاد کنیـد] که گفتیـد: «ای موسـی، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم، مگر اینکه خـدا را آشـکارا [به چشم خود] ببینیم.» پس درحالی که تماشا می کردید، صاعقه [جان] شما را گرفت.

این آیه یکی دیگر از انحراف های بنی اسـرائیل را بیان می کنـد. آن ها که یک بار به گوساله پرستی روی آورده بودنـد، این بار برای خـداپرستی، تقاضایی نابجا را مطرح کردنـد و ازرویِ جهل و نادانی یا لجاجت و بهانه جویی گفتنـد: می خواهیم خدا را با چشم خود ببینیم تا به گفته های تو ایمان آوریم و تسـلیم تو شویم. خداوند نیز برای آنکه نشان دهد چشم آن ها ناتوان تر از آن است که حتی بسیاری از مخلوقاتِ خدا را ببیند، صاعقه ای نازل کرد که رعدوبرق وحشتناک آن، باعث مرگ آنان شد و همه، بی جان بر زمین افتادند.

از این آیه می آموزیم:

خداوند دیدنی نیست؛ ولی آثار قدرت و عظمت او در وجود انسان و هستی دیدنی است.

۵۶- قیامت در دنیا

ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُ ونَ (۵۶)

سپس شما را پس از مرگتان [حیات بخشیدیم و در همین دنیا] برانگیختیم؛ شاید شکرگزاری کنید.

به دنبال مرگ هفتاد تن از بزرگان بنی اسرائیل در ماجرای فرود صاعقه، حضرت موسی علیه السلام از خداوند خواست تا دوباره آن ها را زنده کند. خداوند نیز دعای موسی علیه السلام را اجابت کرد و آنان به دنیا بازگشتند تا هم خود آنان و هم بنی اسرائیل به قدرت الهی ایمان آورند.

از این آیه می آموزیم:

زنده شدن مُردگان، محال نیست. خداوند در همین دنیا، در مواقعی، مُردگان را زنده کرده است.

۵۷- تغذیه از خوراک های پاکیزه

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَ زَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَ-ٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۵۷)

و ابر را بر شما سایبان ساختیم و مَنّ و سَلوی را برای شما فرستادیم [و گفتیم:] «از نعمت های پاکیزه ای که به شما روزی دادیم، بخورید.» [ولی آن ها با بهانه جویی های خود، کفران نعمت کردند. بدانید که] آن ها به ما ستم نکردند؛ بلکه به خود ستم کردند.

پس ازآنکه خداوند بنی اسرائیل را از چنگال فرعونیان نجات بخشید، به آن ها فرمان داد تا برای آزادی سرزمین مقدسِ فلسطین از دست ستمگران، به

آنجا بروند؛ اما آن ها با بهانه های مختلف، از این کار سر باز زدند. لذا قهر خداوند آن ها را فراگرفت و مدت چهل سال در صحرای سینا سرگردان و حیران ماندند. در این مدت، گروهی از آن ها از کار خود پشیمان شدند و خداوند بار دیگر رحمت خود را بر آنان نازل کرد. این آیه نمونه هایی از آن نعمت ها را بیان می کند: به قدرت خداوند، در آن بیابان خشک و سوزان، ابرها ظاهر می شدند و در برابر خورشید سایبان می ساختند. درختانِ زمین و پرندگانِ آسمان نیز دو نوع غذا در اختیار آنان قرار می دادند: یکی، «مَنّ» و دیگری، «سلوی» که مفسران، اولی را به گزانگبین که از شیرۀ درختان به دست می آید، تفسیر کرده اند و دومی را به بلدرچین که پرنده ای است باگوشتی لذیذ.

از این آیه می آموزیم:

خداوند رزق انسان را از خوردنی های حلال فراهم کرده است؛ پس انسان نیز باید به دنبال غذاهای پاک و حلال و طیّب باشد.

۵۸- راه آمرزش الهی

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَـٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (۵۸)

و آن زمان [را یاد کنید] که گفتیم: «وارد این قریه (بیت المقدّس) شوید و از [نعمت های فراوان] آن، هرچه می خواهید، با گوارایی بخورید و از در [معبد بیت المقدّس] سجده کنان و باخشوع وارد شوید و بگویید خداوندا، گناهان ما را بریز. ما نیز خطاهای شما را می بخشیم و به نیکوکاران، پاداشی افزون خواهیم داد.»

پس از گذران چهل سال زندگی در صحرای سینا، خداوند فرمان داد تا بنی اسرائیل برای آمرزش گناهشان، به معبدِ بیت المقدس وارد شوند و برای استغفار، کلمۀ «حِطّه» را تکرار کنند؛ یعنی خدایا، گناهانِ ما را بریز و ما را ببخش. خداوند وعده داد اگر این کلمه را هنگام ورود به معبد، از صمیم قلب بگویند، از گناهِ گنهکاران درگذرد و بر پاداش نیکوکاران بیفزاید.

امروزه نیز یکی از درهای مسجدالاقصی به «باب الحطّه» معروف است.

ص: ۸۶

از این آیه می آموزیم:

۱. خداونـد اهـل آمرزش است؛ امـا توبه هم خضوع و خشوع را می طلبـد و هم پوزش خواسـتن بـا زبـان و اعتراف به گنـاه در درگاه الهی را.

۲. برای ورود به مکان های مقدس، احترام مخصوص لازم است.

۳. آداب دعا و توبه را نیز باید از خداوند بیاموزیم که برای استغفار چه بگوییم و چگونه بگوییم.

۵۹- بازی با کلمات

فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَیْرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا رِ جْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا کَانُوا یَفْسُقُونَ (۵۹)

اما سـتمگران [آن سـخن را] به سـخن دیگری غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود، تبدیل کردند [و به جای حِطِّه، برای مسخره کردن گفتنـد: «حنطه»؛ یعنی گندم]. پس ما بر آن سـتمکاران عذابی از آسـمان فروفرسـتادیم، به سـزای گناهی که مرتکب می شدند.

در برابر آن فرمانِ رحمت الهی، گروهی از بنی اسـرائیل به جای آنکه بگویند «حِطَّه»، یعنی خدایا، ما را ببخش، ازرویِ تمسخر و استهزا، کلمهٔ «حِنْطَه» را تکرار کردند که به معنای «گندم» است. به بازی گرفتن دستور خداوند باعث شد تا بار دیگر، گرفتار کیفر الهی شونـد. این بـار بیمـاری طاعون در میان آن ها شیوع پیـدا کرد. البته همان طورکه آیه می فرمایـد، این کیفر فقط به ستمکاران رسید؛ نه آنکه همهٔ مردم دچار آن شوند.

از این آیه می آموزیم:

۱. در عبادت بایـد تعبّد داشت و به دسـتورهای الهی به همان شـکل که رسـیده است، عمل کرد؛ همان گونه که باید به نسـخهٔ پزشک طبق دستور عمل کرد و مصرف خودسرانهٔ دارو نتیجه بخش نیست.

۲. هر گاه روحیهٔ عناد و لج بازی بر جامعه حاکم شود، زمینه برای نزول عذاب های الهی در همین دنیا فراهم می شود.

۶۰- تأمین آب برای مردم

وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۶۰)

و آن هنگام [را یاد کنید] که موسی برای قوم خویش آب طلبید. به او گفتیم: «عصای خود را به سنگ بزن.» ناگاه دوازده چشمهٔ آب از آن شکافت و جوشید؛ [به طوری که] هر گروهی [از طوایف دوازده گانهٔ بنی اسرائیل] آبشخور خود را شناخت. [گفتیم:] از روزی الهی بخورید و بیاشامید و در زمین، تبهکارانه فساد نکنید!

حضرت موسی علیه السلام با آنکه پیامبر بود و وظیفه اش رساندن پیام خداوند به بنی اسرائیل، آبِ آشامیدنی قومش را نیز از خداوند طلب کرد. خداوند نیز دعای موسی را مستجاب کرد و با اعجازی دیگر، به آنان آب آشامیدنی بخشید؛ بدین صورت که فرمان داد موسی همان عصایی را که به رود پرآب نیل زد و خشکی ظاهر شد، اکنون به سنگِ سخت بزند تا آب جاری شود و بنی اسرائیل بدانند که خدای موسی بر هر کاری تواناست. ازآنجاکه بنی اسرائیل دوازده گروه و طایفه بودند، به خواست الهی، دوازده چشمه جاری شد تا هر قبیله چشمه ای مستقل داشته باشد و دچار کمبود آب نشود. این چنین خداوند از سویی، «مَنّ» و «سَلوی» را بر آنان نازل کرد و ازسوی دیگر، آب را به قدر کافی در اختیارشان قرار داد که تأمین باشند و به دنبال فساد و گناه نروند.

از این آیه می آموزیم:

۱. رهبران الهی در فکر تأمین نیازهای مادی مردم نیز هستند و آن را به طور یکسان، در اختیار همه قرار می دهند.

۲. آب و غذا رزقِ خداست؛ پس نباید مایهٔ گناه و معصیتِ خدا شود.

۶۱- درخواست پیاز از پیامبر

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ (۶۱)

و آن زمان [را یاد کنید] که گفتید: «ای موسی، ما هرگز یک نوع غذا را تحمل نمی کنیم. پس پروردگارت را بخوان تا از آنچه زمین می رویاند، از سبزیجات و خیار و سیر و عدس و پیازش، برای ما بیرون آورد.» موسی گفت: «آیا [غذای] پست تر را به جای [غذای] بهتر می خواهید؟ [اکنون که چنین است، بکوشید از این بیابان خارج و] وارد شهر شوید که هرچه خواستید، برای شما فراهم است.» پس [مُهر] ذلّت و درماندگی بر آن ها زده شد و [بار دیگر] گرفتار غضب پروردگار شدند. این بدان سبب بود که آن ها به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحقّ می کُشتند و نیز به سبب آن بود که آنان گنهکار و سرکش و متجاوز بودند.

خداوند در آن بیابان سوزان، آب و غذای بنی اسرائیل را تأمین کرد؛ اما از سویی، قدرنشناسی و ناسپاسی این قوم و ازسوی دیگر، رفاه طلبی و تن پروری آنان باعث شد که غذاهای دیگری را از موسی علیه السلام تقاضا کنند. موسی علیه السلام در پاسخ آن ها گفت: آیا شما غذای آسمانی را که بهتر است، با خوردنی های زمینی عوض می کنید که پست تر است؟ اگر واقعاً این نوع غذاها را می خواهید، باید با دشمنانتان بجنگید و به شهر بیت المقدس وارد شوید تا از این خوردنی ها بهره مند شوید. شما ازطرفی، حال جنگ و جهاد را ندارید و ازطرف دیگر، تمام امتیازات شهرنشینی را می طلبید. این روحیهٔ شکم پرستی،

شما را به ذلت و خواری انداخته است و درنهایت، گرفتار قهر الهی خواهید شد. شما با این تقاضاهای نابجا، آیات و معجزات الهی را نادیده گرفته و حتی حاضر شده اید پیامبران الهی را در راه رسیدن به مقاصد مادی و دنیوی خود به کشتن دهید.

از این آیه می آموزیم:

۱. تن پروری و شکم پرستی عامل سقوط انسان است. انسان باید از هرگونه رفاه طلبی که به قیمت خوارشدن و ذلّتش تمام می شود، دوری کند.

۲. گناه و نافرمانیِ پی درپی، انسان را به کفر و بی ایمانی می کشاند، تاجایی که حاضر به پذیرفتن هیچ گونه حقی نمی شود.

۶۲- فرجام اهل ایمان، مسلمان یا غیرمسلمان

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَىٰ وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲)

کسانی که [به اسلام] ایمان آوردند و کسانی که به آیین یهود گرویدند و نصارا و صابئان، هریک که به خدا و روز قیامت ایمان آوَرَند و عمل صالح انجام دهند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه ترسی دارند و نه اندوهگین می شوند.

در همهٔ ادیان آسمانی، میزان در پاداش الهی، ایمان و عمل صالح بوده است: ایمان به خدا و روز قیامت و در کنار آن، عمل به دستورهای خداوند. در این میزان، میان مسلمان، مسیحی، یهودی و پیروان دیگر ادیان الهی تفاوتی نیست. البته بسیاری از آیات قرآن، یهود و نصارا را به پذیرش دین اسلام دعوت می کند؛ برای نمونه، در آیهٔ ۸۵ سورهٔ آل عمران می فرماید: «هرکس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند، پذیرفته نخواهد شد.» بنابراین پیروان ادیان، هریک که به پیامبر و کتاب آسمانی زمانِ خودشان

ایمان آورده و اهل عمل بوده اند، به وظیفهٔ خود عمل کرده اند و به پاداش الهی می رسند. اما با آمدن پیامبر یا کتاب آسمانی جدید، عقل حکم می کند که افراد از دین جدید پیروی کنند. بنابراین، با ظهور آخرین پیامبر، هیچ دینی جز اسلام پذیرفته نیست.

می دانیم که به پیروان حضرت موسی علیه السلام یهودی و به پیروان حضرت عیسی علیه السلام مسیحی می گویند؛ اما «صابئین» چه کسانی هستند؟ صابئین، پیروان یکی از پیامبران الهی، نوح یا ابراهیم یا یحیی هستند که درطول تاریخ، دچار انحرافات و بدعت هایی در عقاید و اعمال دینی شدند. آنان برای ستارگان، تأثیراتی در زندگی انسان قائل اند و معمولاً در کنار رودخانه ها زندگی می کنند.

از این آیه می آموزیم:

۱. آرامش واقعی تنها در سایهٔ ایمان به خدا و قیامت است که آینده ای روشن را بشارت می دهد.

۲. تمام ادیان آسمانی در دو اصلِ توحید و معاد با هم مشترک اند و نجات را تنها در سایهٔ ایمان و عمل می دانند؛ نه امید و آرزوهای نابجا.

۶۳- کوه طور، بر فراز آسمان

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَ فَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُ وا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۶۳)

و آن هنگام [را یاد کنید] که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما بالا- بردیم [و گفتیم:] «آنچه را [از آیات و دستورهای خداوند] به شما داده ایم، با قدرت بگیرید و آنچه را در آن هست، به خاطر داشته باشید [و به آن عمل کنید] تا پرهیزکار شوید.»

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّـهِ عَلَيْكُمْ وَ رَ حْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِ ينَ (۶۴)

سپس شما بعد از آن [که کوه طور را بالای سر خود دیدید، باز هم] روی گردان شدید و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود، به طورقطع، از زیان کاران بودید.

پس از آنکه خداوند تورات را بر موسی علیه السلام نازل کرد، از بنی اسرائیل پیمان گرفت که به آن عمل کنند و از سستی و کوتاهی بپرهیزند تا به تقوا و پرهیزکاری برسند. آنگاه خداوند برای آنکه بنی اسرائیل بر پیمان خود استوار بمانند، به عنوان معجزه ای دیگر، کوه طور را بالای سر آنان قرار داد تا هم قدرت خدا را ببینند و هم از مخالفت با فرمان الهی بترسند. بااینکه خداوند چنان پیمان محکمی از بنی اسرائیل گرفت، این قوم سرکش، پیمان الهی را نادیده گرفتند و به آن پشت کردند؛ ولی باز هم خداوند لطف خود را بازگرداند و آنان را به حال خود رها نکرد.

از این آیه می آموزیم:

۱. باید بر حفظ اصولِ دینِ خود، جدّی و مصمّم باشیم؛ نه آنکه احکام دینی را به شوخی و بازی بگیریم.

۲. خداوند، از همهٔ ما، بر عمل به دستورهایش پیمان گرفته است؛ هم از راه عقل و فطرت درونی و هم از راه وحی و نبوت بیرونی.

۶۴- تعطیلی شنبه در شریعت یهود

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (۶۵)

به طور قطع، شما از [سرنوشت] کسانی از خودتان که در روز شنبه، نافرمانی کردند [و به جای تعطیل کردن این روز، دنبال کار رفتند] آگاهید. ما [به سبب این نافرمانی] به آنان گفتیم: «به شکل بوزینه هایی طردشده درآیید!»

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (۶۶)

ما این مجازات را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسل های بعد از آنان و پندی برای پرهیزکاران قرار دادیم.

خداونـد کارکردن در روز شـنبه را برای بنی اسـرائیل تعطیل اعلام کرده بود؛ اما گروهی از آنان که در کنار دریا زنـدگی می کردند، با نوعی حیله، در روز شـنبه ماهیان را صید می کردند. آنان حوضچه هایی را در کنار دریا ایجاد کردند و وقتی ماهیان وارد می شدند، راه را برای بازگشت آن ها به دریا می بسـتند و سـپس، روز یکشـنبه ماهیان را از حوضچه ها صید می کردند؛ بـدین شـکل، حکم خدا را مسخ می کردند و تغییر می دادند. خداوند نیز به کیفر این نافرمانی و بازی گرفتن دسـتورهای الهی چهرهٔ آنان را مسخ کرد؛ بدین صورت که از شکل انسان به شکل بوزینه درآورد تا برای آنان، مجازات و برای دیگران، درس عبرتی باشد.

البته حیوانات از رحمت خدا دور نیستند؛ ولی سقوط از مرحلهٔ انسانیت به حیوانیت، نشانهٔ طرد انسان از درگاه الهی و دورشدن از رحمت خداوند است. همان گونه که رنگ سیاه عیب نیست؛ ولی سیاه شدن لباس سفید نشانهٔ آلودگیِ آن است.

از این آیات می آموزیم:

۱. نبایـد در انجـام دادن احکـام الهی، حیله و خـدعه به کار بریم و نیز نخواهیم با حفظ ظواهر شـرع، باطنِ احکام خـدا را تغییر دهیم؛ زیرا مسخ چهرهٔ دین، مسخ چهرهٔ انسانیت را به دنبال دارد.

۲. کیفرهـای الهی اختصـاص به قیامت نـدارد؛ بلکه خداونـد بعضـی گناهان را در دنیا کیفر می دهـد تا برای مردم آن عصـر و آیندگان درس عبرتی باشد.

یافتن قاتل با کشتن ماده گاو

وَإِذْ قَالَ مُوسَیٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّـهَ يَأْمُرُ كُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَ ةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّـهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۶۷)

ص: ۹۳

و آن زمان [را یاد کنید] که موسی به قوم خود گفت: «خداوند به شما فرمان می دهد [برای یافتن قاتل] ماده گاوی را ذبح کنید.» گفتند: «آیا ما را به تمسخر می گیری؟» موسی گفت: «به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم.»

داستان گاو بنی اسرائیل ماجرایی است که این سوره نیز به سبب همین داستان، سورهٔ «بقره» نامیده شده است. خلاصهٔ این داستان که در ضمن آیات ۶۷ تا ۷۳ این سوره مطرح شده، از این قرار است: در میان بنی اسرائیل، مقتولی پیدا شد که قاتل آن معلوم نبود. میان قبایل، نزاع و درگیری شد و هر گروه، قتل را به دیگری نسبت می داد. موضوع را برای داوری نزد حضرت موسی علیه السلام بردند. چون حل قضیه از راه عادی ممکن نبود، آن حضرت ازطریق اعجاز، مسئله را حل کردند. موسی علیه السلام به آن ها فرمود: خدا فرمان داده است گاوی را ذبح کنید و قطعه ای از بدنش را به مقتول بزنید تا او زنده شود و قاتلِ خود را معرفی کند. آن ها با شنیدن این جواب، به موسی گفتند: آیا ما را مسخره می کنی که چنین راه حلی پیشنهاد می دهی؟ اما موسی علیه السلام گفت: مسخره کردن کار افراد جاهل است و پیامبر خدا هرگز چنین نکند. اگر واقعاً به دنبال قاتل هستید، این کار را بکنید.

خداوند می توانست از راه علم غیب، قاتل را به موسی علیه السلام معرفی کند تا او به مردم بگوید؛ اما فرمانِ کشتنِ گاو نشانهٔ آن است که هنوز روحیهٔ گوساله پرستی و قداست نمایی برای گاو در میان قوم وجود داشته است و خداوند خواسته تا این روحیه را از بین ببرد. علاوه بر آنکه این کار قدرت خداوند را نشان می دهد که مرده ای را با زدن گوشتِ مرده ای به آن زنده می کند.

از این آیه می آموزیم:

اگر حکم خدا با ذهن و سلیقهٔ ما مطابق نشد، نباید آن را به تمسخر بگیریم یا آن را بی دلیل پنداریم؛ زیرا آنچه خداوند فرموده، در مسیر خیر و مصلحتِ ما و جامعهٔ بشری است.

۶۵- بهانه جوییِ بنی اسرائیل

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَ بَّکَ یُبَیِّنْ لَنَا مَا هِیَ قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ آن ها بَقَرَ ةٌ لَا فَارِ ضٌ وَلَا بِکْرٌ عَوَانٌ بَیْنَ ذَٰلِکَ فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُ ونَ (۶۸)

[بنی اسرائیل به موسی] گفتند: «برای ما پروردگارت را بخوان تا بر ما روشن کند که آن چگونه گاوی است؟» موسی گفت: «خداوند می فرماید ماده گاوی که نه پیر و ازکارافتاده باشد و نه جوان؛ بلکه میان این دو [و میان سال] باشد. پس آنچه را به شما دستور داده شده است [هرچه زودتر] انجام دهید.»

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَ بَّکَ یُبَیِّنْ لَنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ آن ها بَقَرَ ةٌ صَفْرَ اءُ فَاقِعٌ لَوْنُهَا تَسُرُّ النَّاظِرِ ینَ (۶۹)

[بار دیگر] گفتند: « برای ما پروردگارت را بخوان تا بر ما روشن سازد که رنگش چگونه باشد؟» موسی گفت: «خداوند می گوید آن ماده گاوی باشد زردِ یک دست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد!»

وقتی بنی اسرائیل فهمیدند فرمانِ ذبحِ گاو جدّی است، بهانه تراشی را شروع کردند که چه گاوی را باید ذبح کنیم. شاید این بهانه ها بیشتر، ازطرفِ قاتلِ واقعی به مردم القا می شد تا مبادا رسوا شود و مردم او را بشناسند. پرسیدن کلید فهم مطلب است؛ اما بنی اسرائیل با طرح این پرسش ها قصد فرار داشتند، نه قصد فهمیدن. لذا پرسش های خود را بی ادبانه مطرح می کردند و می گفتند: «ای موسی، خدای خودت را بخوان»؛ گویا خدای موسی را از خدای خود جدا می دانستند.

به هرحال، فرمان ذبح دوباره صادر شد؛ اما گویا نمی خواستند آن را انجام دهند؛ لذا دوباره پرسش دیگری را مطرح کردند که آن گاو به چه رنگی باشد؛ درحالی که اولاً، رنگِ گاو نقشی در حُکم نداشت و ثانیاً، اگر لازم بود، از ابتدا در حکم خدا می آمد. اما خداوند برای آنکه بهانه ای هم دراین زمینه نداشته باشند، رنگ زرد را برای آن گاو معین کرد تا بدانند آنچه را به فرمان

خدا ذبح می کنند، نباید حیوانی زشت و بی ارزش باشد؛ بلکه باید حیوانی سالم و میان سال و خوش رنگ و چشم نواز باشد.

از این آیات می آموزیم:

۱. در برابر احکام الهی بهانه جویی و لجاجت نورزیم و برای فرار از انجام دادن آن ها، پرسش های بیجا مطرح نکنیم.

۲. سؤال کردن همواره نشانهٔ تحقیق و کنجکاوی نیست؛ بلکه گاهی نشانهٔ طفره رفتن و فرار از تکلیف است.

۶۶- لجاجت در برابر خدا

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَ بَّکَ یُبَیِّنْ لَنَا مَا هِیَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَیْنَا وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّ-هُ لَمُهْتَدُونَ (۷۰)

[بنی اسرائیل بار دیگر به موسی] گفتند: « برای ما پروردگارت را بخوان تا بر ما روشن کند چگونه گاوی باشد؟ زیرا این گاو بر ما مشتبه شده و اگر خداوند بخواهد، [این بار] هدایت خواهیم شد.»

قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ انها بَقَرَ ةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِیرُ الْأَرْ ضَ وَلَا تَسْقِی الْحَرْ ثَ مُسَلَّمَةٌ لَاشِیَهَ فِیهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا کَادُوا یَفْعَلُونَ (۷۱)

موسی گفت: «خداوند می فرماید آن، گاوی است که نه رام باشد که زمین را شخم زند و نه کشتزار را آبیاری کند. [بی عیب و] سالم است و هیچ لکّه ای در [رنگ] آن نیست.» گفتند: «اکنون حقیقت را بیان کردی.» پس [چنان گاوی را پیدا کردند و] آن را سر بریدند؛ ولی نزدیک بود [این کار را] انجام ندهند.

با آنکه خداوند سِنّ و رنگ گاو را بیان کرد، باز این قومِ بهانه جو گفتند: ای موسی، ویژگی های بیشتری از آن را بیان کن تا بلکه آن را بشناسیم. وقتی موسی ازسوی خداوند، ویژگی های دیگری از آن گاو را بیان کرد، به ناچار تسلیم شدند و گاو را ذبح کردند؛ ولی در فکر پیداکردن راه فرار بودند و قصدِ انجام دادن چنین کاری را نداشتند.

ص: ۹۶

این آیه نشان می دهد که روحیهٔ لجاجت و خودخواهی، کار را به جایی می رساند که انسان فقط آنچه را مطابق میل و نظر خودش باشد، حق می داند و درنهایت، بی ادبانه به پیامبر خدا می گوید: «اَلانَ جِئْتَ بِالْحَقّ». حالا حق گفتی؛ گویا قبل از این باطل می گفته است.

۶۷- از این آیات می آموزیم:

هرچه در راه فرمان خدا می دهیم، باید سالم و بی عیب باشد؛ همان طورکه در سفر حج، زائر خانهٔ خدا باید در روز عید قربان، حیوانی سالم را ذبح کند.

۶۸- انداختن گناه خود به گردن دیگران

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَ أْتُمْ فِيهَا وَاللَّـهُ مُخْرِ جٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (۷۲)

و آن هنگام [را یاد کنید] که فردی را به قتل رساندید و سپس دربارهٔ [قاتل] او نزاع کردید؛ ولی خداوند آنچه را شما پنهان می کردید، آشکار می سازد.

فَقُلْنَا اضْرِ بُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَٰلِكَ يُحْيِي اللَّـهُ الْمَوْتَىٰ وَيُرِ يكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۷۳)

پس گفتیم: «قسمتی از گاو ذبح شده را به مقتول بزنید [تا زنده شود و قاتل را معرفی کند.]» خداوند این گونه مردگان را زنده می کند و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید تعقّل کنید.

در آیات قبل، بهانه جویی های بنی اسرائیل به تفصیل بیان شد. این دو آیه بار دیگر ماجرای قتل را به طور خلاصه ذکر می کند و می فرماید: شما قتلی را مرتکب شدید و هویت قاتل را کتمان کردید؛ ولی خداوند با اعجاز خود، از خلاف کارِی شما پرده برداشت. پس بدانید که خداوند بر رسواکردن گنهکار تواناست.

این آیه نمونه ای از قدرت خداوند را در زنده کردن مردگان بیان می کند تا دیگران با دیدن نشانه های قدرت الهی، دربارهٔ قیامت تعقّل و تفکر کنند؛ نیز،

بدانند اگر خداوند اراده کند، با زدن مرده ای به مردهٔ دیگر، زندگی ظاهر می شود!

۶۹- از این آیات می آموزیم:

در محضر خدا گناه نکنیم یا گناه خود را به گردن دیگران نیندازیم؛ زیرا خداوند به همهٔ کارهای ما، چه آشکار و چه پنهان، آگاه است و اگر بخواهد، آن را افشا و ما را رسوا می کند.

۷۰- سنگ دل، سخت تر از سنگ

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُکُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِکَ فَهِیَ کَالْحِجَارَ هِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَ هِ لَمَا یَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَشَّقَّقُ فَیَخْرُ جُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا یَهْبِطُ مِنْ خَشْیَةِ اللَّـهِ وَمَا اللَّـهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۴)

سپس دل های شما بعد از آن [همه کفران] سخت شد، همچون سنگ یا سخت تر! زیرا از پاره ای سنگ ها، نهرها شکافته [و جاری] می شود و پاره ای از آن ها، شکاف برمی دارند و آب از آن ها تراوش می کند و بعضی از سنگ ها از خوف خدا [از فراز کوه] به زیر می افتند؛ [اما دل های شما نه از خوف خدا می تپد و نه سرچشمهٔ عواطف انسانی است] و خداوند از اعمال شما غافل نیست.

از آیهٔ ۴۹ تا ۷۴، بسیاری از الطاف الهی بر بنی اسرائیل بیان شد؛ ازجمله نجات این قوم از سلطهٔ فرعونیان، شکافته شدن دریا، قبول توبهٔ آنان، نزول غذاهای آسمانی، سایبان شدن ابرها و آخرین آن ها، یافتن قاتل به روشی اعجازآمیز. اما آنان با دیدن این همه آیات و معجزات، در برابر حکم خدا تسلیم نبودند و همواره، دنبال بهانه ای برای فرار بودند که قرآن از آن به قساوت قلب و سنگ دلی تعبیر می کند.

براین اساس، انسان گاهی چنان سقوط می کند که همچون حیوان، بلکه پست تر از آن یا همچون جماد، بلکه سخت تر از آن می شود؛ زیرا سنگِ سخت گاه می شکافد و آب از آن جاری می شود یا دست کم، حرکتی می کند

و رو به پایین می رود؛ اما دلِ بعضی انسان ها از سنگ هم سخت تر است: نه از روی عشق و محبت می جوشد که در فکر کار نیک و خیررسانی به دیگران باشد و نه از ترس خدا می تپد که این ترس، موجب خضوع و تسلیم در برابر احکام الهی شود.

از این آیه می آموزیم:

همهٔ موجودات هستی، حتّی سنگِ سخت و بی جان، در برابر قوانینی که خداوند برای ادارهٔ این هستی وضع کرده است، خاضع وتسلیم اند. پس اگر انسان در برابر فرمان الهی سرکشی و از آن تجاوز کند، قلب و روح او از سنگ هم پست تر و سخت تر است.

۷۱- انتظار ایمان کافران

أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّـهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۵)

آیا انتظار دارید [که یهودیان سرسخت] به [دین] شما ایمان بیاورند؛ درحالی که عده ای از آنان، سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدنش، آن را تحریف می کردند با آنکه [حق را] می دانستند!

در آغاز ظهور اسلام، انتظار می رفت که یهودیان پیش از دیگران به اسلام روی آورند؛ زیرا آن ها اهل کتاب بودند و نشانه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را در کتاب های خود خوانده بودند؛ اما درعمل، در مقابل مسلمانان و در کنار مشرکان قرار گرفتند. این آیه مسلمانان را دل داری می دهد که اگر می بینید یهودیان، اسلام نمی آورند و تسلیم آیاتِ قرآن نمی شوند، نگران نشوید و در آیین خود، شک نکنید. اصولاً چنین انتظاری از آن ها نداشته باشید؛ زیرا این ها فرزندان همان کسانی هستند که همراه حضرت موسی علیه السلام به کوه

طور رفتند و سخن خدا را شنیدند و دستورهای او را درک کردند، اما باز آن را تحریف کردند و به دین خود وفادار نماندند.

از این آیه می آموزیم:

انتظارِ ایمان آوردنِ همهٔ مردم خوب است؛ اما باید بدانیم بسیاری از مردم حاضر به پذیرش حق نیستند. پس کفرِ آن ها موجب شک و تزلزلِ ما در عقایدمان نشود.

۷۲– خیانت به نسل آینده

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۶)

و [همین یهودیان] هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند، می گویند: «ایمان آوردیم.» ولی هنگامی که با هم خلوت می کنند، [بعضی به بعضی دیگر اعتراض می کنند و] می گویند: «چرا آنچه خداوند [در تورات، دربارهٔ صفاتِ آخرین پیامبر] برای شما گشوده [و بیان کرده است، به مسلمانان] بازگو می کنید تا [روز رستاخیز] در پیشگاه پروردگارتان، ضدّشما با آن استدلال کنند؟ پس آیا نمی فهمید؟!»

أَوَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۷)

آیا آنها نمی دانند که خداوند می داند آنچه را پنهان و آنچه را آشکار می کنند؟!

در صدر اسلام، برخی یهودیان وقتی مسلمانان را می دیدند، می گفتند چون نشانه های پیامبرِ شما در توراتِ ما آمده است، ما نیز به دین شما ایمان می آوریم. همین افراد وقتی به یکدیگر می رسیدند، همدیگر را سرزنش می کردند که چرا نشانه های «محمّد» را برای مسلمانان بازگو می کنید؟ مگر نمی دانید که آن ها همین مطالب را علیه شما در قیامت به کار می گیرند. نتیجهٔ آن تحریفِ حقایق توسط دانشمندانِ یهود و این کتمانِ حقیقت

توسط عموم مردم آن شد که امروزه، میلیون ها نفر یهودی و مسیحی در جهان وجود داشته باشد.

از این آیات می آموزیم:

بزرگ ترین خیانت، خیانت فرهنگی است. کتمان و تحریف حقایق، خیانتی است که نسل های بسیاری را به انحراف و بیراهه می کشاند.

۷۳- آرزوهای باطل

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ (۷۸)

و پاره ای از آنان (یهودیان) افراد عوامی هستند که کتاب خدا را جز [خیالات و] آرزوها نمی دانند و تنها به پندارهایشان دل بسته اند.

این آیه، گروه دیگری از بنی اسرائیل را معرفی می کند. گروه پیشین در عین داشتن آگاهی، حقایق را کتمان یا تحریف می کردند؛ اما این گروه برخلاف آنان مردم عوامی بودند که از مطالب تورات خبری نداشتند و با آرزوهای خود زندگی می کردند. آن ها خیال می کردند که در تورات، قوم یهود نژاد برتر شمرده شده است و آنان محبوبان خدا هستند؛ لذا در قیامت نجات می یابند و به جهنم نمی روند و اگر هم مجازاتی برای آنان باشد، چندروزی بیشتر نیست.

البته ممکن است چنین خیالات و آرزوهایی میان پیروان دیگر ادیان الهی نیز باشد؛ اما باید بدانیم این ها همه، نتیجهٔ بی اطلاعی از کتابِ خداست؛ و گرنه در هیچ یک از کتب آسمانی، این گونه خیالاتِ واهی نیامده است.

از این آیه می آموزیم:

دوری از کتب آسمانی و به خصوص قرآن، زمینهٔ رشد خرافات و خیالات، میان پیروان ادیان است و بی سوادی، یکی از دلایل این مشکل بزرگ است.

۷۴- دین سازی و دین فروشی

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَـٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّـهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (۷۹)

پس وای بر کسانی که مطالبی را با دست خود می نویسند و می گویند: «این ازطرف خداست» تا با فروش آن، بهای اندکی بستانند. پس وای بر آن ها از آنچه دست هایشان نوشت و وای بر آن ها از آنچه [از این راه] به دست می آورند!

درطول تاریخ، همواره دانشمندانی در لباسِ دین، دین را وسیلۀ دنیای خود قرار داده اند. آنان مطالبی را از خود می نویسند و به خدا نسبت می دهند تا ثروتی بیندوزند یا در نزد مردم و حاکمان، مقامی به دست آورند. قرآن با شدیدترین لحن و با تکرار کلمۀ «ویل»، دربارۀ خطر این دانشمندان هشدار می دهد.

از این آیه می آموزیم:

دین سازی و دین فروشی خطری است که از ناحیۀ دانشمندان فاسد، متوجه مردم است. پس مردم باید مراقب باشند و هر سخنی را نپذیرند؛ گرچه گوینده به ظاهر، در لباس دین درآمده باشد.

۷۵- امتیازطلبی و نژادپرستی

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّـهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّـهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّـهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۰)

و یهود گفتند: «جز چندروزی محدود، هرگز آتش دوزخ به ما نخواهد رسید.» بگو: «آیا پیمانی از خدا گرفته اید؟ البته خداوند هرگز از پیمانش تخلّف نمی ورزد. یا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟!»

در آیات قبل گفتیم که عوام یهود، خیالاتِ باطلی داشتند. این آیه یکی از آن ها را بدین صورت بیان می کند: آن ها می گفتند: اگر بر فرض، گناهی بکنیم، کیفر ما کمتر از دیگران است و فقط چند روزی در عذاب خواهیم بود. قرآن بر این پندار نادرست، خط بطلان کشیده است و می فرماید: این عقیده سخن ناروایی است که شما به خدا نسبت می دهید؛ زیرا فقط تقوا و عمل صالح است که مایهٔ برتری انسان ها بر هم می شود و این معیار، میزان پاداش و کیفر در قیامت است.

از این آیه می آموزیم:

امتیازطلبی و نژادپرستی ممنوع! همهٔ انسان ها در برابر خدا یکسان اند و هیچ قوم و نژادی نزد خدا، برتر از دیگران نیست.

۷۶- نفوذ گناه در روح انسان

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَـٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۱)

آری، کسانی که مرتکب گناه شوند و [آثار] گناهشان آنان را فراگیرد، اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند بود.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَـٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۸۲)

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، اهل بهشت اند و در آن، جاودانه خواهند ماند.

برخلاف پندارهای باطل برخی، این دو آیه میزان و معیارِ کیفر و پاداش الهی را در قیامت چنین بیان می کند: هرکه به عمد و با اراده به دنبال گناه رود، آن چنان که گناه او را در خود غرق کند، همواره در آتش است و راه گریزی ندارد و در این کیفر، میان یهودیان و دیگران تفاوتی نیست. پس شرط ورود به بهشت، داشتن ایمان و عمل در کنار هم است و ایمان

به تنهایی یا عمل به تنهایی کافی نیست؛ چه رسد به آنکه کسی بخواهد براساس خیال و آرزو به بهشت رود!

از این آیات می آموزیم:

۱. گناه گاهی چنان در وجود انسان رسوخ می کند که قلب و روح را می پوشاند، تاجایی که فقط زشتی و پلیدی از گفتار و رفتار انسان صادر می شود.

۲. امید بدون عمل، ارزشی ندارد. در پاداش الهی، ایمان و عمل، میزان است؛ نه گمان و آرزو.

۷۷- اهل ایمان

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ (۸۳)

و آن زمان [را یاد کنید] که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و بینوایان احسان کنید و با مردم، به زبان خوش سخن بگویید و نماز را برپا دارید و زکات بدهید؛ اما جز عدّهٔ کمی از شما سرپیچی کردید و [از وفای به آن] روی گردان شدید.

در آیات قبل، از پیمان بنی اسرائیل نامی به میان آمد؛ ولی مفاد آن پیمان بیان نشده بود. این آیه و آیهٔ بعد مفادی از آن پیمان را یادآوری می کند و سپس، آنان را به دلیل شکستن این پیمان ها، به شدت سرزنش می کند؛ زیرا پیمان های الهی که پیامبران به مردم ابلاغ کرده اند، مطابق با عقل و فطرتِ بشری است و خداوند این ارزش های دینی را در نهاد همهٔ انسان ها قرار داده است.

توحیـد و یکتـاپرستی اولین پیمـان الهی و سـرلوحۀ مکتبِ همـۀ پیامبران است؛ زیرا کارها درصورتی موجب سـعادت است که رنگ الهی داشـته و در مدار توحید باشد. دومین پیمان الهی پس از عبادتِ خدا، اطاعت از پدر و مادر و احسان به آنان است؛ زیرا آنـان واسـطۀ آفرینش مـا هسـتند و الطـاف الهی ازطریق آن هـا به ما می رسـد. رسـیدگی به محرومان جامعه، به خصوص خویشاونـدان، در کنـار احسـان به والـدین آمـده است تا انسان فقط خود و خانوادۀ خود را نبینـد؛ بلکه به جامعه ای که در آن زندگی می کند نیز توجه کند.

از این آیه می آموزیم:

۱. خدمت به مردم از عبادتِ خدا جدا نیست. هم باید با خدا مرتبط بود و هم با مردم.

۲. نماز بهترین شکل پرستش است که نشانۀ نیاز بشر به داشتن رابطۀ دائمی با خالق و آفریدگار خود است.

۳. سخن و گفتارِ انسان خداپرست باید با همۀ مردم، شایسته و نیکو باشد.

۷۸- حق حیات و حُبّ وطن

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۸۴)

و آن هنگام [را یاد کنید] که از شما پیمان گرفتیم خون یکدیگر را نریزید و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید. پس شما [به این پیمان] اقرار کردید و خود بر آن گواهی می دهید.

امنیت از نیازهـای اولیـهٔ هر جـامعه است که در همـهٔ ادیـان الهی نیز مطرح بوده؛ به خصوص امنیتِ جـان و وطنِ مردم. برهمین اساس قتل از گناهان کبیره شمرده شده و کیفر آن در دنیا، قصاص و در آخرت، جهنم است.

از این آیه می آموزیم:

حـق حیـات، اولین حق برای هر بشـر و سـکونت در وطن، حقی فطری و طـبیعی است و هیـچ کس نمی توانـد این حقوق را از انسان سلب کند.

۷۹- تبعیض در اجرای دستورهای خدا

ثُمَّ أَنْتُمْ هَـٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَىٰ تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۵)

امّا این شـمایید که یکـدیگر را به قتل می رسانید و گروهی از خودتان را از سـرزمینشان [آواره و] بیرون می کنید و علیه آنان، به گنـاه و تجاوز، همـدیگر را پشتیبانی می کنیـد. البته اگر همان ها به صورت اسیر نزد شـما آینـد، بازخریـدشان می کنیـد [تا آزادشان سازید]؛ درحالی که [نه تنها کشـتن، بلکه] بیرون راندن آن ها نیز بر شـما حرام بود. آیا به بعضی از دستورهای کتاب آسـمانی ایمان می آورید و به برخی دیگر کافر می شوید؟ پس جزای هرکس از شـما که این عمل را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهـد بود و روز قیامت نیز به سوی سـخت ترین عـذاب روانه شونـد و خداوند هرگز از آنچه انجام می دهید، غافل نیست.

این آیه بنی اسـرائیل را سـرزنش می کند: شـما به رغم پیمانی که با خدا داشتید، باز هم یکدیگر را می کُشید و از خانه هایتان آواره می سازید و عجیب آنکه شـما به حکم تورات، اگر اسـیری داشته باشید، با پرداخت فدیه آزادش می سازید. شما حاضر هستید یکدیگر را با دست خود بکُشید؛ اما حاضر

نیستید اسیر یکدیگر باشید. اگر اسارت توهین است، کشتن و آواره ساختن که از آن بدتر است. اگر فدیه دادن و آزادکردنِ اسیر فرمان تورات است، دوری از قتل و تبعید هم دستور تورات است. درواقع، شما تسلیم هوا و هوس خود هستید، نه تسلیم کتاب آسمانی؛ زیرا هرجا که دستورهای الهی مطابق با میل و سلیقهٔ شما بود، می پذیرید و هرجا نبود، زیر بار نمی روید و حتی در ارتکاب گناه، یکدیگر را یاری می کنید.

امام کاظم علیه السلام به یکی از یاران خود که شترانش را برای سفر حج به هارون الرشید، خلیفهٔ عباسی، کرایه داده بود، فرمودند: «کرایه دادن شتر به خلیفهٔ ظالم جایز نیست، گرچه برای رفتن به سفر حج باشد؛ زیرا دوست داری او از سفر، سالم برگردد تا پول تو را بدهد و همین رضایت به زنده ماندن ظالم، گناه است.»

از این آیه می آموزیم:

۱. در برابر همهٔ دستورهای خداوند تسلیم باشیم؛ نه آنکه فقط آنچه را مطابق میل و سلیقه مان بود، بپذیریم. این کار، نوعی خودپرستی است، نه خداپرستی!

۲. نه فقط ارتکاب گناه، بلکه کمک به گنهکار ممنوع است.

۳. خدا را بر آنچه انجام می دهیم، ناظر ببینیم و بدانیم که اگر ما از او غافلیم، او از ما غافل نیست.

۸۰- خریداران دنیا

أُولَـٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ (۸۶)

آن ها کسانی هستند که زندگی دنیا را به بهای [ازدست دادن] آخرت خریده اند؛ ازاین رو از عذاب آن ها کاسته نمی شود و آن ها یاری نخواهند شد.

ص: ۱۰۷

این آیه ریشهٔ پیمان شکنی های بنی اسرائیل را چنین بیان می کند که آن ها به دنبال زندگی دنیا هستند و به آخرت بی اعتنا؛ لذا فقط به دستورهایی عمل می کنند که منافعشان را تأمین کند. جالب آنکه با این همه دنیاپرستی و گناه، باز یهودیان ادعا می کردند که ما عذاب نخواهیم دید. این آیه می فرماید که برخلاف این امید و آرزوی باطل، آنان نیز مثل همهٔ مجرمان، در برابر اَعمال خلافشان عذاب خواهند شد و هیچ کس آن ها را یاری نمی کند.

از این آیه می آموزیم:

همهٔ انسان ها در برابر قانون الهی یکسان اند و قوم و نژاد، موجب کم شدن عذاب نمی شود.

۸۱- تکذیب و قتل پیامبران

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّ سُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْ يَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُ وحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَ سُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْ تُمْ فَفَرِ يقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِ يقًا تَقْتُلُونَ (۸۷)

و به موسی کتاب دادیم و از پسِ او، پیامبرانی پی درپی فرستادیم و به عیسی بن مریم [معجزات و] دلایل روشن بخشیدیم و او را با روح القدس، تأیید و یاری کردیم. پس چرا هرگاه پیامبری چیزی [از احکام ودستورها] برخلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر ورزیدید [و به جای ایمان آوردن به او] جمعی را تکذیب کردید و جمعی را به قتل رساندید؟!

خداوند پس از موسی علیه السلام ، پیامبران دیگری نیز برای بنی اسرائیل فرستاد که ازجملهٔ آنان، حضرت عیسی علیه السلام بود. اما هواپرستی و دنیاطلبی باعث شد آنان پیامبران الهی را تکذیب کنند و حتی برخی را به قتل برسانند؛ زیرا انبیا حاضر نبودند خواسته های نابجای آنان را بپذیرند.

از این آیه می آموزیم:

خداوند برای هدایت بشر، پیامبران بسیاری را فرستاده؛ اما بشر به جای قدردانی، درصدد تکذیب یا قتل آنان برآمده است.

۸۲- نفرین کافران

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّ-هُ بِكُفْرِ هِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ (۸۸)

و آن ها [ازروی استهزا به پیامبران] گفتند: «دل های ما در غلاف است [و ما از گفته های شما چیزی نمی فهمیم].» چنین نیست؛ بلکه خداوند به سبب کفرشان، آن ها را از رحمت خود دور کرده است [و به همین دلیل، چیزی را درک نمی کنند]؛ پس اندکی ایمان می آورند.

افراد سرکش در پاسخ به دعوت پیامبران می گفتند: ما حرف های شما را نمی فهمیم و چیزی را که نفهمیم، نمی توانیم بپذیریم.

قرآن می فرماید: چنین نیست که حرف پیامبران برای مردم فهمیدنی نباشد؛ بلکه روحیهٔ لجاجت و حق پوشی باعث شده است گروهی توانایی درک حقایق را از دست بدهند و کمتر ایمان بیاورند.

از این آیه می آموزیم:

سعادت و شقاوتِ انسان به دست خود اوست. اگر گروهی مشمول قهر و لعنت الهی شوند، به دلیل کفر و لجاجت خودشان است؛ وگرنه خداوند اسباب هدایت همه را فراهم ساخته است.

۸۳- شناختن حق، نپذیرفتن حق

وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّ-هِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُ وا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَ فُوا كَفَرُ وا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّ-هِ عَلَى الْكَافِرِ ينَ (۸۹)

و ازسوی خداوند، کتابی برای آن ها آمد که با آنچه [از نشانه ها] نزدشان بود تطبیق می کرد و آنان نیز پیش ازاین، به خود نوید می دادند [که با کمک کتاب و

پیامبر جدید] بر کافران پیروز می شوند. بااین همه، وقتی او (پیامبری) که می شناختندش، نزد آنان آمد، به او کافر شدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد!

در آیات قبل، نمونه هایی از کفر و لجاجتِ بنی اسرائیل را در برابر حضرت موسی علیه السلام و دستورهای تورات بیان کردیم. این آیه دربارهٔ یهودیان صدر اسلام است. این یهودیان براساس نشانه هایی که دربارهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در تورات آمده بود، در انتظار ظهور او بودند؛ لذا از شهر و دیار خود به سوی حجاز هجرت کردند. یهودیان که در مدینه و اطراف آن ساکن شده بودند، به مشرکان مدینه می گفتند: به زودی، پیامبری به نام «محمد» مبعوث می شود که ما به او ایمان خواهیم آورد و او بر دشمنانش پیروز خواهد شد. اما هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از مکه به مدینه هجرت فرمودند، مشرکان مدینه به او ایمان آوردند؛ ولی یهود در اثر تعصب و دنیاپرستی، او را انکار کرده و درواقع، آنچه را در تورات آمده بود، تکذیب کردند.

از این آیه می آموزیم:

علم و شناخت برای ایمان آوردن کافی نیست؛ بلکه روحیهٔ حق پذیری و تسلیم لازم است. یهود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را شناخته بودند؛ اما حاضر نشدند به او ایمان آورند.

۸۴- حسد؛ زمینه ساز کفر و انکار

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۹۰)

یهودیان معامله بدی با خود کردند که به آنچه خدا نازل کرده بود، ازروی حسد کافر شدند [و گفتند:] «چرا خداوند بر هریک از بندگانش که بخواهد، از فضل خویش [آیاتش را] نازل می کند؟» پس به قهر پی درپیِ الهی گرفتار شدند و [در قیامت] برای کافران، مجازاتی خوارکننده فراهم شده است.

یهود انتظار داشتند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز از بنی اسرائیل باشد تا به او ایمان آورند؛ اما چون چنین ندیدند، ازسرِ تعصب قومی و نژادی و حسادت، اسلام نیاوردند و حتی به این کارِ خداوند اعتراض کردند! آری، یهود با این کار، معاملهٔ زیان آوری کردند؛ زیرا آنان ازطرفی، برای ایمان آوردن به پیامبر موعود، سختی های سفر را تحمل کرده و در مدینه ساکن شده و خود از منادیان اسلام بودند و ازطرف دیگر، با ظهور پیامبر موعود، به او کافر شدند و خود را به بهای حسادت فروختند و به مقصود نرسیدند.

از این آیه می آموزیم:

حسد زمینه ساز کفر و انکار حق است. شایسته نیست به آنچه خداوند به دیگران عطا فرموده، حسد ورزیم؛ زیرا به زیان خودمان تمام می شود.

۸۵- مدرسهٔ رسالت؛ هماهنگ و هم جهت

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّـهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُ ونَ بِمَا وَرَ اءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّـهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۹۱)

و هنگامی که به آن ها گفته شود: «به آنچه خداوند نازل کرده است، ایمان آورید»، می گویند: «ما فقط به چیزی ایمان می آوریم که بر [پیامبر] خودمان نازل شده باشد» و به غیرآن کافر می شوند. درحالی که آن (قرآن) حقّ است و آنچه را نزد ایشان است تصدیق می‌کند. بگو: «اگر [به آیاتی که بر خودتان نازل شده است،] مؤمن بودید، پس چرا پیامبران خدا را پیش ازاین به قتل می رساندید؟!»

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۹۲)

و موسی [آن همه دلایل روشن و] معجزات را برای شما آورد؛ ولی شما پس از [غیبت] او، درحالی که ستمکار بودید، گوساله را [به خدایی] گرفتید.

بعضـی از یهودیان به این بهانه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از نژاد عرب است، به او ایمان نمی آوردند. این آیات به آنان می گوید: موسـی که از نژاد خودتان بود و آن همه معجزات روشن برای شما آورده بود! پس چرا در غیاب او گوساله پرست شدید و تمام زحماتِ او را بر باد دادید؟ درحقیقت، هم به خود و هم به رهبر خود ستم کردید.

اگر شـما به پیامبر اسلام ایمان نیاوردید، چون از قوم شما نبود، چرا پیامبران هم قوم خودتان را تکذیب می کردید و به قتل می رساندیـد؟ پس شـما با حق مخالفید و فرقی نمی کند آن حق را پیامبر خودتان بگوید یا پیامبر اسـلام، در توراتِ خودتان آمده باشـد یا در قرآن. اصولاً آنچه در کتب آسـمانی آمـده، همه از جانب یک خدا و برای همهٔ مردم است و به قوم یا نژاد خاصـی اختصاص ندارد تا کسی بگوید من تنها به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده است ایمان می آورم و غیر آن را نمی پذیرم.

از این آیه می آموزیم:

کتب آسـمانی، همه در یک مسیر و هماهنگ با هم است؛ همان طورکه کتاب های درسی دانشگاه موافق و هماهنگ با کتاب های دورهٔ متوسطه است، ولی به شکلی کامل تر.

۸۶- عشق به گوسالهٔ طلایی

وَإِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکُمْ وَرَ فَعْنَا فَوْقَکُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَیْنَاکُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْـمَعُوا قَالُوا سَـمِعْنَا وَعَصَیْنَا وَأُشْرِ بُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِکُفْرِ هِمْ قُلْ بِئْسَمَا یَأْمُرُ کُمْ بِهِ إِیمَانُکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ **(۹۳)**

و آن هنگام [را یاد کنید] که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بر فراز شما بالا بردیم [و گفتیم:] «دستورهایی را که به شما داده ایم، محکم بگیرید و گوش دهید.» اما آنان گفتند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم» و به سبب کفرشان، به گوساله دل باختند. بگو: «اگر ادعای ایمان دارید، [بدانید که] ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می دهد.»

بنی اسرائیل می گفتند: ما فقط به پیامبری ایمان می آوریم که از خودمان باشد و فقط به کتاب او عمل می کنیم. قرآن در آیات قبل، چند نمونه را بیان کرد تا نشان دهد آنان حتی به پیامبر خود، موسی علیه السلام و کتاب او، توراتنیز ایمان ندارند و برخلاف آن عمل می کنند. این آیه نیز یکی دیگر از آن نمونه ها را یادآوری می کند.

خداوند در کوه طور، کارهایی از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آنان خواست که بر اجرای آن پایبند باشند؛ اما به رغم پذیرش آن پیمان ، نافرمانی کردند؛ زیرا عشق به گوسالهٔ طلاییِ سامری جایی برای تفکر باقی نگذاشته بود و عجیب آنکه با این همه نافرمانی، باز هم ادعای ایمان داشتند! قرآن در پاسخ آن ها می گوید: آیا ایمانتان به شما دستور می دهد پیمان خدا را بشکنید و گوساله را بپرستید و پیامبران الهی را بکُشید؟ اگر چنین است، پس ایمانتان دستورهای بدی به شما می دهد.

از این آیه می آموزیم:

عشق و علاقهٔ افراطی به غیرخدا، هرچه و هرکه باشد، خطرناک است؛ زیرا باعث می شود انسان از دیدن حقایق کور شود.

۸۷- انحصارطلبی ممنوع

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَ ةُ عِنْدَ اللَّ-هِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۹۴)

بگو: «اگر سرای آخرت نزد خداوند، مخصوص شماست، نه از آنِ مردم دیگر، پس آرزوی مرگ کنید؛ اگر راست می گویید.»

وَ لَنْ یَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ وَاللَّ-هُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ (۹۵)

ولی آن ها به سبب آنچه از پیش فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند به حال ستمگران آگاه است.

یهودیـان درطـول تاریـخ، خـود را قـوم برتر می پنداشـتند و معتقـد بودنـد بهشت برای آن هـا آفریـده شـده و آتش جهنم فقط چنـدروزی با آن هاست و آن ها، فرزنـدان و دوسـتان خدا هسـتند. این پندارهای باطل باعث شد تا از سویی، آزادانه، هرگونه ظلم و جنایت و گناه و طغیان را مرتکب شوند و ازسوی دیگر، به کبر و خودپسندی و خودبرتربینی دچار شوند.

این آیه، وجـدان آن ها را به قضاوت می طلبـد و می فرمایـد: اگر واقعاً چنین است که شـما ادعا می کنیـد و بهشت مخصوص شماست، پس چرا آرزوی مرگ نمی کنید تا زودتر به این بهشت وارد شوید؟ چرا از مرگ می ترسـید و از آن فرار می کنید؟ البته بیشترِ مردم به دو دلیـل از مرگ می ترسـند: یـا مرگ را نیستی و نـابودی می داننـد که طبیعتاً هر موجودی از نابودی خود وحشت دارد و نگران است. یا به قیامت اعتقاد دارند؛ ولی به سـبب کارهای بد و خلافِ خود، از مرگ می ترسند. اینان مرگ را آغاز محاسبه و کیفرِ اعمال می دانند؛ لذا می خواهند مرگشان به تأخیر بیفتد.

ترس از مرگ ماننـد ترسِ برخی راننـدگان از سـفر است. راننده ای می ترسد که یا راه را نمی شـناسد یا بنزین ندارد یا تخلفی کرده یا جنس قاچاق حمل می کند یا در مقصد، محلِ سکونت ندارد.

اما انسان مؤمن هم راه را می داند و هم با عمل صالح، سوختِ راه را تهیه می کند. او هم تخلفاتش را با توبه جبران می کند و هم جنس قاچـاق، یعنی گنـاه و ظلم همراه خود نـدارد و هم در آخرت، محل سـکونتی دارد که بهشت است. پیامبران و اولیای خـدا که مرگ را آغـاز زنـدگیِ دیگر می داننـد و جز پـاکی در فکر و عمل، چیز دیگری از آنان صادر نشـده است، نه تنها از مرگ نمی ترسند، بلکه به آن اشتیاق دارند. امیرمؤمنان علی علیه السلام دربارهٔ خود

می فرمایند: «به خدا قسم، اشتیاقِ فرزندِ ابی طالب به مرگ، از اشتیاق نوزاد به سینهٔ مادرش بیشتر است.»

از این آیات می آموزیم:

انسان بایـد به گونه ای زندگی کند که هر لحظه برای مرگ آماده باشد؛ یعنی هم به وظایفش عمل کرده و هم گناهانش را با توبه جبران کرده باشد که دراین صورت، دلیلی برای ترس از مرگ وجود ندارد.

۸۸- آرزوی عمر هزارساله

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَىٰ حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۶)

[ای پیـامبر،] یهود را حریص ترینِ مردم، حتّی [حریص تر] از مشـرکان به زنـدگی [این دنیـا و انـدوختن ثروت] خواهی یـافت. هریـک از آن هـا دوست دارد هزار سال عمر کنـد؛ درحالی که این عمر طولانی، او را از عـذاب خداونـد بازنخواهـد داشت و خداوند به اَعمال آن ها بیناست.

این آیه خطـاب به پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم می فرمایـد: یهودیانی که ادعا می کردنـد بهشت در انحصار آنان است، نه تنهـا آرزوی مرگ نمی کننـد تـا زودتر به بهشت درآینـد، بلکه از مردم دیگر و حتی از مشـرکانی که قیامت را قبول ندارنـد و مرگ را پایان زنـدگی خود می داننـد، به زنـدگی این دنیا حریص ترنـد. آن ها چنان به زنـدگی دنیا دل بسـته اند که دوسـت دارنـد هزار سال در این دنیا زنـدگی کننـد، حتی پست ترین نوع زندگی را داشـته باشـند؛ اما از مجازات الهی نجات یابند. اما خداوند می فرماید: بر فرض که این عمر هزارساله به آنان داده شود، سبب نجات آنان از کیفر الهی نمی شود؛ زیرا تمام اعمال آنان زیر نظر است و این آرزوهای کودکانه سودی نمی بخشد.

از این آیه می آموزیم:

«طول» عمر مهم نیست، «عرض» عمر مهم است. امام سجاد علیه السلام در دعایی می فرمایند: «خدایا، اگر عمر من وسیله ای در راه طاعت توست، آن را طولانی کن؛ ولی اگر چراگاه شیطان خواهد بود، آن را قطع فرما.»

۸۹- دشمنی با فرشتگان

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِ يلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّـهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ (۹۷)

[یهودیان می گفتند: چون فرشته ای که وحی بر تو نازل می کند، جبرئیل است و ما با او دشمنیم، به تو ایمان نمی آوریم.] بگو: «هرکه دشمن جبرئیل باشد [درحقیقت، دشمن خداست»، زیرا] او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است. [قرآنی] که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و مایهٔ هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّـهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُ سُلِهِ وَجِبْرِ يلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّـهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِ ينَ (۹۸)

هرکه دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل باشد، [کافر است و بداند که] خداوند دشمن کافران است.

وقتی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به مدینه آمدند، جمعی از یهود به همراه یکی از علمای خود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و پرسش هایی را مطرح کردند. ازجمله پرسیدند: «نام فرشتهٔ وحی تو چیست؟» وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند جبرئیل، گفتند: «اگر میکائیل بود، ما ایمان می آوردیم؛ زیرا جبرئیل دشمن ماست و فرامین سختی مثل جهاد می آورد!»

شکی نیست وقتی انسان نخواهد حق را بپذیرد، دنبال بهانه می گردد. حتی حاضر می شود یکی از فرشتگان الهی را به سخت گیری بی جا متهم کند تا شاید راهی برای فرار از قبول حق داشته باشد. درست مانند دانش آموزِ بازیگوشی که معلم ریاضی را بد و معلم ورزش را خوب می داند! اصولاً

فرشتگان الهی، چه جبرئیل و چه میکائیل، از جانب خود چیزی نمی آورند تا مشمول دوستی یا دشمنی شوند. آن ها فقط به امر خداوند کار می کنند و فقط واسطهٔ وحی میان خدا و پیامبرش هستند. بنابراین حرفِ یهود، فقط بهانه ای برای فرار از پذیرش اسلام بود؛ نه آنکه منطقی پذیرفتنی برای اسلام نیاوردن باشد.

از این آیات می آموزیم:

دین مجموعه ای است که ایمان به همهٔ ابعاد آن لازم است. نمی توان گفت به خدا ایمان دارم، اما با این فرشته دشمنم یا به آن پیامبر اعتقادی ندارم. مؤمن واقعی به همهٔ پیامبران و فرشتگان خدا ایمان دارد.

۹۰- گناه؛ بسترساز کفر

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ (۹۹)

همانا آیات [و نشانه های] روشنی به سوی تو فرستادیم و جز فاسقان، کسی به آن ها کفر نمی ورزد.

از دیگر بهانه های قوم یهود آن بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می گفتند: ما از این کتاب تو چیزی نمی فهمیم و مطالب آن برای ما روشن و مفهوم نیست؛ لذا به تو ایمان نمی آوریم و قرآن را به عنوان معجزهٔ تو نمی پذیریم. خداوند در پاسخ آن ها می فرماید: آیاتی که ما نازل کرده ایم، روشن و گویاست؛ ولی کسانی آن را درک می کنند که قلبشان در اثر گناه تاریک نشده است و زمینهٔ پذیرش حق در وجود آنان وجود دارد.

از این آیه می آموزیم:

گناه باعث می شود انسان آمادگی پذیرش حق را از دست بدهد؛ زیرا اگر بخواهد حق را بپذیرد، دیگر به راحتی نمی تواند گناه کند.

۹۱- پیمان شکنی یهود درطول تاریخ

أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا نَبَذَهُ فَرِ يقٌ مِنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۱۰۰)

و آیا چنین نبود که هربار یهودیان پیمانی [با خدا و پیامبر] بستند، جمعی از آنان آن را دور افکندند؟ حقیقت این است که بیشترِ آن ها ایمان ندارند.

آیه در مقام تسلّیِ خاطرِ مؤمنان است که از ایمان نیاوردن یهود ناراحت نباشند؛ زیرا این ها از همان قومی هستند که به پیامبر خود نیز وفادار نبودند. قوم یهود هرگاه پیمانی با موسی علیه السلام بستند، آن را شکستند و در لجاجت و بهانه گیری، سابقهٔ طولانی دارند. یهودِ مدینه هنگام ورود پیامبر اسلام به آن شهر، با او پیمان بستند که دستِ کم، به دشمنانش کمک نکنند؛ ولی این پیمان را شکستند و در جنگ احزاب، با مشرکان مکه علیه مسلمانان همکاری کردند.

امروزه نیز صهیونیست ها در اسرائیل، به هیچ یک از معاهدات و پیمان های بین المللی پایبند نیستند. اگر هم قراردادی را امضا کنند، خیلی زود آن را نقض می کنند؛ زیرا قومی نژادپرست و امتیازطلب هستند.

از این آیه می آموزیم:

پیمان شکنی نشانهٔ بی ایمانی است.

۹۲- خطر مقام پرستی

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَ سُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِ يقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِ هِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱)

و هنگامی که فرستاده ای [همچون پیامبر اسلام] ازسوی خدا به سراغشان آمد و [نشانه هایش] با آنچه نزد آن ها بود، مطابقت داشت، گروهی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند؛ گویی اصلاً از آن آگاهی ندارند.

ص: ۱۱۸

پیش از ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم دانشمندان یهود مردم را به آمدن آن حضرت بشارت می دادند و نشانه های او را براساس آنچه در تورات آمده بود، برمی شمردند؛ اما هنگامی که او را دیدند، چنان انکارش کردند که گویا چیزی دربارهٔ او نمی دانند.

آری، خطر مقام پرستی، همهٔ انسان ها، به خصوص دانشمندان را تهدید می کند. وقتی دانشمندان یهود احساس کردند اگر به حقانیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم اقرار کنند، مقام دنیویِ خودشان را از دست می دهند، نبوت او را انکار کردند. البته قرآن براساس عدل و انصاف، تاریخ را بیان می کند؛ لذا حق نیکان و پاکانِ یهود را محفوظ نگه داشته است و می فرماید: جمعی از آنان کافر شدند؛ یعنی گروهی از آنان حق را پذیرفتند؛ گرچه اندك بودند.

از این آیه می آموزیم:

۱. اگر می بینیم بسیاری از انسان ها حاضر نیستند ایمان آورند، در حقانیت ادیان الهی شك نکنیم؛ بلکه بدانیم گناه و خلاف چنان در روح انسان اثر می گذارد که شخص آمادگی پذیرش حق را از دست می دهد.

۲. فهمیدن حق به تنهایی کافی نیست؛ بلکه حق پذیری لازم است. دانشمندان یهود براساس تورات، به حقانیت پیامبر اسلام علیه السلام علم داشتند؛ اما نه تنها خود به او ایمان نیاوردند، بلکه دیگران را نیز از ایمان آوردن نهی می کردند.

۹۳- سحر و جادو در حکومت سلیمان

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ

وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَ اهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَ هِ مِنْ خَلَاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَ وْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (١٠٢)

و یهود به دنبال [آموختن] آن چیزی [از افسون و سِحر] بودند که شیاطین [جنّ و انس] در عصر سلیمان می خواندند [و به مردم می آموختند] و سلیمان هرگز [دست به سِحر نیالود و] کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم، سِحر و جادو می آموختند و نیز یهود از آنچه بر دو فرشته، هاروت و ماروت، در شهر بابل نازل شده بود [پیروی کردند. آن ها سِحر را برای آشنایی با نحوهٔ ابطال آن به مردم می آموختند] و به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر اینکه قبلاً به او می گفتند: «ما وسیلهٔ آزمایش شماییم. کافر نشوید [و از این تعلیمات، سوء استفاده نکنید].» ولی آن ها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیلهٔ آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ [نه اینکه از آن برای ابطال سِحر استفاده کنند] ولی هیچ گاه بدون خواست خدا، نمی توانند به کسی ضرر برسانند. آن ها مطالبی را فرامی گرفتند که برای آن ها زیان داشت و نفعی بدیشان نمی رساند و همانا می دانستند هرکس خریدار این گونه متاع باشد، بهره ای در آخرت نخواهد داشت و به راستی، خود را به بدچیزی فروختند؛ اگر می فهمیدند!

در زمان حضرت سلیمان علیه السلام بازار سِحر و جادو رونق بسیار داشت؛ لذا آن حضرت دستور دادند اوراق ساحران را جمع آوری کنند. ولی بعد از ایشان، گروهی به آن نوشته ها دست یافتند و مشغول تعلیم و رواج سِحر شدند. این آیه می فرماید: برخی از بنی اسرائیل نیز به جای پیروی از تورات، سراغ کتاب های سِحر و جادو رفتند و برای توجیه کار خود، چنین مطرح می کردند که این کتاب ها از آن سلیمان علیه السلام است و او ساحری زبردست بوده است. اما قرآن در دفاع از این پیامبر الهی می فرماید: سلیمان هرگز اهل سِحر و جادو نبود؛ بلکه او پیامبر خداست و کارش معجزه بود و شما از شیاطینی که این کارها را ترویج می کردند، پیروی کردید.

ص: ١٢٠

البته یهودیـان ازطریق دیگری نیز به سِـحر دست یـافته بودنـد: دو فرشـتهٔ الهی به نام های «هاروت» و «ماروت» به صورت انسان ظاهر می شدنـد و به مردم شـهر بابل روش خنثی سازی و ابطالِ سـحر را می آموختنـد. باآنکه این دو فرشته به مردم تذکر می دادند که از این آموزش، سوء اسـتفاده نکنند، آن ها با سوء اسـتفاده از این علوم، برای رسیدن به منافع مادی یا اغراضِ جنسی، میان زنان و مردان جدایی می انداختند. به هرحال، یهودیان از این دو طریق، به علم سِحر آگاهی یافته بودند و از آن، در مسیر خواسته های نامشروع خود استفاده می کردند؛ باآنکه می دانستند سحرکردن همانند کفرورزی است و موجب ضرر به خانواده و جامعه می شود.

این آیه نشان می دهد سِحر و جادو واقعیت دارد و در زندگی انسان مؤثر است؛ ولی ازآنجاکه همه چیز به دست خداست، می توان با پناه بردن به خـدا و توکل به او و دعاکردن و صـدقه دادن، از شـرّ آثار آن نجات یافت. همچنین روشن شد که آموزش علوم همواره مفید نیست؛ بلکه اگر یادگیرنده فردی صالح نباشد، به جای اسـتفاده از علم برای خدمت به مردم، موجب فساد و تباهی جامعه می شود.

از این آیه می آموزیم:

۱. علم همیشه مفید نیست؛ بلکه همچون چاقویی بُرنده است که اگر به دست پزشک جراح باشد، موجب نجات بیمار از مرگ می شود و اگر در اختیار قاتل قرار گیرد، موجب مرگ انسان سالم می شود.

۲. معمولاً شـیاطین به دنبال تفرقه انداختن میان زن و شوهر و ایجاد اختلاف در خانواده ها هستند؛ ولی فرشتگان در پی اصلاح و آشتی میان زن و شوهرند. انسان ها نیز دو گروه اند: گروهی در خطّ شیاطین و گروهی در خطّ فرشتگان.

۹۴- پاکی و پارسایی؛ حافظ ایمان

ص: ۱۲۱

وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَهٌ مِنْ عِنْدِ اللَّ-هِ خَيْرٌ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱۰۳)

و اگر آن ها ایمان آورده و پرهیزکار شده بودند، به طور قطع، پاداشی که نزد خداست، برای آنان بهتر بود اگر آگاهی داشتند.

آیهٔ قبل فرمود: قوم یهود به جای تمسّک به تورات، دنبال کتب جادو بود و برای توجیه کار خود، منشأ سِحر و جادو را حضرت سلیمان علیه السلام می دانستند. این آیه می فرماید: اگر یهود ایمان واقعی داشتند و از این گونه کارهای ناشایست دوری می کردند، برای آن ها بهتر بود؛ زیرا ایمان به تنهایی کافی نیست و مراقب اعمال خود بودن و داشتن تقوا لازم است. البته تقوا فقط به معنای اجتناب و پرهیز از کارهای بد نیست؛ بلکه حالت و نیرویی درونی است که هم انسان را از ارتکاب کارهای زشت مانند دروغ بازمی دارد و هم به ادای کارهای خوب، مانند نماز، تحریک و تشویق می کند.

از این آیه می آموزیم:

داشتن ایمان به تنهایی کافی نیست. داشتن تقوا و مراقبت از اعمال لازم است تا درختِ ایمان را از هرگونه آفت و خطر محافظت کند.

۹۵- فرصت طلبی دشمنان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَ اعِنَا وَقُولُوا انْظُرْ نَا وَاسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِ ينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید، [هنگامی که از پیامبر تقاضا می کنید آیات الهی را آرام تر و شمرده تر برای شما بخواند، به او] نگویید: «راعِنا» (مراعاتمان کن!)؛ بلکه بگویید: «اُنظُرنا» (ما را درنظر بگیر!). [این توصیه را] بشنوید و [بدانید که] برای کافران، عذابی دردناک فراهم شده است.

در صدر اسلام، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مشغول سخنرانی یا خواندن آیات الهی برای مسلمانان بودند، آنان برای آنکه سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بهتر درک کنند، درخواست می کردند که آن حضرت با تأنّی و رعایت حال آنان سخن بگوید. آن ها این تقاضای خود را با گفتن کلمهٔ «راعِنا» مطرح می کردند که در زبان عربی، یعنی «مراعاتمان کن». اما این کلمه در زبانِ عِبری، به معنای حماقت و کودنی است. از این نظر، یهودیان مسلمانان را مسخره می کردند که شما از پیامبرتان می خواهید شما را احمق کند. لذا، این آیه نازل شد که به جای «راعِنا» بگویید: «اُنْظُرْنا» تا دشمن سوءاستفاده نکند و آن را دستاویزی برای تمسخر شما و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار ندهد. به بیان عمیق تر، قرآن از مسلمانان می خواهد از هر رفتار و سخنی اجتناب کنند که به دست دشمن بهانه می دهد.

این آیه نشان می دهد که اسلام به انتخاب واژه های مناسب و رعایت ادب و احترام در سخن گفتن با بزرگان توجه کرده است و مسلمانان را از هر کاری که موجب تمسخر یا توهین به مقدسات و سوءاستفادهٔ دشمن شود، نهی می کند.

از این آیه می آموزیم:

دشمن تمام حرکات و حتی کلماتِ ما را زیر نظر دارد؛ پس باید اجتناب کنیم از انجام دادن کار یا گفتن سخنی که بهانه به دست دشمن می دهد و از آن علیه اسلام و مسلمانان سوءاستفاده می کنند.

۹۶- کینه توزیِ بدخواهان

مَا یَوَدُّ الَّذِینَ کَفَرُ وا مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ وَلَا الْمُشْرِ کِینَ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْکُمْ مِنْ خَیْرٍ مِنْ رَ بِّکُمْ وَاللَّـهُ یَخْتَصُّ بِرَ حْمَتِهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّـهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ (۱۰۵)

کـافرانِ از اهـل کتـاب و مشـرکان دوست ندارنـد که هیـچ خیر و نیکی ازطرف پروردگارتـان بر شـما نـازل شود؛ درحالی که خداوند رحمت خود را به هرکه بخواهد، اختصاص می دهد و خداوند صاحب فضل بزرگ است.

این آیه اوج کینه توزی و دشـمنیِ کـافران و مشـرکان بـا مؤمنـان را بیـان می کنـد. این دشـمنی تا آنجاست که آنان از شـدتِ حسـادت و کینه حاضـر نیسـتند ببیننـد مسـلمانان، صـاحب کتاب و پیامبری مسـتقل هسـتند. خداونـد در این آیه می فرمایـد: او براساس لطف و رحمتش، هرکس را به مصـلحت بدانـد و بخواهد، به پیامبری می رساند و کاری به خواست دیگران ندارد که از این نژاد باشد یا آن نژاد، از این قبیله یا آن قبیله.

از این آیه می آموزیم:

دشمنانِ اسلام می خواهند هرگونه رشد و پیشرفتی در انحصار خودشان باشد و دوست ندارند خیر و برکتی به مسلمانان برسد؛ پس نباید به آن ها دل بست یا تمایل پیدا کرد و باید فقط بر خداوند توکل کرد.

۹۷- احکام دین، تابع حکمت و مصلحت

مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّ-هَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۶)

هر [حُکم و] آیه ای را نسخ کنیم یا [نزول] آن را به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا همانند آن را می آوریم. آیا نمی دانی خدا بر هر چیز تواناست؟

در ابتدا، قبلهٔ مسلمانان روبه بیت المقدس بود؛ اما چون یهودیان آن را دستاویز قرار داده بودند و می گفتند: شما مسلمانان دین مسـتقل ندارید و روبه قبلهٔ ما می ایستید، به دستور خداوند، قبله از بیت المقدس به سوی مکه تغییر یافت. این بار یهودیان ایراد دیگری را مطرح کردنـد کـه اگر قبلـهٔ اول درست بـود، پس چرا قبله را عـوض کردیـد و اگر قبلـهٔ دوم درست است، پس همهٔ اعمال قبلیِ شما باطل است.

ص: ۱۲۴

قرآن در پاسخ این ایرادها می فرماید: ما هیچ حُکمی را نسخ نمی کنیم یا آن را به تأخیر نمی اندازیم، مگر آنکه بهتر یا مثل آن را جانشین آن میکنیم. تغییر قبله و همچنین، تأخیر اعلام کعبه به عنوان قبلهٔ مسلمانان، دلایل و اهداف مختلفی دارد که شما از آن غافلید. ازآنجاکه احکام اسلامی تابع مصلحت و حکمت است، با تغییر زمان یا مکان یا موقعیت، ممکن است مصلحتِ آن ها نیز تغییر کند و حُکم قبلی نسخ و حُکم دیگری جایگزین آن شود. البته اصول احکام الهی ثابت و تغییرناپذیر است؛ ولی در جزئیات و به خصوص در مسائل حکومتی، نسخ و تغییر پذیرفتنی است.

از این آیه می آموزیم:

۱. اسلام بن بست ندارد و در کنار احکام ثابت، به اقتضای مصلحت، قوانین متغیر نیز دارد.

۲. جعل احکام و همچنین تغییر یا تأخیر آن ها به دست خداست و او براساس نیازهای ثابت و متغیر بشری، مطابق حکمت و مصلحت، قانونی را وضع یا آن را تغییر می دهد.

۹۸- حاکمیت الهی بر جهان

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۰۷)

آیا ندانستی که حکومت آسمان ها و زمین فقط از آنِ خداست و جز خدا برای شما، هیچ یاور و سرپرستی نیست.

آیهٔ قبل دربارهٔ نسخِ بعضی احکام بود. از آنجا که بنی اسرائیل تصور نادرستی از حاکمیت الهی داشتند و دستِ خدا را در اِعمال حاکمیتش بسته می پنداشتند، این آیه می فرماید: آیا آن ها که بر تغییرِ دستورها اعتراض می کنند، به حاکمیت مطلق خداوند توجه نمی کنند؟ مگر نمی دانند که

خداونـد بر همـهٔ هستی و ازجمله، بر انسـان هـا حاکم است و حق دارد هرگونه تغییر و تبـدیلی را به مقتضای حکمتِ خود، در قوانین و احکام به وجود آورد.

از این آیه می آموزیم:

دستِ خداوند، چه در آفرینش و چه در وضع احکام و قوانین یا تغییر آن ها، باز است.

۹۹- توقع های نابجا

أَمْ تُرِ يدُونَ أَنْ تَسْأَلُوا رَ سُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱۰۸)

آیا می خواهیـد از پیامبرتان درخواست هایی [نابجا] کنیـد، آن گونه که پیش ازاین، از موسـی درخواست شد. پس هرکس [با این بهانه جویی ها، از ایمان سر باز زند و] کفر را به جای ایمان بپذیرد، به طور قطع، از راه مستقیم گمراه شده است.

برخی مسـلمانانِ سـست ایمان دوست داشـتند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم هرگونه معجزه ای که بخواهند، برای آنان بیـاورد؛ برای نمونه، تقاضـا می کردنـد که برای مـا، نامه ای از جانب خداونـد بیاور، همان طورکه بنی اسـرائیل از موسـی علیه السلام خواستند که خداوند را آشکارا به ما نشان بده تا به چشم خود، او را ببینیم و به او ایمان آوریم.

اصولاًـ آوردن معجزه برای اثبـاتِ نبـوت و اتمـام حجّت است؛ نه آنکه پیـامبر موظـف باشـد طبـق میـل و هوس هرکس، هرچه خواست، انجـام دهـد. چنان که هر مهنـدس ساختمان برای اثباتِ تخصّـِص خود، چنـد نمونه کار ارائه می دهـد؛ نه آنکه برای هرکس که تقاضا کرد، طبق تقاضای او خانه بسازد.

از این آیه می آموزیم:

بعضـی انتظـارات و توقعـات نابجایی که انسان از اولیای دین دارد، زمینه ساز کفر است؛ زیرا آن ها تحت تأثیر این درخواست های نابجا قرار

نمی گیرند و آن ها را انجام نمی دهند و درنتیجه، شخص در ایمان خود سست و متزلزل می شود.

۱۰۰- اخلاق اسلامی در رویارویی با دشمنان

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُ دُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارً ا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِـهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّـهُ بِأَمْرِ هِ إِنَّ اللَّـهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۰۹)

بسیاری از اهل کتاب [نه تنها خودشان ایمان نمی آورند، بلکه] ازروی حسدی که در درونشان هست، دوست دارند شما را بعد از ایمانتان به کفر بازگردانند؛ بااینکه حق[بودن اسلام و قرآن] برای آنان روشن شده است. شما آن ها را عفو کنید و درگذرید تا خداوند فرمان خویش را بفرستد. همانا خداوند بر هر کاری تواناست.

یهودیان ساکن مدینه دائم تلاش می کردند مسلمانان را از دینشان برگردانند یا دستِ کم ایمان آنان را تضعیف کنند. قرآن به مسلمانان می فرماید: گمان نکنید که آنان چون خود را بر حق می پندارند، چنین می کنند؛ بلکه حق بودن اسلام و قرآن را فهمیده اند، ولی حسادت و کینه باعث این کار آن هاست. بااین حال خداوند دستور داد که در موقعیت کنونی، در برابر فشار دشمن، از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند و به ساختن خویشتن بپردازند تا اگر آن ها اصلاح نشدند و فرمان خداوند آمد، با کفار، جهاد کنند.

از این آیه می آموزیم:

عفو و ملاطفت مقدم بر خشونت و برخورد است. البته، عفوی که از روی ضعف نباشد؛ بلکه زمینه ای برای جذب و اصلاح گردد.

۱۰۱- خدمت بدون چشمداشت

ص: ۱۲۷

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكَمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّ-هِ إِنَّ اللَّ-هَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (١١٠)

و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و هر خیری که برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا [در سرای دیگر] خواهید یافت. همانا خداوند به اعمال شما بیناست.

خواست دشمن، تضعیف ایمان مسلمانان است. بنابراین خداوند برای حفظ ایمان مسلمانان، دستور می دهد که ازطریق نماز، رابطهٔ خود را با خداوند و ازطریق زکات، رابطهٔ خود را با دیگر مسلمانان و به خصوص محرومان، تقویت کنند. معمولاً در قرآن، دستور برپاکردن نماز همراه با ادای زکات آمده است. شاید به این دلیل که عبادتِ خداوند بدون خدمت به مردم کافی نیست و ازطرف دیگر، کمک به محرومان اگر در کنار بندگی خدا نباشد، سر از غرور و تکبّر و منّت گذاشتن و بَرده کردنِ محرومان درخواهد آورد.

یکی از نگرانی های انسان آن است که مردم یا از زحمات و خدمات او اطلاع پیدا نمی کنند یا اگر فهمیدند، قدردانی نمی کنند؛ لذا انسان در انجام دادن کار خیر سست می شود. این آیه می فرماید: نگران نباشید؛ زیرا خداوند آنچه را انجام می دهید، می بیند و پاداش شما نزد خداوند محفوظ است.

از این آیه می آموزیم:

همواره به مردم خدمت کنیم. اگر آن ها هم متوجه نشوند یا تشکر نکنند، خداوند بیناست و آن کار نیک در نزد او محفوظ است تا در قیامت، پاداش آن را عطا فرماید.

۱۰۲– تسلیم خدا، نه پیرو آرزوها

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَ ىٰ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْ هَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (١١١)

و آن ها گفتند: «هیچ کس جز یهود یا نصارا داخل بهشت نخواهد شد.» این ها [پندارها و] آرزوهای آن هاست. بگو: «اگر راست می گویید، دلیل خود را [بر این ادعا] بیاورید!»

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّـهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُ هُ عِنْدَ رَ بِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۱۲)

آری، [بهشت در انحصار هیچ گروهی نیست.] کسی که با اخلاص به خدا روی آورد و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگار اوست. [این افراد] نه ترسی دارند و نه غمگین خواهند شد.

از دیگر شیوه های اهل کتاب برای تضعیف روحیهٔ مسلمانان این بود که می گفتند: بهشت در انحصار ماست. اگر می خواهید به بهشت بروید، باید به دین یهود یا مسیحیت بگروید. قرآن در پاسخ آن ها می فرماید: این حرفِ شما خیال و آرزویی بیش نیست و دلیل و برهانی برای آن ندارید؛ زیرا بهشت در انحصار هیچ قوم و نژادی نیست و میزان و معیاری دارد که هرکس آن را داشته باشد، به بهشت وارد می شود. کلید ورود به بهشت، تسلیم بودن در برابر خداست؛ یعنی انسان فقط به سوی او روی آورد و در راه او، کار نیک کند. بنابراین، تبعیض گذاشتن میان احکام الهی با تسلیم محض بودن سازگار نیست. اینکه هر دستوری موافق میل و خواسته ام بود، بپذیرم و هرچه مخالف بود، پشت سر اندازم، تبعیض قائل شدن میان احکام الهی است. اصولاً انحصارطلبی و نژادپرستی با تسلیم بودن در برابر دستورهای الهی سازگار نیست و آن ها که حقانیت اسلام را فهمیدند، ولی به سبب تعصب حاضر نشدند ایمان بیاورند، به بهشت نمی روند؛ گرچه اهل کتاب باشند.

این آیه در پایان می فرماید: کسی که تسلیم محض خدا باشد، از هیچ کس و هیچ چیز نمی هراسد و همیشه خدا را با خود می داند و خود را در پناه او می یابد.

ص: ۱۲۹

از این آیات می آموزیم:

۱.گمان نکنیم بهشت در انحصار قوم یا نژاد خاصی است و بر این خیال نباشیم که ما چون مسلمانیم، پس بهشت مخصوص ماست؛ زیرا ایمان و عمل صالح، معیار بهشت رفتن است؛ نه عنوانِ مسلمانی.

۲. آرامش واقعی در دنیا و آخرت، در سایهٔ ایمان و اخلاص و کار نیک به دست می آید. کسی که تسلیم خدا باشد و به او توکل کند، از غیر او، هرکس و هرچه باشد، هراسی ندارد و همواره خود را در پناه او می بیند.

۱۰۳– اختلاف های دشمنان

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۱۳)

یهودیان گفتند: «مسیحیان بر حق نیستند» و مسیحیان گفتند: «یهودیان بر حق نیستند»؛ درحالی که [هر دو گروه] آنان کتاب آسمانی را می خوانند! همچنین افراد نادان دیگر [همچون مشرکان که از کتاب آسمانی خبر ندارند، سخنی] همانند سخن آن ها گفتند. پس خداوند در روز قیامت، دربارهٔ آنچه در آن اختلاف دارند، میان آن ها داوری خواهد کرد.

در آیهٔ قبل دیدیم که یهود و نصارا، هریک بهشت را از آنِ خود می دانستند و برای دیگران حقی قائل نبودند. این آیه دربارهٔ منشأ این عقیدهٔ باطل می فرماید: تعصّبِ نابجا باعث شده است که هیچ یک دیگری را بر حق ندانند؛ با آنکه هر دو از اهل کتاب و پیرو پیامبران برحق الهی هستند. جالب آنکه مشرکان و بت پرستان هم که اهل کتاب نیستند، دربارهٔ آن ها همین سخن را می گویند؛ زیرا انحصارطلبی بی دلیل، چشم انسان را از پذیرش حق کور می کند؛ به گونه ای که فقط خود را برحق می بینند و دیگران را باطل؛ حال هرکه باشند.

این آیه به روشنی بیان می کند که در فضای آمیخته به تعصّب بیجا، عالِم و جاهل، همانند هم فکر می کنند. اهل کتابِ آگاه به تورات و انجیل، همان حرفی را بیان می کردند که مشرکان جاهل می گفتند و هریک بدون دلیل، دیگری را باطل می دانست.

از این آیه می آموزیم:

گروه گرایی های نابجا انسان را به کارها و سخنانِ جاهلانه می کشاند؛ تاجایی که فقط خود را برحق می داند و حاضر به پذیرش حق دیگران نیست.

۱۰۴– عمران و آبادیِ مساجد

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۱۴)

کیست ستمکارتر از آن که نگذاشت نام خدا در مساجد الهی برده شود و در خراب کردن آن ها تلاش کرد؟ آن ها جز با ترس و خوف، حقّ ورود به مساجد را ندارند. بهرهٔ آن ها در دنیا، رسوایی و خواری و در آخرت، عذاب بزرگ است.

درطول تاریخ، مساجد و معابد پایگاه ادیان الهی و محل اجتماع و هم بستگیِ پیروان آن ها بوده است؛ لذا حاکمان ستمگر یا منحرفانِ فکری همواره، درصددِ تخریب بنای ظاهری و جایگاه معنوی مساجد بوده اند؛ همان طورکه مشرکان مکه سال ها، مانع ورود مسلمانان به مسجدالحرام می شدند. امروزه نیز دشمنان اسلام درصدد تخریبِ مسجدالاقصی در بیت المقدس هستند و مسجد تاریخی بابری را در هند ویران کرده اند.

البته تخریب مساجد فقط به خرابی بنای ظاهری آن ها نیست؛ همان گونه که عمرانِ مساجد نیز فقط به بنای زیبای آن ها نیست: هر عملی که از رونق مساجد بکاهد و باعث شود مردم از یاد خدا غافل شوند و از روی آوری به مساجد باز بمانند، موجب خرابی مساجد است.

ص: ۱۳۱

از این آیه می آموزیم:

۱. مساجد سنگر مبارزه با کفر و شرک است و دشمن برای خراب کردن آن ها می کوشد؛ لذا باید تلاش کنیم مساجد چنان پررونق و پرجمعیت باشد که دشمن از نفوذ در آن ها ناامید شود.

۲. والدین و مربیان و همچنین خادمان و متولیان مساجد نباید مانع حضور کودکان و نوجوانان در مساجد شوند؛ بلکه با رفتار مناسب خود، باید آنان را به حضور در مجامع مذهبی تشویق کنند.

خدا در همه جا

وَلِلَّـهِ الْمَشْرِ قُ وَالْمَغْرِ بُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّـهِ إِنَّ اللَّـهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۱۱۵)

مشرق و مغرب از آنِ خداست، پس به هر سو رو کنید، آنجا روبه خداست؛ زیرا خداوند بر همه چیز احاطه دارد و داناست.

بعد از آنکه به دستور خداوند، قبلهٔ مسلمانان از بیت المقدس به مکه تغییر یافت، یهودیان شبهه ای را مطرح کردند که در آیات قبل گفتیم. آن شبهه این بود که اگر قبلهٔ اول درست بود، چرا آن را تغییر دادید و اگر درست نبود، پس اعمالِ قبلی شما چه می شود.

این آیه در پاسخ به این شبهه، حقیقتی مهم را بیان می کند: خداوند مکان و محل خاصی ندارد؛ بلکه مشرق و مغرب از آنِ اوست و به هر سو که رو کنید، خداوند آنجاست.

اگر کعبه یا بیت المقدس به عنوان قبله قرار داده شده، به این دلیل است که نماز و عباداتِ جمعی باید جهتی داشته باشد که سبب وحدت و هماهنگی مسلمانان شود و همواره، توجه آنان را به خود جلب کند. تاوقتی که یهودیان از بیت المقدس، به عنوان قبلهٔ خود علیه مسلمانان سوءاستفاده نمی کردند، مسلمانان نیز به آن سو نماز می خواندند؛ اما وقتی این قبله مایهٔ تضعیف و

تحقیر مسلمانان شد، خداوند، کعبه را که یادگار ابراهیم علیه السلام بود، قبلهٔ مسلمانان قرار داد.

از این آیه می آموزیم:

خداونـد جهت و محل خاصـی ندارد. به هر سو رو کنیم، خدا آنجاست؛ اما حکمتِ قبله آن است که اجتماعات بزرگِ عبادی هماهنگ و همسو باشد، آن هم به سوی اولین مرکز توحید، یعنی کعبه.

۱۰۵– فرزندخواندگی پیامبران

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّـهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ (۱۱۶)

و [برخی از اهل کتاب و مشـرکان] گفتند: «خداوند فرزندی برای خود اختیار کرده است.» منزّه است او؛ بلکه آنچه در آسـمان ها و زمین است، از آنِ اوست و همه در برابر او فرمان بَرند.

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْ ضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرً ا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۷)

پدیدآورنـدهٔ آسـمان هـا و زمین اوست و هنگـامی که فرمـان [آفرینشِ] چیزی را صادر کنـد، فقط می گویـد: «باش!» پس آن [چیز، بی درنگ] موجود می شود.

از دیگر افکـار و عقایـد باطـل اهل کتاب که برای حق جلوه دادنِ دین خود مطرح می کردنـد، آن بود که پیامبرِ خود را فرزند خدا می پنداشـتند. یهودیان می گفتند که «عُزَیر» فرزند خداست و مسـیحیان می گفتند که «عیسـی» پسر خداست. جالب آنکه مشـرکان مکه نیز فرشـتگان را دختران خـدا می پنداشـتند که کارهـای او را انجام می دهنـد. این آیه این پنـدارهای نادرست و بـدون دلیل را که در میان عوام مردم رواج یافته بود، رد می کنـد و خـدا را از داشـتن هرگونه فرزندی، پاک و مبّرا می داند و می فرماید: خدایی که هم خالقِ

آسمان ها و زمین است و هم حاکم بر آن ها، چه نیاز و کمبودی دارد که ازطریق فرزندگرفتن، آن را جبران کند؟

اصولاً مقایسهٔ خود با خدا و داشتن تصوری انسان گونه از خدا، تصوری نادرست است که باعث می شود انسان محدودیت ها و خواسته های وجود خودش را برای خدا درنظر بگیرد؛ درحالی که «لَيْسَ كمِثْلِهِ شَی ء»؛ هیچ چیز مثل و همانند او نیست.

از این آیات می آموزیم:

خدا انسان نیست که به فرزند و همسر نیاز داشته باشد. او خالقِ انسان و خالق فرزند و همسر است؛ همان گونه که خالق و حاکم همهٔ هستی است. آنچه در ذهن، از خدا تصور کنیم، مخلوق ماست، نه خالق ما.

۱۰۶- توقع های نابجا

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّ-هُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَٰلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۸)

افراد ناآگاه گفتند: «چرا خدا با خودِ ما سخن نمی گوید یا آیه و نشانه ای برای خودِ ما نمی آید؟» پیشینیانِ آن ها نیز همین گونه سخن می گفتند. دل ها [و افکار] آنان مشابه یکدیگر است؛ ولی ما [به اندازهٔ کافی] آیه ها و نشانه ها را برای اهل یقین [و حقیقت جویان] روشن ساخته ایم.

إِنَّا أَرْ سَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرً ا وَنَذِيرً ا وَلَا تُسْأَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ (۱۱۹)

[ای رسول،] ما تو را به حق فرستادیم تا بشارت دهنده و بیم دهنده باشی و تو مسئول [گمراه شدن] دوزخیان [و به جهنم رفتن آنان] نیستی.

از ایرادهایی که افراد ناآگاه یا مُغرض در برابر پیامبر اسلام مطرح می کردند، این بود: چه لزومی دارد خداوند شما پیامبران را واسطهٔ میان ما و خودش قرار دهد؟ چرا خدا به طور مستقیم، با خودِ ما سخن نمی گوید و آیاتش را بر ما نازل نمی کند؟ ما دراین صورت، کلام خدا را می پذیرفتیم. قرآن در برابر این سخنان و تقاضاهای بیجا، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و مسلمانان را دل داری می دهد که این ایرادها حرفِ تازه ای نیست و قبل از این ها نیز دیگران این توقع های نابجا را داشته اند؛ زیرا دل های این افرادِ لجوج همانند آن ها، بیمار و حق ستیز است. علاوه براین، این افراد ظرفیت و لیاقت دریافت آیات الهی را ندارند. بر فرض هم اگر آیات الهی بر این افراد نازل می شد، باز هم نمی پذیرفتند؛ زیرا به دنبال بهانه بودند، نه در پی پذیرش حق. وگرنه انسان باید حرفِ حق را بپذیرد؛ گرچه از دیگران باشد.

معیار حق آن نیست که «من بگویم» یا «من بفهمم». اگر بهانه آوردیم که چون آیات الهی بر ما نازل نشده است، پس نمی پذیریم، معلوم می شود آنچه در این میان مهم است، «من و ما» است نه «حق».

روشن است که پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آیات الهی و پندواندرزدادن مردم ندارند. آن ها مأمور انجام دادن وظیفه اند، نه ضامن نتیجه؛ لذا مردم را بر پذیرش حق مجبور نمی کنند. بنابراین، کسانی که گمراه می شوند و به دوزخ می روند، با انتخاب خود رفته اند و پیامبران در برابر آن ها مسئولیتی ندارند.

از این آیات می آموزیم:

۱. حق را بپذیریم؛ اگرچه به واسطهٔ دیگران به ما برسد. گمان نکنیم هرچه ما می گوییم یا حزب و گروه ما می گوید، حق است و هرچه دیگران می گویند، باطل. حق و باطل را معیار شناخت افراد قرار دهیم، نه آنکه اشخاص، ملاک شناخت حق و باطل باشند.

۲. پیامبران الهی برای دادن پنـد و انـدرز و بشارت و انذار آمده اند؛ نه اجبار مردم به ایمان آوردن. لذا منحرفان در برابر اعمال خود مسئول اند؛ زیرا با اختیار خود، راه انحراف را درپیش گرفته اند.

۱۰۷– هدایت دیگران، نه رضایت دیگران

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۲۰)

[ای پیامبر،] هرگز یهود و نصارا از تو راضـی نخواهند شد تا [آنکه تسلیم خواستهٔ آنان شوی و] از آیین آنان پیروی کنی. بگو: «هـدایت، فقـط هـدایت الهی است.» اگر از هوا و هوس هـای آنان پیروی کنی، بعـد از آنکه علم (وحی الهی) نزد تو آمـد، در برابر خداوند، هیچ دوست و یاوری نخواهی داشت.

بعـد از ماجرای تغییر قبله، ناراحتیِ یهود از مسـلمانان بیشتر شـد. بعضـی از مسـلمانان نیز تمایل داشـتند قبله همان بیت المقدس باشـد تا بتوانند با یهودیان مدینه، با دوستی و صـمیمیت زندگی کنند؛ غافل از آنکه ماجرای تغییر قبله، بهانهٔ یهودیان بود برای مخالفت با مسلمانان؛ زیرا آن ها می خواستند مسلمانان از دین خود دست بردارند و یهودی شوند.

براین اساس، این آیه، اصـلی کلّی را مطرح می کند: هرچه مسـلمانان از مواضعِ به حق خود عقب نشـینی کنند، دشمن به همان میزان، در باطل خود پیشروی می کند؛ پس در مقامِ سازش با دشمنانِ دین برنیایید!

از این آیه می آموزیم:

دعوتِ دیگران به دین نباید به قیمت صـرف نظرکردن از اصول باشد. ما باید به دنبال هدایتِ دیگران باشـیم، نه جلب رضایت آنان.

۱۰۸– حق تلاوت قرآن

الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَ-ٰئِکَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ یَکْفُرْ بِهِ فَأُولَ-ٰئِکَ هُمُ الْخَاسِرُ ونَ (۱۲۱)

کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده ایم و چنان که سزاوار است، آن را تلاوت [و عمل] می کنند، آنان به آن [قرآن یا پیامبر] ایمان می آورند و کسانی که به آن کافر شوند، همان زیان کاران اند.

ازآنجاکه قرآن همواره در مواجهه با مخالفان، عدل و انصاف را رعایت می کند، لذا این آیه می فرماید: بیشترِ اهل کتاب حاضر به پذیرش اسلام نشده اند؛ اما آنان که کتب آسمانی را با دیدۀ حق پذیری تلاوت می کنند، به پیامبر و قرآن ایمان می آورند. این آیه به روشنی بیان می کند که قرائت الفاظ قرآن، گرچه با صوت خوش هم باشد، کافی نیست. آنچه موجب هدایت و سعادت انسان می شود، تفکر و تدبر در مفاهیم قرآن است و دراین صورت، حقّ تلاوت ادا شده است.

از این آیه می آموزیم:

رعایت انصاف لازم است، حتی دربارۀ مخالفان. آیاتی که از بنی اسرائیل انتقاد می کند، از کلماتی مثلِ «کثیر» به معنای «بیشترِ آنان» و «فریق» به معنای «گروهی از آنان» استفاده کرده است تا حق صالحانِ آن ها از بین نرود.

۱۰۹- یادآوری نعمت بزرگ

یَا بَنِی إِسْرَ ائِیلَ اذْکُرُ وا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَأَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ(۱۲۲)

ای بنی اسرائیل، نعمتم را یاد کنید که به شما ارزانی کردم و شما را بر جهانیان برتری بخشیدم.

وَاتَّقُوا یَوْمًا لَا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئًا وَلَا یُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ یُنْصَرُ ونَ (۱۲۳)

و بترسید از روزی که هیچ کس چیزی [از عذاب خدا] را از دیگری دفع نمی کند و هیچ گونه عوضی از او قبول نمی شود و هیچ شفاعتی او را سود ندهد و [از جانب هیچ کسی] یاری نمی شود.

این دو آیه همانند آیاتِ ۴۷و۴۸ همین سوره است که مطالب مربوط به آن ها را در آنجا بیان کردیم

۱۱۰- آزمون های بزرگ الهی

وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۲۴)

و آن هنگام [را یاد کن] که پروردگارِ ابراهیم او را با حوادث گوناگونی آزمود و او به خوبی از عهدهٔ آزمون ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم.» ابراهیم گفت: «از دودمان من نیز [امامانی قرار بده].» خداوند فرمود: «پیمان من به ستمکاران نمی رسد [و تنها آن دسته از ذرّیهٔ تو که پاک و معصوم باشند، شایستهٔ این مقام اند].»

حضرت ابراهیم علیه السلام میان پیامبران الهی جایگاه و منزلت خاصی دارد. نام او ۶۹ مرتبه در ۲۵ سورهٔ قرآن آمده و از او همانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به عنوان اسوه و الگو یاد شده است. در این سوره نیز از این آیه به بعد، در هجده آیه، از این پیامبر بزرگ الهی، قهرمان توحید و معمار بنای کعبه، سخن به میان آمده است. حضرت ابراهیم علیه السلام با پیروزی در آزمایش های گوناگون الهی، به مقام امامت و پیشوایی مردم رسید.امتحان و آزمایش از سُنت های حتمیِ الهی برای همهٔ مردم است. البته آزمایش های خداوند مثل آزمایش های بشری نیست که برای آگاه شدن باشد؛ زیرا او همه چیز را می داند. این آزمایش ها برای بروز استعدادها و ظهور نیک و بد از انسان هاست تا مشخص شود هرکس براساس اختیاری که خداوند به او داده است، چه راهی را انتخاب می کند، تا کیفر و پاداش آن را ببینند.

ص: ۱۳۸

در این آیه، منظور از «کلِمات» سلسله وظایف سنگینی است که خداوند بر دوش ابراهیم علیه السلام گذاشت و او از عهدهٔ همهٔ آن ها برآمد. در ادامه، به برخی از آن ها اشاره می کنیم:- ابراهیم علیه السلام در میان اقوام و خویشان خود یگانه موحّد بود؛ اما علیه شرک و بت پرستی قیام کرد و به تنهایی وارد بتخانه شد و همهٔ بت ها را شکست. بت پرستان به جزای این کارش، او را در آتش انداختند؛ ولی او با خون سردیِ کامل و با ایمان و یقین به خدا در آتش رفت و به امر الهی، آتش برای او سرد و ایمن شد.

- آزمایش دیگر آنکه پس از عمری عقیم بودن، در پیری، خداوند فرزندی نصیب او کرد؛ ولی چون امر الهی آمد، فرزندش اسماعیل را برای قربانی به قربانگاه بُرد.

- ابراهیم علیه السلام مقام امامت جامعه را برای نسل و ذرّیهٔ خود نیز طلب کرد؛ اما خداوند در پاسخ او فرمود: این مقام موروثی نیست؛ بلکه هرکس که لیاقت داشته باشد، آن را دریافت می کند. مقام امامت بعد از مقام رسالت است. «رسول» مأمور ابلاغ احکام الهی و بشارت و انذار مردم است؛ اما «امام» مسئول محقق کردن احکام و اجرای عدالت اجتماعی در میان مردم است. این آیه به روشنی بیان می کند که امامت، عهد و امانت الهی است که به ظالمان و گنهکاران نمی رسد. براین اساس، ما شیعیان معتقدیم که امام نیز همچون پیامبر، باید معصوم باشد. کسی که سابقهٔ شرک و گناه داشته باشد، لایق امامت و جانشینیِ پیامبر نیست.

از این آیه می آموزیم:

۱. خداوند مقاماتِ معنوی را براساس لیاقت افراد عنایت می کند و حوادث گوناگون، آزمایش هایی است که خداوند مقرر می کند تا افراد، ظرفیت و لیاقت خود را بروز دهند و به آن مقام ها برسند.

ص: ۱۳۹

۲. امامت و رهبری امت، منصبی الهی است، نه مقامی دنیوی؛ لذا هرکس حق حکومت بر جامعۀ اسلامی را ندارد و باید ازجانب خداوند تعیین شود.

۱۱۱- پاکیزگی مسجد و نمازگزاران

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۵)

و آن زمان که خانه (کعبه) را محل بازگشت و اجتماع و مرکزی امن برای مردم قرار دادیم [و گفتیم:] «از مقام ابراهیم، جایگاهی برای نماز انتخاب کنید»، به ابراهیم و اسماعیل نیز تکلیف کردیم: «خانۀ مرا برای طواف کنندگان و معتکفان و رکوع کنندگانِ سجده گزار، پاک و پاکیزه کنید.»

آیۀ قبل به مقام والای ابراهیم علیه السلام اشاره کرد. این آیه یادگار بزرگ ابراهیم علیه السلام ، کعبه، را یادآور می شود و می فرماید: این خانه، خانۀ مردم و میعادگاه موحدانِ تاریخ است: میعادگاهی امن و مقدس که محل طواف و نماز است. حاجیان که به مکه می روند، پس از طوافِ کعبه، باید دو رکعت نماز بخوانند. خداوند برای قدردانی از زحمات حضرت ابراهیم علیه السلام ، سنگی را که آ ن حضرت به هنگام بالابردن دیوار کعبه بر آن می ایستاد، همچون محرابِ نماز، جلوی حاجیان قرار داد تا آنان جلوتر از مقام ابراهیم علیه السلام به نماز نایستند.

ابراهیم و اسماعیل۸ نه فقط معمارِ بنای کعبه، بلکه خادم آن بودند و به فرمان خداوند، مسجدالحرام را برای اهل عبادت و نماز، از هرگونه آلودگی و پلیدی پاک ساختند. اصولاً مسجد خانۀ خداست و خادمش باید از اولیای خدا و پاکان باشد و هرکسی حق تصدّی کارهای مسجد را ندارد.

از این آیه می آموزیم:

مساجد مکان های منسوب به خداوند هستند؛ پس باید حرمت و قداست خاصی داشته باشند و پاکان و صالحان، متولی کارهای مساجد باشند؛ نه افراد بی صلاحیت و نااهل.

۱۱۲– مکه؛ منطقهٔ امن جهانی

وَإِذْ قَالَ إِبْرَ اهِيمُ رَ بِّ اجْعَلْ هَ–ذَٰا بَلَدًا آمِنًا وَارْ زُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَ اتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّ–هِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّ هُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۶)

و هنگامی که ابراهیم گفت: «پروردگارا، این سرزمین را شهری امن قرار ده و اهل آن را، آنان که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند، از ثمرات [گوناگون] روزی بده»، خداوند فرمود: «[خواسته ات را دربارهٔ مؤمنان پذیرفتم] ولی به آن هایی که کافر شوند نیز بهرهٔ اندکی خواهم داد. سپس [به سبب ارتکاب گناه]، آن ها را به قهر، به سوی عذاب آتش می کشانم و چه بد سرانجامی است.»

حضرت ابراهیم علیه السلام که کعبه را بنا و آن را برای عبادت مهیا ساخت، برای ساکنان شهر مکه، دو درخواست از خداوند کرد: یکی، امنیت و آرامش و دیگری، نعمت و آسایش در معیشت. البته ابراهیم علیه السلام فقط درخصوص مؤمنان دعا کرد؛ ولی خداوند در پاسخ او فرمود: من رزق مادی را به همهٔ مردم، چه مؤمن و چه کافر، عطا می کنم و کافران را به سبب کفرشان، از رزق دنیوی محروم نمی کنم؛ گرچه در قیامت، به سبب اعمالشان، در جهنم خواهند بود.

از این آیه می آموزیم:

۱. بهره مندی مؤمنان از نعمت های مادی و رفاه و آسایش دنیوی مطلوب است و حضرت ابراهیم علیه السلام آن را از خداوند درخواست کرده است.

۲. بهره مندی کافران از رفاه مادی، نشانهٔ حقانیت آن ها نیست؛ بلکه دلیل بی ارزش بودن متاع دنیا نزد خداوند است.

۳. مکّه، شهر نمونهٔ اسلامی، هم محل عبادت است و هم مرکز امنیت. اصولاً عبادت و پرستش خدا در سایهٔ امنیت و آرامش میسر می شود و در جامعهٔ اسلامی، باید هر دو محقق شود.

۱۱۳- تجدید بنای کعبه

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۷)

و هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند [و می گفتند:] «پروردگارا، از ما بپذیر که همانا تو شنوا و دانایی.»

خانهٔ کعبه از زمان حضرت آدم علیه السلام برپا بوده است؛ اما حضرت ابراهیم علیه السلام آن را تجدید بنا کردند. دلیل این مطلب آن است که حضرت ابراهیم علیه السلام هنگام ساکن کردن همسر و فرزندش در سرزمین مکه گفت: «رَبَّنا اِنِّی اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَتِی بِوادٍ غَیْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّم» (ابراهیم، ۳۷)؛ پروردگارا، من خاندانم را در این سرزمین خشک و بدون زراعت، در کنار خانهٔ تو ساکن کردم.

پس هنگام ورود ابراهیم علیه السلام به مکه، خانهٔ خدا وجود داشته است؛ علاوه برآنکه خداوند در آیهٔ ۹۶ سورهٔ آل عمران، کعبه را اولین خانهٔ مردم معرفی می کند.

از این آیه می آموزیم:

اگر کار برای خدا باشد، بنّایی و کارگری نیز عبادت است. نوع کار مهم نیست، انگیزهٔ ما و پذیرفته شدن آن به درگاه خداوند مهم است. براین اساس، حتی اگر کعبه بسازیم، ولی خدا آن را قبول نکند، ارزشی ندارد.

۱۱۴– نسل پاک

رَ بَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَکَ وَمِنْ ذُرِّ يَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ وَأَرِ نَا مَنَاسِکَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّکَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّ حِيمُ (۱۲۸)

پروردگارا، ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما نیز امّتی پدید آور که تسلیم تو باشند و راه و روش پرستش را به ما نشان بده و توبهٔ ما را بپذیر که همانا تو، توبه پذیر مهربانی.

رمز موفقیت حضرت ابراهیم علیه السلام در همهٔ آزمایش ها، تسلیم بودن در برابر فرمان های الهی بود که عالی ترین نمونهٔ آن را هنگام آمادگی برای ذبح فرزندش، اسماعیل علیه السلام ، به نمایش گذاشت. حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند می خواهد که نه فقط او و فرزندش اسماعیل علیه السلام ، بلکه نسل آن ها را انسان هایی مطیع و تسلیم فرامین الهی قرار دهد؛ زیرا همهٔ کمالات در سایهٔ بندگی خدا و پرستش ذاتِ یگانهٔ اوست.

البته پرستش باید در شکل و قالب مخصوص صورت پذیرد تا از هرگونه بدعت و خرافه به دور ماند. لذا حضرت ابراهیم علیه السلام چنین دعا می کند: خدایا، راه و روشِ عبادت را خودت به ما بیاموز تا آن گونه که تو می خواهی، تو را عبادت کنیم.

از این آیه می آموزیم:

فقط تسلیم خدا باشیم که رمز موفقیت در آزمایش های الهی، داشتن روحیهٔ تسلیم و فرمان بَری از اوست.

۱۱۵– معلمان و مربیان واقعی بشر

رَ بَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَ سُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِکَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَيُزَکِّيهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَکِيمُ (۱۲۹)

پروردگارا، در میان آنان، پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر ایشان بخواند و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند که تو خود توانا و حکیمی.

ص: ۱۴۳

توجه به نسل و دودمان ازسویی و دلسوزی و آینده نگری ازسوی دیگر موجب می شد که حضرت ابراهیم علیه السلام در دعاهای خود، بیش ازآنکه برای خود از خدا چیزی بخواهد، به فکر هدایت و سعادتِ آیندگان باشد. ازآنجاکه سعادت بشر بدون هدایت الهی ممکن نیست، ابراهیم علیه السلام از خداوند می خواهد پیامبری برای مردم بفرستد که تعلیم و تربیتِ آن ها را به عهده بگیرد و دانش و بینش آن ها را رشد بخشد.

از این آیه می آموزیم:

در دعا، فقط به فکر نیازهای مادی نباشیم؛ بلکه برای سعادت فرزندان و نسل آینده نیز دعا کنیم.

۱۱۶– بی خردی گمراهان

وَمَنْ يَرْ غَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَ اهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَ ةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۳۰)

کیست که از آیین ابراهیم روی بگرداند، مگر کسی که خود را به نادانی و بی خِردی زده است؟ و ما او را در این جهان برگزیدیم و به قطع، او در جهان دیگر از صالحان است.

إِذْ قَالَ لَهُ رَ بُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَ بِّ الْعَالَمِينَ (۱۳۱)

هنگامی که پروردگار ابراهیم به او گفت: «تسلیم شو.» [او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت و] گفت: «در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم.»

این آیه حضرت ابراهیم علیه السلام را به عنوان انسانی نمونه و برگزیدۀ خداوند معرفی می کند که آیین و مکتب او به عنوان مکتبی الهی، باید الگو و اسوۀ دیگر انسان ها قرار گیرد. آیا این بی خردی نیست که انسان، چنین آیینی را با این پاکی و صفا رها کند و سراغ بیراهه های شرک و کفر برود؟ این آیین هم با فطرت بشری سازگار است و هم عقل و خِرد آن را می پذیرد. آیین

ابراهیم علیه السلام به قدری ارزشمند است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم افتخار می کند که راه او، راه ابراهیم علیه السلام است.

ابراهیم علیه السلام کسی است که منطقش در گفت و گو، کافر را مبهوت می کند؛ در شجاعت چنان است که یک تنه، بت ها را با تبر می شکند؛ تسلیم بودنش آن گونه است که همسر و فرزند را به بیابان داغ مکه می آورد و نوجوانش را به قربانگاه می برد تا نشان دهد دل از همسر و فرزند شسته و فقط به خدا دل بسته است. روشن است که خداوند نیز چنین انسانی را با چنان شایستگی هایی برمی گزیند و در جایگاه پیامبر و امام، الگوی دیگران قرار می دهد و تخلف از راه او را سفاهت و بی خِردی می شمرد.

از این آیات می آموزیم:

سفیه کسی نیست که عقل و خِرد نداشته باشد. سفیه کسی است که با داشتن عقل و خِرد، به بیراهه رود و باعث گمراهیِ خود و خاندانش شود.

۱۱۷- وصیت به فرزندان در هنگام مرگ

وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۳۲)

و ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را به همان آیین سفارش کردند [و گفتند]: «فرزندان من، خداوند برای شما دین [توحیدی] را برگزیده است. پس [تا پایان عمر بر آن باشید و] جز درحالِ تسلیم و فرمان بُرداری نمیرید.»

پدر دلسوز و مهربان، پدری نیست که فقط در فکر تأمین زندگی مادی فرزندانش باشد؛ بلکه سلامتِ فکر و عقیده و دوری از انحراف و گمراهی فرزندان، باید بیش از هر چیز در کانون توجه والدین باشد. اولیای خدا همواره فرزندان خود را به سوی خدا دعوت می کردند و وصیت آن ها هنگام

مرگ، نه فقط تقسیم ارث و اموال، بلکه سفارش به توحید و عبادت بوده است.

از این آیه می آموزیم:

حسن عاقبت و دوام ایمان تا لحظهٔ مرگ مهم است. چه بسا افرادی که مسلمان بودند، ولی نامسلمان مُردند. به فکر حفظ ایمان خود و فرزندانمان باشیم و به مسلمان بودن امروزمان، دل خوش نکنیم.

۱۱۸– پیامبران متعدد ازسوی خدای واحد

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَـٰهَكَ وَإِلَـٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَـٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۳)

آیا شما [یهودیان] هنگامی که مرگ یعقوب فرارسید، حاضر بودید؟! آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من چه چیزی را می پرستید؟» گفتند: «خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدای یگانه است می پرستیم و ما در برابر او تسلیم هستیم.»

گروهی از یهودیان معتقد بودند که حضرت یعقوب علیه السلام هنگام مرگ، فرزندان خود را به دینی که یهود به آن معتقد بود، سفارش و توصیه کرده است. خداوند در ردّ این ادعا می فرماید: مگر شما در هنگام مرگ یعقوب حاضر بوده اید که چنین می گویید؟ او از فرزندان خود، تسلیم بودن در برابر خدای یکتا را خواست و فرزندانش وعده دادند که تنها خدای یگانه را بپرستند. همان طورکه آیهٔ قبل فرمود، پدران باید درخصوص آیندهٔ فکری و عقیدتی فرزندان خود احساس مسئولیت کنند و در فرصت های مناسب و موقعیت های حسّاس، این نظارت خود را اعمال کنند.

از این آیه می آموزیم:

از دلایل توحید آن است که همهٔ پیامبران از وجود یک خدا خبر داده اند و خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق: یکی بوده است؛ درحالی که اگر خدای دیگری وجود می داشت، او نیز باید برای هدایت مردم، پیامبرانی می فرستاد و خود را به مردم معرفی می کرد.

۱۱۹- تکیه به خود، نه نیاکان

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۳۴)

آن ها امتی بودند که درگذشتند. دستاورد آن ها از آنِ خودشان است و دستاورد شما از آنِ خودتان و شما از آنچه آنان انجام داده اند، بازخواست نخواهید شد.

بنی اسرائیل به نیاکان خود بسیار افتخار می کردند و گمانشان این بود که هرچند خودشان گنهکار باشند، به دلیل کمالاتِ پیشینیانشان عفو می شوند؛ لذا به جای آنکه در فکر اصلاح خود باشند، به دنبال بیان کارهای پدرانشان بودند. این آیه به آنان و دیگر انسان ها و ازجمله مسلمانان هشدار می دهد که بدانید هرکس مسئول کارهای خویش است و در قیامت، رابطه های پدری و فرزندی و خویشاوندی کارساز نیست؛ پس به نیکی نیاکان خود دل خوش نکنید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام در جمله ای کوتاه می فرمایند: «اَلشَرفُ بِالْهِمَمِ الْعالِیَه، لا بِالرِّمَمِ الْبالِیَه»؛ شرافتِ انسان به همّت بلند اوست؛ نه به استخوان های پوسیدهٔ نیاکانش.

از این آیه می آموزیم:

به جای تکیه بر نیاکان و افتخار به آنان، در فکر کار خود باشیم که هرکس پاسخ گوی عمل خویش است. مبادا دیگران برای آخرتشان تلاش کنند و ما به پدران خود دل خوش کنیم.

ص: ۱۴۷

۱۲۰- حق گرایی، نه حزب گرایی

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۵)

[اهل کتاب] گفتند: «یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید.» بگو: «[چنین نیست،] بلکه [پیروی از] آیین حق گرای ابراهیم [باعث هدایت است؛ زیرا] او از مشرکان نبود.»

یهودیان خود را بر حق می دیدند و مسیحیان را بر باطل. مسیحیان نیز خود را بر حق می دانستند و یهودیان را بر باطل. لذا هریک دیگری را به آیین خود دعوت می کرد و می گفت: اگر می خواهید هدایت شوید، باید به آیین ما درآیید. قرآن در پاسخ به این انحصارطلبیِ بی دلیل می فرماید: راه رسیدن به هدایت، حق گرابودن است، نه حزب گرابودن و این حق گرایی را از ابراهیم علیه السلام بیاموزید که هرگز گرفتار شرک و خودپرستی نشد. این آیه نشان می دهد نام و عنوان مهم نیست؛ بلکه ایمان و عمل اهمیت دارد. یهودی یا نصرانی بودن عنوانی بیش نیست. آنچه ارزش دارد، توحید و یکتاپرستی است.

از این آیه می آموزیم:

حق گرا باشیم، نه حزب گرا. حق گرایی چشم و گوش انسان را برای درک حقیقت باز می کند؛ ولی حزب گرایی انسان را هنگام دیدن ضعف های خود و کمالاتِ دیگران کور می کند.

ایمان قلبی، تسلیم عملی

قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۱۳۶)

ص: ۱۴۸

[ای مسلمانان] بگویید: «ما به خدا ایمان آورده ایم و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط [که پیامبرانی از نوادگان یعقوب بودند] و به آنچه بر موسی و عیسی و پیامبران دیگر، ازطرف پروردگارشان نازل شده است، [ایمان آورده ایم و] بین هیچ یک از آن ها جدایی قائل نیستیم [و میان آنان فرق نمی گذاریم و] در برابر خداوند تسلیم هستیم.»

به دنبال آیهٔ قبل که درگیری میان یهود و نصارا را بر سر دینشان مطرح کرد، این آیه خطاب به آنان و پیروانِ دیگر ادیان می فرماید: میان پیامبران الهی تفاوتی نیست؛ زیرا همهٔ آن ها ازسوی یک خدا آمده اند. آنچه بر آنان نازل شده نیز همه، ازسوی یک خداست. پس هر خداپرستی باید به همهٔ پیامبران الهی و به همهٔ آنچه بر آنان نازل شده است، ایمان بیاورد؛ نه آنکه فقط پیامبر خودش را قبول داشته باشد و دیگر پیامبران و کتاب های آن ها را نفی کند. پیامبرانِ الهی: همچون معلمان یک مدرسه اند که هریک تربیتِ گروهی از انسان ها را در مقطعی از زمان به عهده داشته اند. متناسب با رشد فکری بشر نیز درطول تاریخ، خداوند کتاب ها و آیین های کامل تری را برای هدایت بشر نازل کرده است.

از این آیه می آموزیم:

همراه با ایمان قلبی، تسلیم بودن در عمل هم لازم است. نمی توان ادعای ایمان کرد، ولی به جای عمل به فرامین الهی، تسلیمِ هوا و هوسِ خود بود.

۱۲۱– حق طلبی، شرط هدایت پذیری

فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِی شِقَاقٍ فَسَیَكْفِیكَهُمُ اللَّـهُ وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (۱۳۷)

اگر آن ها [نیز] به مانند آنچه شما بدان ایمان آورده اید، ایمان بیاورند، همانا هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند، پس جز این نیست که آن ها [با حق] درستیزند و خداوند شرّ آنان را از تو دفع می کند و او شنوندهٔ داناست.

ص: ۱۴۹

این آیه خطاب به مسلمانان می فرمایـد: اگر اهل کتاب به جای خودمحوری و تعصباتِ قومی، همانند شما مسلمانان به همهٔ پیامبران و کتب آن ها ایمان آورند، هدایت می یابند. ولی اگر خود را محور و ملاک حق بدانند و پیروان دیگر ادیان و پیامبرانِ آن ها را منحرف بشمارند، این نشانهٔ ستیز با حق و جدایی از گروه حق طلبان است.

از این آیه می آموزیم:

خداوند در برابر توطئه های دشمنانِ دین، از مسلمانان حمایت می کند و همین برای آنان کافی است.

۱۲۲- نگارگری الهی

صِبْغَةَ اللَّـهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّـهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (۱۳۸)

[این است] رنگ آمیزی الهی و کیست بهتر از خدا در نگارگری؟ و ما فقط او را عبادت می کنیم.

خداوند، اوّلین نقاشِ عالَم است؛ او روح انسان را با فطرتی پاک رنگ آمیزی کرد، ولی انسان ها بر آن رنگ الهی، رنگِ خواسته ها و هوس های نفسانی کشیدند و رنگِ فطرت را از نقشِ وجود خود پاک کردند. تعصب ها و گرایش های فردی و گروهی رنگ هایی است که موجب تفرقه و جدایی انسان ها می شود؛ درحالی که بایـد همهٔ رنگ های نژادی و قومی رنگ ببازند تا آن رنگ الهی در انسان ظاهر شود. همهٔ رنگ ها درطول زمان، کم رنگ و به مرور، بی رنگ می شوند، جز رنگ الهی که ثابت و پایدار است. همهٔ رنگ ها موجب تمایز و جدایی است، جز رنگ الهی که مایهٔ وحدت و برادری می شود. معمولاً انسان ها رنگ پذیرند و در هر جمعی که وارد شوند، برای آنکه پذیرفته شوند، هم رنگِ جماعت می شوند؛ درحالی که سفارشِ دین نه

ص: ۱۵۰

هم رنگی، که بی رنگی است: بی رنگی از همهٔ رنگ هایی که موجب امتیاز انسان ها می شود، چه نام و عنوان و چه سِنّ و سواد و چه مال و مقام. باید در این بی رنگی، رنگ الهی ظاهر شود.

از این آیه می آموزیم:

برترین رنگ ها، رنگِ فطرت است که خداوند وجود همهٔ انسان ها را با آن آمیخته است؛ رنگی پایدار و وحدت بخش و مایهٔ صفا و صمیمیت.

۱۲۳- اخلاص در عمل

قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّـهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ (۱۳۹)

[ای پیامبر، به اهل کتاب] بگو: «آیا دربارهٔ خداوند با ما مجادله می کنید؛ درحالی که او پروردگار ما و شماست و اعمال ما برای ما و اعمال شما از آنِ شماست و ما برای او، خالصانه عبادت می کنیم.»

متأسفانه، بعضی پیروان ادیان که آشنایی کامل با معارف دینی ندارند، تصور می کنند نزد خداوند، مقام و منزلت خاصی دارند. آن ها گمان می کنند خدا فقط به فکر آن ها بوده و فقط برای آن ها، پیامبرانی فرستاده است؛ لذا حاضر نیستند پیامبران دیگر و پیروان آن ها را بپذیرند. درحالی که خداوند با هیچ قوم و نژادی نسبتِ فامیلی ندارد و همه در نزد او یکسان هستند و تنها چیزی که موجب دوری یا نزدیکی انسان ها از او می شود، اعمال آن هاست. البته عملی قبول می شود که خالصانه برای خدا انجام شود. این گونه اعمال نشانهٔ ایمان واقعی و دوری از هرگونه عقیدهٔ شرک آلود است.

از این آیه می آموزیم:

خدا، خدای همهٔ انسان ها، بلکه همهٔ موجودات است. او در انحصار هیچ دین و آیینی نیست و هیچ کس یا هیچ گروهی نزد او امتیازی ندارد. فقط عمل انسان هاست که باعث قرب یا بُعد آن ها از او می شود.

۱۲۴– تحریف حقایق تاریخی

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۰)

[آیا] می گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از فرزندان یعقوب، یهودی یا نصرانی بودند؟ بگو: «شما بهتر می دانید یا خدا؟ [چرا حقیقت را کتمان می کنید؟]» و چه کسی ستمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی [دربارهٔ پیامبران] را که نزد اوست، کتمان کند؟ و [بدانید که] خدا از اعمال شما غافل نیست.

بعضی از پیروان حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام برای اثبات حقانیت دین خود و نفی ادیان دیگر، ادعا می کردند که حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبران پس از او نیز بر آیین آن ها بوده اند؛ با آنکه ازنظر تاریخی، حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام پس از حضرت ابراهیم علیه السلام و آن پیامبران آمده اند و چنین ادعایی جز تعصّب بیجا و قوم پرستی باطل، هیچ دلیل دیگری ندارد. این گونه تحریف حقایق تاریخی، چه بسا موجب انحراف در عقیدهٔ نسل ها و عصرهای بعدی و مانع رشد و تکاملِ فرهنگی جامعه شود.

از این آیه می آموزیم:

تحریف حقایق دینی و تاریخی، ظلم فرهنگی به نسل بشر است که نزد قرآن، بزرگ ترین ظلم به حساب می آید.

۱۲۵– تکیه به خود، نه فخرفروشی به نیاکان

ص: ۱۵۲

تِلْکَ أُمَّهٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا کَسَبَتْ وَلَکُمْ مَا کَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ (۱۴۱)

[به هرحال] آن امّت بگذشت. آنچه آنان به دست آوردند، برای خودشان است و آنچه شما به دست آوردید، برای خودتان است و از شما دربارهٔ آنچه آنان انجام داده اند، سؤال نخواهد شد.

این آیه در پاسخ به ادعاهای پوچ برخی یهود و نصارا که در آیهٔ قبل آمد، می فرماید: چرا در فکر کشاندن سابقهٔ تاریخی خود تا زمان حضرت ابراهیم علیه السلام هستید؟ جامعهٔ زنده باید بر تلاش خویش متکی باشد؛ نه به تاریخ گذشته اش. پیامبران و اقوام پیشین، همه، درگذشتند و اعمالشان مربوط به خودشان بود. شما نیز مسئول اعمالِ خودتان هستید. فضیلت صفتی اکتسابی است که هر فرد و گروهی باید خودش آن را به دست آورد. فضیلت موروثی نیست که فرزندان از پدران به ارث برند.

از این آیه می آموزیم:

به فکر عمل خویش باشیم؛ نه آنکه به تاریخ گذشتگان فخرفروشی کنیم. نه نیکیِ آن ها برای ما پاداشی می آورد و نه بدی آن ها موجب کیفر ما می شود.

۱۲۶– قبله، رمز تعبد و تسلیم

سَیَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِی کَانُوا عَلَیْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۱۴۲)

به زودی، مردم بی خِرد خواهند گفت: «چه چیزی مسلمانان را از [بیت المقدّس،] قبله ای که بر آن بودند، برگردانید؟» بگو: «مشرق و مغرب از آنِ خداست. هرکس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.»

از بهانه گیری های یهودیان علیه مسلمانان، موضوع تغییر قبله از بیت المقدس به مکه بود. این آیه و چند آیهٔ بعد، این مسئله را به صراحت مطرح می کند و آن را پاسخ می دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، مدت سیزده سال پس از بعثت را که در مکه بودند، به سوی بیت المقدس نماز می خواندند؛ زیرا، اولاً قبلهٔ همهٔ خداپرستان و مورداحترام همهٔ ادیان الهی بود؛ ثانیاً مشرکان، کعبه را به بت خانه تبدیل کرده بودند و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مسجدالحرام روبه کعبه می ایستادند، درواقع، روبه بت ها نماز خوانده بودند.

پس از هجرت به مدینه نیز چندماهی، مسلمانان به سوی بیت المقدس نماز می خواندند تا آنکه یهودیان، این موضوع را بهانه قرار دادند و گفتند که شما پیرو ما هستید و از خود استقلالی ندارید؛ زیرا قبلهٔ مستقلی ندارید. این طعنه ها و تحقیرها بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و مسلمانان سخت آمد. لذا خداوند فرمان تغییر قبله را صادر فرمود و هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درحالِ نماز ظهر بودند، جبرئیل مأمور شد در وسط نماز، ایشان را به سوی کعبه بگرداند. لذا مسجدی که در این مکان ساخته شد، به «ذوقبلتین»، یعنی «دارای دو قبله» مشهور شد.

اما یهودیانِ بهانه گیر ایراد دیگری مطرح کردند و به مسلمانان گفتند: اگر قبلهٔ قبلی درست بود، چه چیز باعث شد که از آن روی بگردانید و اگر این قبله درست است، چرا در این مدت، به سوی بیت المقدس نماز خواندید. قرآن در پاسخ به این ایراد می گوید: قبله معنایش این نیست که خداوند محل و مکانی دارد که بحث کنیم در شرق است یا غرب؛ بلکه اصولاً شرق و غرب و همهٔ جهات از آنِ او و ملک اوست.هیچ مکانی از خود شرافتی ندارد؛ بلکه با فرمان او، قداست و احترام می یابد. مهم آن است که تسلیم فرمان او باشیم و به هر سو که او فرمان دهد، روی کنیم؛ چه کعبه باشد، چه بیت المقدس.

از این آیه می آموزیم:

ص: ۱۵۴

۱. قبله یعنی به آن سو که خدا فرمان داده است، روی کنیم؛ نه آنکه خدا در آن جهت باشد. پس چه آن زمان که رو به بیت المقدس می ایستادیم و چه اکنون که رو به کعبه می ایستیم، تفاوتی نمی کند؛ زیرا هر دو به فرمان خدا بوده است، نه به خواستِ خودمان.

۲. کسانی به راه مستقیم الهی هدایت می شوند که تسلیم فرمان او باشند و هرچه را او فرمان داد، بدون چون وچرا بپذیرند؛ نه آنکه هرچه را مطابق میل و خواستهٔ خودشان بود، قبول کنند و دربارهٔ غیر آن شک و شبهه ایجاد کنند.

۱۲۷– اسلام؛ دین اعتدال

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (۱۴۳)

و بدین سان، ما شما را امتّی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر نیز بر شما گواه باشد. [ای پیامبر] آن قبله ای را که قبلاً بر آن بودی، برنگردانـدیم، مگر برای آنکه آنان را که از پیامبر پیروی می کنند، از آن ها که روی برمی گردانند، بازشناسیم؛ اگرچه [این تغییر قبله] جز بر کسانی که خداوند هدایتشان کرده، سخت و دشوار بود. [بدانید که] خداوند هرگز [نمازهای قبلی شما را به سوی بیت المقدس که براساس تسلیم و] ایمان شما [بوده است]، را باطل و ضایع نمی کند؛ زیرا خداوند با مردم، رئوف و مهربان است.

این آیه امت اسلامی را امتی میانه رو و به دور از هرگونه افراط و تفریط معرفی می کند که در همهٔ صحنه های زندگی، چه مادی و چه معنوی، چه اعتقادی و چه اقتصادی، از حدّ اعتدال خارج نمی شوند و الگوی مناسبی

برای همهٔ انسان ها و جوامع بشری هستند. روشن است که همهٔ مسلمانان چنین نیستند؛ بلکه بسیاری از آنان در فکر یا عمل خود، دچار افراط و تفریط می شوند. پس منظور این آیه چیست؟ منظور آن است که آیین اسلامی، آیین اعتدال و میانه روی است و فقط کسانی که مطابق همهٔ دستورهای آن و نه فقط برخی از آن، عمل کنند، به جایی می رسند که خداوند آنان را گواه و حجت خود بر مردم قرار می دهد. اهل بیت پیامبر: که اولین عالمان و عاملان به دستورهای الهی و مصداق کاملِ این امت اند، دراین باره فرموده اند: «امت میانه ای که خداوند آنان را گواه و حجت خود بر مردم قرار داده است، ما هستیم.»

ادامهٔ آیه به این نکتهٔ مهم اشاره می کند که فرمان تغییر قبله مانند دیگر دستورهای خداوند، آزمایشی الهی بود که صفوفِ اهل تسلیم را از هواپرستان جدا کرد؛ زیرا قبول این فرمان برای آنان که هدایتِ الهی را به طور کامل نپذیرفته اند، سخت و دشوار بود و در مقابل آن، چون وچرا می کردند.

از این آیه می آموزیم:

شیوهٔ دین برپایهٔ اعتدال و میانه روی است و اگر مسلمانان در راه مستقیم الهی قرار گیرند، می توانند برای دیگر امت ها، الگو و بر آنان حجت باشند.

۱۲۸- قبله؛ فرمان خدا، نه جهت خدا

قَدْ نَرَ ىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْ ضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَ امِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَ بِّهِمْ وَمَا اللَّـهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (۱۴۴)

[ای پیامبر،] می بینیم که تو [در انتظار نزول وحی، چگونه] روی به آسمان می کنی. اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی، برمی گردانیم. پس روی خود را به جانب مسجدالحرام کن. و [شما ای مسلمانان] هرجا بودید، روی

خود را به جانب آن بگردانید. و کسانی که کتاب [آسمانی] به آنان داده شده است، [به خوبی] می دانند این، فرمان حقّی است از ناحیهٔ پروردگار و خداوند از اعمال آن ها غافل نیست.

به دنبال طعنهٔ یهودیان که می گفتند مسلمانان از خود قبلهٔ مستقلی ندارند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در انتظار فرمان تغییر قبله بود تا آنکه در وسط نماز ظهر، این فرمان بر ایشان نازل شد؛ بدین صورت که با گردش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از بیت المقدس به سوی مکه، مسلمانانی هم که پشت سر ایشان نماز را به جماعت می خواندند، به سوی کعبه برگشتند. جالب آنکه در کتب آسمانی پیشین آمده بود که از نشانه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آن است که او به سوی دو قبله نماز می خواند. برهمین اساس، این آیه به اهل کتاب چنین هشدار می دهد: شما که می دانید این فرمان، حق است، چرا به آن اعتراض می کنید؟

از این آیه می آموزیم:

قبله یعنی به آن سویی که خدا فرمان داده است، روی کنیم؛ نه آنکه خدا در آن جهت باشد. پس چه آن زمان که رو به بیت المقدس بوده ایم و چه اکنون که رو به کعبه می ایستیم، تفاوتی نمی کند؛ زیرا هر دو به فرمان خدا بوده است، نه به خواست خودمان.

۱۲۹– قاطعیت در اجرای فرمان خدا

وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (۱۴۵)

و [ای پیامبر،] اگر هرگونه آیه [و نشانه و دلیلی] برای [این گروه از] اهل کتاب بیاوری، از قبلهٔ تو پیروی نخواهند کرد. تو نیز پیرو قبلهٔ آنان نیستی، [همان گونه که] هیچ یک از آن ها، از قبلهٔ دیگری پیروی نخواهد کرد. اگر پس از آنکه علم

[وحی] به تو رسیده است، از هوس های آنان پیروی کنی، بی شک، از ستمگران خواهی بود.

این آیه به پیامبر دل داری می دهد که اگر اهل کتاب قبلهٔ تو را نمی پذیرند، غمگین مباش؛ زیرا تعصب اجازه نمی دهد آن ها حق را بپذیرند. پس هر دلیلی هم بیاوری، زیر بار نمی روند. نپذیرفتن حق از سوی آن ها نباید باعث شود شما دربارهٔ قبلهٔ خود سست شوید؛ بلکه با قاطعیت اعلام کنید ما تسلیم این جنجال آفرینی ها نمی شویم و هیچ تغییری در موضع ما ایجاد نمی شود. ازآنجاکه در اسلام، قانون برای همه یکسان است، خداوند به پیامبرش هشدار می دهد حتی اگر تو هم بخواهی جذب آن ها شوی و دست از قبله برداری، در حق امت خود، ظلمی بزرگ مرتکب خواهی شد.

از این آیه می آموزیم:

تکبر و تعصب مانع هرگونه تفکر و استدلال و حق بینی است؛ لذا دین با این روحیهٔ استکباری مبارزه می کند.

۱۳۰- کتمان حقیقت؛ خطر دانشمندان

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۶)

کسانی که به آنان کتاب [آسمانی] داده ایم، پیامبر را می شناسند همان گونه که پسران خود را می شناسند. گروهی از آنان با آنکه حق را می دانند، آن را کتمان می کنند.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۴۷)

حق [آن چیزی است که] ازسوی پروردگار توست؛ پس هرگز از تردیدکنندگان مباش.

نشانه ها و اوصاف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در تورات و انجیل آمده بود؛ لذا اهل کتاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را می شناختند؛ ولی تعصب و لجاجت باعث می شد گروهی

از آنان، این حقیقت را از دیگران پنهان کنند. البته بعضی از اهل کتاب با دیدن اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او ایمان آوردند؛ زیرا این ویژگی های جسمی و روحی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چنان در کتب پیشین ترسیم شده بود که به تعبیر قرآن، آن ها پیامبر را می شناختند همان گونه که فرزندان خود را می شناختند. آیهٔ بعد بر این نکتهٔ مهم تأکید می کند که آنچه ازسوی خدا نازل گردیده، حق است و روی گرداندن و پشت کردن افراد، حتی اگر در اکثریت هم باشند، نباید موجب تزلزل و تردید در حقانیت وحی الهی شود.

از این آیه می آموزیم:

اگر روح حقیقت طلبی نباشد، علم به تنهایی کافی نیست؛ زیرا هوا و هوس انسان گاهی علم را کتمان یا تحریف می کند.

۱۳۱- پیشی گرفتن در خیرات

وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَ اتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّ-هُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّ-هَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱۴۸)

و هر امتی قبله ای دارد که به سوی آن رو می کند. [بنابراین، دربارهٔ جهتِ قبله گفت و گو نکنید و به جای آن] در نیکی ها و اعمال خیر پیشی بگیرید. [بدانید] هرجا که باشید، خداوند همهٔ شما را [در محشر] حاضر می کند. همانا خداوند بر هر کاری تواناست.

در آیات قبل خواندیم که جهت قبله مهم نیست؛ زیرا درطول تاریخ، ادیان مختلف قبله های مختلفی داشته اند. مهم آن است که انسان تسلیم فرمان خدا باشد. این آیه می فرماید: بیهوده راجع به مسائلی که از اصول و پایه های دین نیست، بحث نکنید. معیار و میزان نزد خداوند، انجام دادن کارهای نیک است که انسان باید در این کارها، بر دیگران پیش قدم باشد؛ یعنی به جای حرف و گفت و گو، وارد میدان عمل شود.

ص: ۱۵۹

مسابقه از کارهایی است که بشر از قدیم به آن توجه کرده است. گاهی در عرصهٔ ورزش، مسابقه برگزار می شود و گاهی در عرصهٔ علم. اما قرآن بـدون تعیین زمینه ای خاص برای مسابقه، می فرماید: در هرچه مایهٔ خیر و نیکی برای فرد و جامعه است، مسابقه بگذاریـد و سعی کنیـد بر دیگران پیشـی بگیریـد. سـپس خاطرنشان می کند برای آنکه این مسابقات خدایی باشد، هر کاری که می کنید، به فکر قیامت باشید و برای آنجا کار بکنید؛ زیرا پاداش واقعیِ شما در آنجاست.

از این آیه می آموزیم:

به جـای طرح مبـاحث اختلافی میان ادیان و مـذاهب مختلف که ثمره ای نـدارد، در فکر گسترش کارهای مثبت و نیک و خیر باشیم و در این عرصه، از هم پیشی بگیریم.

۱۳۲- قبله؛ رمز وحدت و استقلال مسلمانان

وَمِنْ حَيْثُ خَرَ جْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَ امِ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَ بِّكَ وَمَا اللَّـهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۱۴۹)

و [ای پیـامبر] از هرجا [که به قصـد سـفر] خارج شـدی، [هنگام نماز] روی خود را به جانب مسـجدالحرام بگردان. این دسـتور حقّی است ازطرف پروردگارت و خداوند از آنچه انجام می دهید، غافل نیست.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَ جْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَ امِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَ هُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵۰)

و [ای پیامبر] از هرجا خارج شدی، پس [هنگام نماز] روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان و [شما نیز ای مسلمانان] هرجا بودید، [در سـفر و در حَضَـر] روی خود را به سوی آن بگردانید تا مردم علیه شـما دلیلی نداشته باشند، مگر آن ها که ستمکار [و لجوج] هستند. پس از آن ها نترسید و فقط از من پروا

کنید و [بدانید این تغییر قبله برای آن بود] که نعمت خود را بر شما تمام کنم؛ شاید شما هدایت شوید.

این دو آیه بار دیگر موضوع توجه به کعبه را به عنوان قبله، به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و مسلمانان تأکید می کند که ممکن است دلایل مختلفی داشته باشد: اول آنکه از ترس طعنه و تحقیر یهودیان، پذیرش حکم تغییر قبله برای بسیاری از مسلمانان سخت بود؛ لذا آیه می فرماید: از یهودیان نترسید و از خدا بترسید و در اجرای حکم او سستی نکنید. دوم آنکه اهل کتاب در کتاب های خود خوانده بودند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به سوی دو قبله نماز می خوانند. اگر این موضوع محقق نمی شد، آن ها ایراد می گرفتند که پیامبر فاقد آن نشانه هایی است که در کتاب های آسمانی آمده است. سوم آنکه آیات قبل دربارهٔ نماز درحال سکونت در شهر بود و این آیه دربارهٔ نماز درحالِ سفر است که باید به سوی مسجدالحرام خوانده شود. به هرحال، استقلال امت اسلامی از نعمت های بزرگ الهی است که در همه حال باید حفظ شود.

از این آیات می آموزیم:

۱. مسلمانان باید از هر کاری که بهانه به دست دشمن می دهد، دوری کنند و اجازه ندهند دشمن حجّتی علیه آن ها داشته باشد.

۲. تغییر قبله، هم موجب وحدت داخلی مسلمانان شد و هم رمز استقلال آنان در برابر سلطه جوییِ دیگران بود.

۱۳۳- رشد علمی در سایهٔ ایمان به خدا

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۱۵۱)

همان گونه که [برای هدایت شما] رسولی در میان شما، از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را برای شما بخواند و شما را [از هر نوع آلودگی و پلیدی] پاک سازد و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آنچه را نمی توانستید بدانید، به شما یاد دهد.

فَاذْكُرُ ونِی أَذْكُرْ كُمْ وَاشْكَرُ وا لِی وَلَا تَكْفُرُ ونِ (۱۵۲)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و سپاسگزار [نعمت های] من باشید و کفران نورزید.

خداوند می فرماید پیامبری فرستادم که هم معلم مردم است و آیات و احکام الهی را به آنان تعلیم می دهد و هم به عنوان مربی دلسوز، همواره در فکر اصلاح و رشد آنان است. تلاوت آیات قرآن که زمینه را برای تزکیه و پاکی روح فراهم می سازد و به دنبال آن، آموزش احکام الهی و تعلیم حکمت و بینش صحیح، مهم ترین کار پیامبران الهی برای هدایت بشر بوده است.

حال که خداوند چنین نعمت بزرگی به ما عطا کرده است، عقل و فطرت حکم می کند هم به ولی نعمت خود توجه کنیم و هرچه داریم، از او بدانیم و هم نعمت های او را در راهی به کار ببریم که او رضایت دارد. اگر انسان خدا را فراموش کند، سرچشمهٔ تمام خوبی ها و نیکی ها را فراموش کرده است. طبیعتاً خداوند نیز او را فراموش می کند و به حال خود وامی گذارد. البته منظور از یاد خدا، فقط یادکردن با زبان نیست؛ بلکه یادکردنِ واقعی هنگامی است که انسان به گناهی برسد و به خاطر خدا، از آن گناه دست بکِشد؛ همان طورکه مراد از شکر خدا، تنها شکر زبانی نیست؛ بلکه شکر واقعی آن است که انسان هر نعمتی را در جای خود مصرف کند و آن را برای همان هدفی که آفریده شده است، به کار گیرد.

از این آیات می آموزیم:

پیامبران فقط رهبران اخلاقی و اعتقادی مردم نبوده اند؛ بلکه در فکر رشد علمی و فکری جامعه نیز بوده اند. البته آنان علمی را ترویج می کردند که در سایهٔ ایمان و اعتقاد به خدا باشد، نه جدای از آن یا در برابر آن.

۱۳۴- اهرم پیروزی بر مشکلات

ص: ۱۶۲

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا استعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاهِ إِنَّ اللَّ-هَ مَعَ الصَّابِرِ ينَ (١٥٣)

ای کسانی که ایمان آورده اید، [در برابر حوادث سخت زندگی] از صبر و نماز کمک بگیرید. همانا خداوند با صابران است.

انسان درطول زندگی با مشکلات و سختی های بسیاری روبه رو می شود که اگر قدرت لازم را برای مقابله با آن ها نداشته باشد، مجبور به پذیرش شکست می شود. اما انسان های مؤمن در برابر این ناملایمات، به دو اهرم تکیه می کنند: یکی، صبر و استقامت و دیگری، نماز و ارتباط با خدا. مؤمنان هم به توان درونی خود تکیه می کنند و هم به قدرت نامحدود الهی توکل می کنند. خداوند نیز وعده داده است نمازگزارانِ صابر را یاری کند و در همه حال، با آنان باشد. همین همراهیِ الهی بزرگ ترین پشتوانهٔ انسان در برابر سختی هاست.

از این آیه می آموزیم:

نماز، بار نیست؛ بلکه اهرمی برای صبر در مصیبت هاست. لذا خداوند برای سفارش به صبر، نماز را مطرح کرده است که موجب اتصال انسانِ محدود به قدرت نامحدود الهی می شود.

۱۳۵- حیات شهیدان

وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّ-هِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَ-ٰكِنْ لَا تَشْعُرُ ونَ (١٥٤)

و به آنان که در راه خدا کشته می شوند، مُرده نگویید؛ بلکه آنان زنده اند، ولی شما نمی فهمید.

به دنبال آیهٔ قبل که سخن از صبر و استقامت بود، این آیه به موضوع جهاد و شهادت در راه خدا اشاره می کند که با مشکلاتِ مالی و جانیِ فراوانی همراه است و به پایداری و جان فشانی نیاز دارد.برخی افراد نادان یا مُغرض نه تنها

خود در صحنه های جنگ و دفاع حضور پیدا نمی کنند، بلکه به دنبال دلسردکردنِ مردم و بی نتیجه شمردن این تلاش مقدس هستند. آن ها با قیافه ای دلسوزانه، برای آنان که در راه خدا کشته شده اند، اظهار تأسف می کنند و می گویند: حیف شد که فلانی مُرد و بی دلیل جانش را از دست داد.

در جنگ بدر که چهارده نفر از مسلمانان به درجهٔ شهادت رسیدند، برخی مردم آنان را مُرده خطاب کردند. این آیه نازل شد و آنان را از این تفکر باطل نهی کرد؛ زیرا شهیدان زنده اند و نوعی دیگر از زندگی را دارند که ما قدرت درک آن را نداریم.

از این آیه می آموزیم:

همهٔ انسان ها پس از مرگ، حیاتی برزخی دارند که درواقع، حیات روح است؛ اما شهیدان حیاتی ویژه و متمایز از دیگر مُردگان دارند.

۱۳۶- زمینه های آزمون الهی

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَ اتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِ ينَ (۱۵۵)

و به طور قطع، شما را با چیزهایی مانند ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود محصولات می آزماییم و صابران را [در این حوادث و بلاها] بشارت بده.

آزمایش از سُنت های قطعی الهی است که همهٔ انسان ها را دربرمی گیرد. البته آزمایشِ همه یکسان نیست و هرکس به مقدار امکانات و استعدادهایی که خداوند در اختیارش قرار داده است، امتحان می شود. برای گروهی، مشکلات مالی و اقتصادی بستر امتحان است که مشخص گردد چگونه عمل می کنند و برای بعضی، خطرهای جانی و حضور در صحنهٔ جنگ زمینهٔ آزمایش است تا معلوم شود چقدر آمادگی دارند. البته آزمایش های الهی برای آن نیست که خداوند بخواهد ما را بشناسد؛ زیرا او ما را بهتر از خودمان می شناسد.

آزمایش های الهی برای آن است که ما خود را بشناسیم و استعدادهای درونی خود را بروز دهیم و برای دریافت پاداش یا کیفر الهی زمینه فراهم شود. بسیاری از صفاتِ نیکوی انسانی، همچون صبر، قناعت، تقوا و ایثار، تنها در سایهٔ مواجهه با مشکلات ظاهر می شوند و اسباب رشد و پرورش روح انسان را فراهم می سازند.

از این آیه می آموزیم:

در آزمایش های الهی، فقط صابران پیروز می شوند و دیگران نیز راه فراری ندارند؛ زیرا آزمایش الهی فراگیر است.

۱۳۷- صبر در برابر مصیبت

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّ-هِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَ اجِعُونَ (۱۵۶)

[صابران] کسانی هستند که هرگاه مصیبتی به آن ها رسد، می گویند: «ما از آنِ خدا هستیم و به سوی او بازمی گردیم.»

به دنبالِ آیهٔ قبل که به صابران بشارت پیروزی داد، این آیه آنان را معرفی می کند و می فرماید: صابرِ واقعی کسی است که در مصیبت ها و ناگواری ها، به جای خودباختگی و یأس، به خداوند امیدوار باشد. در نظر کسی که آغاز و انجامِ خود را وابسته به خدا می داند، آن هم خدایی که هستی را براساس رحمت خود آفریده است و براساس حکمت اداره می کند، همه چیز زیباست و به جهان، خوش بین و از آن خشنود است. اصولاً دنیا جای ماندن نیست. خوابگاه و عشرتکده نیست که انسان در فکر راحتی و خوش گذرانی باشد. دنیا میدان آزمایش است و سختی ها، اسباب آزمایش. ناگواری ها نشانهٔ بی مهری خدا نیست؛ بلکه وسیلهٔ حرکت و تلاش ماست.

مردم در برابر مصیبت ها چند دسته اند: گروهی کم صبرند که جزع و آه و ناله می کنند؛ گروهی در برابر مصیبت ها صبر می کنند و به جای گفتن

کلماتِ کفرآمیز و شکایت از خداوند، به خدا پناه می برند؛ گروهی دیگر علاوه بر صبر، شکرگزار نیز هستند، زیرا آن مصائب را مایهٔ رشد و تقویت روح خود می دانند. برای مثال، در یک خانواده، کودک از خوردن داروی تلخ، آه و ناله می کند، بزرگ ترها آن را تحمل می کنند؛ ولی پدرِ خانواده برای خریدن آن پول می پردازد.

از این آیه می آموزیم:

ریشهٔ صبر، ایمان به خدا و روز قیامت است که تحمل سختی ها را بر انسان آسان می سازد.

۱۳۸- درود الهی؛ مایهٔ رحمت و هدایت

أُولَـٰئِکَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَـٰئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (۱۵۷)

آنان اند که درودها و رحمت پروردگارشان آنان را دربرمی گیرد و همانان هدایت یافتگان اند.

این آیه پاداش بزرگ صابران را نزول برکات و درودهای الهی می شمرد که حفظ آنان از هرگونه انحراف و اشتباه را باعث می شود و هدایت واقعی را نصیب آنان می گرداند. البته همهٔ موجودات هستی مشمول لطف و رحمت الهی هستند؛ اما این درود و رحمت مرتبه ای خاص و ویژهٔ صابران است: رحمتی که هدایت قطعی آنان را به دنبال خواهد داشت.

از این آیه می آموزیم:

صبر و پایداری سعادت انسان را در همین دنیا باعث می شود؛ گرچه پاداش های معنوی و اُخروی آن نیز بسیار است.

۱۳۹- حفظ حرمت مقدسات

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّـهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّـهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۸)

صفا و مروه، از شعائر خداست. پس هرکه حج خانهٔ خدا یا عمره به جای آورد، مانعی ندارد که بین صفا و مروه طواف کند و [علاوه بر واجبات] هرکس داوطلبانه کار خیری انجام دهد، خداوند سپاسگزار و داناست.

اصل مراسم حج از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. درطول زمان، مردم جاهل و بت پرست آن را با خرافات بسیاری آمیختند. اسلام با حفظ اصل این عبادت بزرگ، آن را اصلاح و خالص کرد. از اعمال حج، سَعی بین صفا و مروه، یعنی رفت وآمد میان این دو کوه است که در کنار مسجدالحرام واقع شده اند؛ اما بت پرستان بر بالای این دو کوه، بت هایی نصب کرده بودند و هنگام سَعی، دور این بت ها نیز طواف می کردند. هنگامی که مسلمانان قصد به جاآوردن اعمال حج را داشتند، به دلیل این موضوع، از انجام دادن سَعی کراهت داشتند؛ زیرا گمان می کردند باتوجه به سابقهٔ قرارداشتن بت ها بر بالای این دو کوه، نباید میان آن دو سَعی کنند. بدین سبب این آیه نازل شد و بیان کرد که این دو کوه، از نشانه های قدرت الهی و یادآور خاطرات بنیان گذار حج، حضرت ابراهیم علیه السلام است و اگر مردم نادان آن را به نشانه های شرک آلوده کرده اند، شما نباید آن را رها و صحنه را خالی کنید؛ بلکه باید با حضور خود، دستِ منحرفان را از آنجا کوتاه کنید.

وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام همراه همسر و فرزندش، اسماعیل، به سرزمین مکه آمد، برای اجرای مأموریت الهی، آن ها را در این سرزمین خشک به خدا سپرد و رفت. مادر در طلب آب، میان این دو کوه می دوید؛ اما خداوند از زیر دست وپای کودک، چشمه ای جوشاند که «زمزم» نام گرفت. از آن تاریخ، به فرمان خداوند، هرکس به قصد زیارت خانهٔ خدا می رود، باید به یاد حرکت هاجر میان صفا و مروه، میان این دو کوه سَعی کند و خاطرهٔ فداکاری های آن مادر را گرامی بدارد. انجام دادن این مراسم، نشانهٔ شکرگزاری خداوند از آن تلاش صادقانه است. همچنین به ما این درس را می دهد که در فکر

سپاس و تشکر مردم نباشیم؛ زیرا خداوند از کارهای نیک ما آگاه است و شکرگزار هم هست.

از این آیه می آموزیم:

۱. اگر افراد نادان، مراکز حق، همچون مساجد و معابد را به خرافات آلوده کردند، نباید از آن مراکز دست کشید؛ بلکه باید با حضور خود در آن مکان ها، آن ها را پاک سازی کرد و راه درستِ عبادت را زنده ساخت.

۲. مکان هایی که نشانهٔ ظهور رحمت و قدرت و اعجاز الهی هستند، باید همچون صفا و مروه، مورد احترام و توجه باشند تا خاطرهٔ پاکان و تلاش های آنان در فکر و دل مردم زنده بماند.

۱۴۰– کتمان حقیقت؛ دریافت لعنت

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَـٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّـهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ (۱۵۹)

کسانی که دلایل روشن و هدایتی را که نازل کرده و آن را برای مردم در کتاب [آسمانی آن ها] بیان نموده ایم، کتمان می کنند، خداوند آن ها را لعنت می کند و همهٔ لعنت کنندگان نیز آنان را لعنت می کنند.

این آیه دربارهٔ دانشمندان یهود و نصاراست که نشانه های ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را کتمان می کردند با آنکه در کتاب هایشان این نشانه ها آمده بود. آنان زحمات آن پیامبران الهی: را در رسیدن به هدایت و سعادت بر باد می دادند. اگر افراد نادان حق را کتمان کنند، عواقب و کیفر کمتری دارد؛ اما ارتکاب چنین کاری ازسوی دانایان امت، بزرگ ترین ظلم در حق مردم و پیامبران: و خداوند است و لعن دائمی را برای آن ها به دنبال دارد. این آیه به روشنی می فهماند که در کنار اظهار دوستی با پاکان، باید نفرت و بیزاری خود را از ناپاکان، با لعن و نفرین بیان کرد؛ به خصوص از آنان که

اسباب گمراهی انسان ها می شوند. البته خداوند در آیهٔ بعد، گروهی از آنان را استثنا فرموده است.

از این آیه می آموزیم:

کتمان حقیقت از گناهانی است که حتی وجدان شخص کتمان کننده نیز او را لعن و سرزنش می کند؛ زیرا خداوند روحیهٔ حقیقت طلبی و حق جویی را در فطرت همهٔ انسان ها قرار داده است.

۱۴۱- پذیرش توبه؛ نشانهٔ رحمت الهی

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولَـٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّ حِيمُ (۱۶۰)

مگر آن ها که توبه کرده و [اعمال بد خود را با اعمال نیک] جبران کردند و [آنچه را کتمان کرده بودند] آشکار ساختند که من [لطف خود را] به آنان بازمی گردانم؛ زیرا من توبه پذیر مهربانم.

در مکتب اسلام، بن بست وجود ندارد؛ بلکه خداوند همواره، روزنهٔ امید و راه بازگشت را به روی انسان ها باز گذاشته است تا گنهکارترین انسان نیز از رحمت او مأیوس نشود. البته روشن است که توبهٔ هر گناه متناسب با همان گناه است تا فرد بتواند در حد امکان، آثار آن را جبران کند؛ لذا توبهٔ کتمان حقیقت، بیان حقایق برای مردم است تا در گمراهی نمانند و به حق برسند.

از این آیه می آموزیم:

خداوند از سویی، امکان توبه و بازگشت را برای خطاکاران فراهم کرده و ازسوی دیگر، پذیرش توبه را وعده داده و خود را توبه پذیر معرفی فرموده است.

۱۴۲- کفر؛ بستر دوری از رحمت الهی

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُ وا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَ-ٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّ-هِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۶۱)

کسانی که کافر شدند و درحالِ کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و مردم، همگی، بر آن ها خواهد بود.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُ ونَ (۱۶۲)

[آنان برای] همیشه در آن [لعنت و دوری از رحمت پروردگار] باقی می مانند. نه از عذابِ آن ها کاسته می شود و نه به آن ها مهلت داده می شود.

در آیهٔ قبل بیان شد که اگر کتمان کنندگان حقیقت، حقایق را برای مردم بیان کنند، مشمول لطف خداوند می شوند. این آیه دوباره تهدید می کند که اگر کفار چنین نکنند، باز همان لعنت خدا و فرشتگان و مردم، گریبان آنان را خواهد گرفت؛ زیرا توبه تا قبل از فرارسیدن مرگ مؤثر است و با آمدن علائم مرگ، دیگر فایده ای ندارد. فرعون نیز در آستانهٔ غرق شدن توبه کرد؛ اما این توبه سودی برایش نداشت.

از دعاهای انبیا: و اولیای خدا آن بوده است که لحظهٔ مرگ، مسلمان بمیرند؛ زیرا مُردن درحال کفر، دردی است که دوایی ندارد. دوری از رحمت الهی، کیفری است که هم در دنیا و هم در آخرت، گریبان گیر کتمان کنندگان حقیقت می شود. همهٔ وجدان های بشری نیز نفرت و انزجار خود را از این کار شوم ابراز می کنند. ازآنجاکه کیفرهای الهی براساس عدل و حکمت است، نه براساس ظلم و انتقام، برای آن کس که آگاهانه حقیقت را بپوشاند، تخفیف یا مهلتی وجود ندارد؛ زیرا اثر سوء کار او نه کاسته می شود و نه به تأخیر می افتد.

از این آیات می آموزیم:

عاقبت و پایان کار مهم است؛ یعنی اینکه انسان کافر بمیرد یا مسلمان. البته این عاقبت نیز محصول عمل خود ما درطول عمر است.

۱۴۳- مطالعهٔ کتاب طبیعت

وَإِلَـٰهُكُمْ إِلَـٰهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَـٰنُ الرَّحِيمُ (۱۶۳)

و معبود شما خدای یگانه است. جز او معبودی نیست. بخشندهٔ مهربان است.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّـهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۶۴)

در آفرینش آسمان ها و زمین و آمدوشد شب و روز و کِشتی هایی که در دریا در حرکت اند تا [با جابه جاکردن مسافر و کالا] به مردم سود برسانند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین مرده را زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده است و [همچنین] در تغییر مسیر بادها و ابرهایی که میان آسمان و زمین تحت فرمان اند، برای مردمی که می اندیشند، نشانه هایی گویاست.

بهترین دلیل بر یگانگی خداوند، هماهنگی میان عناصر طبیعت از ابر و باد و باران و خاک است که زمینه را برای ایجاد حیات و رشد و نمو انواع موجودات فراهم ساخته است. این نظام هماهنگ ازسویی، نشانهٔ یگانگی خالقِ جهان و ازسوی دیگر، دلیل علم و قدرتِ بی انتهای اوست. جهان همچون شعر بلند زیبایی است که ابیاتِ بسیار دارد؛ اما همه بر یک وزن و قافیه اند و درمجموع، حکایت از آن می کنند که شاعری باذوق آن ها را سروده است. این آیه به شش نمونه از آثار عظمت خداوند در خلقت اشاره می کند که به صورت اجمال، آن ها را بیان می کنیم:

- اوّل، اصل آفرینش آسمان ها و زمین است. زمینی که ما در آن زندگی می کنیم، با همهٔ بزرگی اش، تنها یک سیّاره از منظومهٔ شمسی است که این منظومه، یکی از هزاران منظومهٔ کهکشانِ راه شیری است.

– دوم، گردش زمین به دور خورشید است که موجب پیدایش شب و روز و چهار فصل مختلف در یک سال می شود.

– سوم، کشتی هایی که بار و مسافر را حمل می کننـد و با آنکه بسـیار بزرگ و سـنگین هسـتند، نه تنها در آب فرونمی روند، بلکه با وزش باد، مسیرهای طولانی را می پیمایند.

– چهارم، بارانی که خداوند از آسمان فرومی فرستد و موجب حیات دوبارهٔ زمین و پیدایش انواع گیاهان و حیوانات می شود؛ آبی پاک و تصفیه شده که موجب طراوت هوا و فضاست.

– پنجم، وزش بادهـا که نه تنهـا موجب حرکت کشتی هـا، بلکه وسـیلهٔ گرده افشـانیِ گیاهـان، حرکت ابرها، جابه جایی هوای گرم و سرد و جایگزینی هوای سالم به جای هوای آلودهٔ شهرها می شود.

– شـشم، ابرهایی که حجم سنگینی از آب را بر دوش می کِشند؛ اما در برابر جاذبه، میان آسمان و زمین معلق اند و به صورت رایگان، میلیاردها بُشکه آب را از نقطه ای به نقطهٔ دیگر انتقال می دهند.

روشن است که از این آثار، کسانی به قـدرت خداوند و یگانگیِ او پی می برند که در این نشانه ها، اندیشه کنند و از کنار آن ها، بدون فکر و تأمل نگذرند.

از این آیات می آموزیم:

شناختِ طبیعت از راه های خداشناسی است؛ زیرا طبیعت محلّ تجلی علم و قدرت و حکمت خداوند است.

۱۴۴– عشق به خدا؛ نشانهٔ ایمان

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ (۱۶۵)

ص: ۱۷۲

و بعضی از مردم کسانی هستند که معبودهایی غیراز خداوند برای خود برمی گزینند و آن ها را همچون خدا دوست دارند. اما آنان که ایمان دارند، محبتشان به خدا [از محبت مشرکان به معبودهایشان] شدیدتر است و آن ها که [با پرستش بت، به خود] ستم کردند، هنگامی که عذاب خدا را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام نیروها، تنها به دست خداست و خداوند، سخت کیفر است.

همهٔ آثار وجود در آسمان و زمین و دریا، اعم از حیوان و گیاه و جماد، بر یگانگی خداوند گواهی می دهند؛ اما آن که در این نشانه ها اندیشه نکند، فقط اسباب ظاهری را می بیند و به جای خدا، آن ها را پرستش می کند. چنین فردی گاهی برای ستارگان، قدرت تأثیر در زندگی خود قائل می شود و ستارهٔ بختِ خود را می پرستد؛ گاهی برای حیوانات، قداستی خاص قائل می شود و حیوانی همچون گاو را مقدس و محترم می شمرد و به آن عشق می ورزد؛ گاهی هم با دست خود، بتی از چوب یا سنگ می تراشد و در برابر آن خضوع و خشوع کرده و عشق خود را به پای او نثار می کند؛ گاهی هم برای بعضی انسان ها، نقشی همچون خدا، در آفرینش و گردش این هستی قائل می شود که حاضر است خود را به پای او قربانی کند. همهٔ این عشق ها به جای حبّ خداوند در دل ها جای گرفته و موجب پرستش و کرنش در برابر آن معبودان پوشالی شده است؛ درحالی که لازمهٔ ایمان به خدا آن است که همهٔ محبتِ انسان برای خدا و در راه خدا باشد. این محبت براساس معرفت و شناخت حاصل می شود؛ نه آنکه همچون محبت مشرکان به معبودها، براساس جهل و خرافه و تقلید و هوس باشد. آن ها هم که سراغ غیرخدا رفته اند، اگر قیامت را می دیدند، می فهمیدند که تمام قدرت ها به دست خداست و آن ها بی دلیل، برای کسب عزّت و قدرت به سراغ غیر او رفته اند.

از این آیه می آموزیم:

۱. هرچه و هرکس که محبت او جای محبتِ خدا را در دل بگیرد، نشانهٔ شرک و دوری از خداست.

ص: ۱۷۳

۲. نشانهٔ ایمان، عشق و محبت شدید به خداوند است که در عمل به دستورهای او ظهور می یابد.

۱۴۵– بی وفاییِ در قیامت

إِذْ تَبَرَّ أَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَ أَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ (۱۶۶)

در آن هنگام که عذاب را مشاهده کنند و پیوند میانشان بُریده [و دستشان از همه چیز قطع] شود، پیشوایان [کفر] از پیروان خود بیزاری می جویند.

این آیه هشداری می دهد که ای انسان، به هوش باش و ببین رهبرت کیست؟ از که پیروی می کنی و محبت چه کسی را به دل داری؟ باید به کسی عشق بورزیم که ما را برای خودش نخواهد تا در دنیا به آرزوها و هوس هایش برسد که این افراد در قیامت، از ما اظهار بیزاری و تنفر می کنند. لذا باید در انتخاب پیشوا و رهبر دقت کنیم؛ زیرا سرنوشت ما تا قیامت به او گره خورده است و در آن روز، هرکس همراه محبوب و پیشوایش محشور خواهد شد.

از این آیه می آموزیم:

۱. در قیامت، عشق های دروغین که براساس خیال و هوس بنا شده است، به کینه و نفرت تبدیل می شود.

۲. رهبرانِ غیرالهی و طاغوت ها در روز قیامت، نه تنها قدرتی ندارند، بلکه به قدری بی وفایند که از پیروان خود نیز برائت می جویند.

۱۴۶– حسرت در قیامت

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّ ةً فَنَتَبَرَّ أَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّ ءُوا مِنَّا كَذَٰلِكَ يُرِ يهِمُ اللَّـهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَ اتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِ جِينَ مِنَ النَّارِ (۱۶۷)

و [در آن هنگام] پیروان می گویند: «ای کاش، بار دیگر [به دنیا] برمی گشتیم تا از این پیشوایان [گمراه] بیزاری جوییم؛ همان گونه که آن ها [امروز] از ما بیزاری

جستند.» بدین سان، خداوند اعمال آن ها را که مایهٔ حسرت آن هاست، به آن ها نشان می دهد و هرگز از آتش دوزخ، بیرون نخواهند آمد.

در آیـهٔ قبـل فرمود: وقتی مجرمـان کیفر خـدا را می بیننـد، پیشوایـان از پیروان خود برائت می جوینـد؛ زیرا محبتی که براساس هوس و آرزو باشـد، در قیـامت به کینه و نفرت تبـدیل می شود. این آیه نیز می فرمایـد: دوزخیـان از خـدا می خواهنـد به دنیا بازگردند و از رهبران خود بیزاری و دوری جویند؛ زیرا از کارهای خود، جز حسـرت و پشیمانی، بهره ای به دست نیاورده اند؛ ولی چه سود که نه از حسـرت و انـدوه کـاری برآیـد و نه راهی برای بازگشت وجود دارد! این آیه در برابر کسانی که به جبر اعتقـاد دارنـد، بیـانگر اختیـار داشـتن انسـان در دنیـاست؛ زیرا پشـیمانی و حسـرت در قیامت نشانـهٔ آن است که برای مثال، می توانستم کاری دیگر بکنم؛ ولی راه نادرست را با ارادهٔ خود اختیار کردم.

۱۴۷- بندگیِ شکم؛ پیروی شیطان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْ ضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ(۱۶۸)

ای مردم، از نعمت هـای حلال و پـاکیزه ای بخوریـد که در زمین است و از گام های [وسوسه انگیز] شـیطان پیروی نکنیـد. به راستی که او دشمن آشکار شماست.

خوردن و آشامیـدن از کارهـای غریزی و نیاز به غـذا از نیازهای اساسـی همـهٔ انسان هاست؛ اما در این کار نیز مثل بسـیاری از کارهـای دیگر، افراط و تفریط هایی صورت گرفته است. برخی بـدون پـذیرش هیـچ قانون و معیاری می خواهنـد هرچه را که هوس می کنند، بخورند و بیاشامند و کاری به این ندارند که ازنظر عقل و شرع، مجاز است یا غیرمجاز؛ از راه مشروع به دست آمـده است یا از راه نامشـروع. اینان فقط به دنبال پرکردن شـکم و برآوردن هوس خود هسـتند. درمقابل، عـده ای بـدون هیچ دلیل قانع کننده ای، حتی از

خوردن آنچه عقل و شرع جایز می شمرد، خودداری می کنند و به گمان خود، با هوای نفسشان مبارزه می کنند.

اسلام که دینی جامع است، برای خوردنی ها و آشامیدنی ها نیز قوانینی دارد: آنچه برای بدن مفید و لازم بوده است را حلال و آنچه موجب ضرر به جسم یا روح انسان شود را حرام کرده است. این آیه می فرماید: آنچه در زمین است را خداوند برای شما آفریده؛ پس چیزی را بخورید که حلال و پاکیزه و موافق طبع شماست. همچنین، بی دلیل، چیزی را حلال یا حرام نکنید که این برنامهٔ شیطان برای گمراهیِ شماست؛ همان طورکه آدم و حوا را فریب داد تا از درخت ممنوعه بخورند. براین اساس، هم خوردنِ چیزهای حرام، مانند شراب، کار شیطان است و هم نخوردن چیزهای حلال که معمولاً این کار براساس عقاید باطل و خرافه صورت می گیرد؛ برای مثال، امروزه، هندوها از خوردن گوشت گاو دوری می کنند.

از این آیه می آموزیم:

انسان حیوان نیست که بندهٔ شکم باشد؛ بلکه باید در چارچوب احکام الهی، نیازهای غذایی خود را از آنچه حلال و طیّب است، برآورده سازد.

۱۴۸- فرامین شیطان

إِنَّمَا يَأْمُرُ كُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّـهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۱۶۹)

[شیطان] شما را فقط به بدی و زشتی فرمان می دهد و اینکه آنچه نمی دانید را به خدا نسبت دهید.

آیهٔ قبل فرمود: شیطان دشمن شماست. این آیه هم می فرماید: نشانهٔ دشمنیِ شیطان آن است که همواره شما را به بدی و زشتی دعوت می کند که نتیجه ای جز شقاوت و بدبختی به دنبال ندارد. البته شیطان بر ما سلطه ندارد که بتواند از ما سلب اختیار کند؛ بلکه مراد از فرمانِ او به گناه، همان

وسوسه های اوست که هر مقدار ایمان انسان ضعیف تر باشد، در او مؤثرتر است. شیطان هم انسان را دعوت به گناه می کند و هم راه توجیه آن را نشان می دهد. از راه های توجیه و زمینه ساز گناه افترابستن بر خداست؛ یعنی انسان کار خلافی براساس جهل و خرافه انجام دهد و سپس، برای توجیه کار خود، آن را به خدا نسبت دهد.

از این آیه می آموزیم:

هرکس که انسان را به بدی و زشتی و گناه دعوت کند، شیطان است؛ گرچه به شکل انسان باشد.

۱۴۹- پیروی از نیاکان در چارچوب علم و عقل

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّـهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ (۱۷۰)

و هنگامی که به آن ها [مشرکان] گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید»، می گویند: «بلکه ما از آنچه پدرانِ خود را بر آن یافتیم، پیروی می کنیم.» آیا حتی اگر پدران آن ها چیزی را درک نمی کردند و به هدایت نمی رسیدند [باز هم باید از آن ها پیروی کنند]؟!

حفظ فرهنگ و آداب و رسوم نیاکان ارزش است؛ اما درجایی که آن فرهنگ بر مبنای عقل و اندیشه یا وحی الهی باشد؛ نه پیروی از رسومِ خرافی پیشینیان به سبب تعصب های قومی. از راه های نفوذ شیطان در انسان، تقلید کورکورانه از پدران است؛ یعنی انسان به جای عمل به دستورهای الهی، بدون چون وچرا، به سنّت های نادرست گذشتگان عمل کند؛ با آنکه خود می فهمد این کار نادرست است و دین نیز او را از انجام دادن این کار نهی می کند.

از این آیه می آموزیم:

پیروی از آداب و رسوم و سُنت های نیاکان درصورتی ارزش دارد که براساس علم و عقل باشد؛ وگرنه انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر، جز ارتجاع و سقوط، چیزی را به دنبال نخواهد داشت.

۱۵۰- چشم و گوش یا عقل و اندیشه

وَمَثَلُ الَّذِینَ کَفَرُ وا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بِمَا لَا یَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لَا یَعْقِلُونَ (۱۷۱)

و مَثَل [تو در دعوت] کافران چنان است که کسی حیوانی را بانگ زند که جز صدایی و آوایی نمی شنود. اینان کر و گنگ و کورند و ازاین روست که نمی اندیشند.

آیهٔ قبل فرمود: کافران عقاید خرافی نیاکانشان را کورکورانه تقلید می کنند؛ با آنکه پدرانشان این عقاید را نه براساس اندیشه و نه براساس وحی الهی دریافته بودند. این آیه می فرماید: کافران خودشان هم فکر و اندیشه ای نمی کنند تا حقیقت را دریابند؛ بلکه چشم و گوش خود را در برابر حق بسته اند تا چیزی نبینند و نشنوند؛ درست مانند گوسفندانی که هرچه چوپان آن ها را از خطر می ترساند، از کلام او، جز داد و فریاد چیزی نمی فهمند. آن ها همچون حیوانات، چشم و گوش و زبان دارند؛ اما تعقّل و اندیشه نمی کنند؛ لذا خودشان حقیقت را درنمی یابند و سراغ سُنّت های نادرست نیاکانشان می روند و آنچه را آن ها گفته اند، بی کم وکاست می پذیرند و عمل می کنند.

از این آیه می آموزیم:

ارزش انسان به عقل و اندیشهٔ اوست؛ و الا حیوانات نیز این چشم و زبان و گوش را دارند.

۱۵۱- عمل صالح؛ میوهٔ باغ دنیا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَ زَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُ وا لِلَّ-هِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (١٧٢)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از نعمت های پاکیزه ای بخورید که به شما روزی داده ایم و شکر خدا را به جا آورید؛ اگر فقط او را می پرستید.

جهان به منزلهٔ باغ است و پاکان و صالحان، گل و گیاه این باغ. نعمت های خداوند نیز همچون آبی است که باغبان برای رشد گل هایش، در جوی جاری می سازد؛ اما چه باید کرد که علف های هرزه هم از آن بهره می گیرند! خداوند به مؤمنان سفارش می کند از نعمت های او بهره بگیرند و بی دلیل، چیزی را بر خود حرام نکنند؛ زیرا این نعمت ها در اصل برای آنان آفریده شده است. البته روزی های الهی برای شکم چرانی و لذت جویی نیست؛ زیرا عمل صالح میوهٔ باغ الهی است؛ پس باید نعمت ها را در بهترین راه مصرف کرد که این شکر واقعی است.

از این آیه می آموزیم:

اسلام به موضوع غذا توجه کرده است و بارها، دربارهٔ غذاهای حلال و حرام سفارش کرده و هشدار داده است.

۱۵۲- خوردن با نام خدا

إِنَّمَا حَرَّ مَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ بِهِ لِغَيْرِ اللَّ-هِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّ-هَ غَفُورٌ رَ حِيمٌ (١٧٣)

خداوند فقط [خوردن گوشت] مُردار و خون و گوشت خوك و آنچه [هنگام ذبح] نام غیرخدا بر آن برده شده را حرام کرده است؛ [ولی] آن کس که [به خوردن این ها] ناچار شود، درصورتی که زیاده طلبی نکند و از حدّ احتیاج نگذراند، گناهی بر او نیست. همانا خداوند بخشنده و مهربان است.

روش قرآن معمولاً- این است که هرگاه بنا دارد انسان را از کاری منع کند، ابتدا راه های حلال و مجاز آن را بیان می کند و سپس، حرام ها را مطرح

می سازد. به دنبال آیهٔ قبل که بهره گیری از خوردنی های مُباح و پاک را سفارش کرد، این آیه می فرماید: همه چیز برای شما حلال است و خداوند فقط برخی چیزها را آن هم به دلیل ضررهایی که برای جسم و روح شما دارد، بر شما حرام کرده است. برای مثال، تحریمِ خون و مُردار و گوشتِ خوک به دلیل پلیدیِ ظاهریِ آن هاست؛ اما تحریم حیوان هایی که بت پرستان در برابر بت ها قربانی می کردند یا به نام بت ها سر می بریدند، به علت داشتن پلیدی باطنی، یعنی شرک است.

ازآنجاکه اسلام دین جامع و درعین حال، آسان است، در هیچ مسئله ای بن بست ندارد. اسلام هر تکلیفی برای انسان مقرر کرده، هنگام اضطرار آن را برداشته و این نشانهٔ لطف و مهربانی خداوند است؛ پس نباید از قانون اضطرار سوء استفاده کنیم.

از این آیه می آموزیم:

توجه به خدا، نه تنها هنگام دعا و عبادت، بلکه هنگام خوردن غذا و خوراک نیز مدنظر اسلام بوده است؛ لذا خوردنِ گوشتِ حیوانی که با نام خدا ذبح نشده، جایز نیست.

۱۵۳- درآمد حرام؛ آتش سوزان

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَـٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۴)

کسانی که آیات کتاب آسمانی را که خداوند نازل کرده است، کتمان می کنند و آن را به بهای کمی می فروشند، جز آتش در درونشان فرونمی برند و خداوند روز قیامت با آن ها سخن نمی گوید و پاکشان نمی کند و برای آن ها، عذاب دردناکی است.

آیهٔ قبل بعضی از خوردنی های حرام مثل گوشت خوک و مردار را بیان کرد. این آیه اصلی کلی را دراین باره مطرح می سازد. آن اصل این است: «اگر

انسـان مـالی را از راه گنـاه و حرام به دست آورد، هرچه را بـا آن مـال تهیه و مصـرف کنـد، گرچه از خوراکی های حلال هم باشد، مانند آن است که آتش بخورد و برای خود، درد و رنج بخرد.»

ازاین دست مـال هـای حرام، حق السّـکوت است که در مقابـل کتمان حقیقت گرفته می شود؛ همان طورکه برخی دانشـمندانِ یهود و نصاری چنین کردند. آنان با آنکه نشانه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را در تورات و انجیل دیده بودند و او را می شـناختند، وقتی اقرار به رسـالتِ او را به قیمت ازدست دادنِ مـال و مقـام خود دیدنـد، حقیقت را کتمـان و بلکه انکار کردنـد. خداونـد در بیان کیفر این گروه می فرمایـد: آن ها که حاضـر نشدنـد کلام الهی را در دنیا به گوش مردم برسانند، در قیامت، از شنیدن کلام محبت آمیز الهی محروم خواهند شد.

از این آیه می آموزیم:

۱. پولی که از راه حرام به دست آید، اگر حلال ترین غذا با آن تهیه شود، همچون آتشی است که به شکم وارد شود.

۲. در دنیا، خداونـد با پیامبرانی همچون موسـی علیه السـلام مسـتقیم سـخن گفته است؛ اما در قیامت، همـهٔ پاکان کلیم اللّه می شوند.

۱۵۴- دین فروشی و حق ستیزی

أُولَـٰئِکَ الَّذِینَ اشْتَرَ وُا الضَّلَالَهَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَ هِ فَمَا أَصْبَرَ هُمْ عَلَى النَّارِ (۱۷۵)

آن ها کسانی هسـتند که گمراهی را به بهای ازدست دادن هـدایت و عذاب را به جای آمرزش خریدند. پس به راستی، چقدر در برابر عذاب خداوند تحمّل دارند!

ذَٰلِکَ بِأَنَّ اللَّـهَ نَزَّلَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فِی الْکِتَابِ لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ (۱۷۶)

ص: ۱۸۱

آن [عذاب] به دلیل آن است که خداوند کتاب [آسمانی]را به حقّ نازل کرده است و البتّه کسانی که در کتاب [خدا، با کتمان و تحریف] اختلاف [ایجاد] کردند، همواره در ستیزه ای عمیق هستند.

این دو آیه نتیجهٔ کتمان حقیقت را بیان می کند که این کار از گناهان ویژهٔ دانشمندانِ فاسد است و نتیجه اش، ازدست دادن نور هدایت و سقوط در ورطهٔ ضلالت و گمراهی است. علم به تنهایی موجب سعادت نمی شود؛ بلکه حتی ممکن است موجب گمراهی هم شود؛ همان طورکه دانشمندانِ فاسد نه فقط خود هدایت نمی یابند؛ بلکه مایهٔ انحراف بسیاری از مردم درطول تاریخ می شوند.

طبیعی است کیفر چنین دانشمندانی فقط مربوط به گمراهیِ شخصِ آن ها نیست؛ بلکه چون سبب گمراهی بسیاری شده اند، باید کیفر همهٔ آن انحرافات را بچشند. چه سخت است چنان کیفری!

این آیه منشأ کتمان را ستیزه جویی با حق می شمرد که افرادی با آنکه حق را می دانند و می شناسند، حاضر به پذیرش آن نبوده اند؛ بلکه در مقام مقابله با آن برمی آیند؛ لذا از راه های گوناگون، اسباب اختلافِ مردم و شک و شبهه در حق را فراهم می سازند.

از این آیات می آموزیم:

۱. دین فروشی گرچه به قیمت به دست آوردن همهٔ اموال دنیا باشد، باز هم خسارت است.

۲. ایمان نیاوردن بعضی از مردم به دلیل ندانستن یا نشناختن حق نیست؛ بلکه بسیاری از مردم حق ستیزند. اگر هم حق را بفهمند، حاضر به قبول آن نیستند.

۱۵۵– هماهنگی گفتار و رفتار با عقیده و پندار

ص: ۱۸۲

لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكَمْ قِبَلَ الْمَشْرِ قِ وَالْمَغْرِ بِ وَلَ-ٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّ-هِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَهِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْ بَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِی الرِّ قَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاهَ وَآتَى الزَّكَاهَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِ ينَ فِی الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّ اءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَ-ٰئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَ-ٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (۱۷۷)

نیکی [تنها] این نیست که [هنگام نماز] روی خود را به سوی مشرق یا مغرب بگردانید؛ بلکه نیکوکار کسی است که به خدا و روز قیامت و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورد و مال [خود] را با همهٔ علاقه ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان و سائلان و [در راه آزادی] بردگان بدهد و نماز را برپای دارد و زکات را بپردازد و [نیز] آنان که چون پیمان می بندند، به عهد خود وفا می کنند و آنان که در [برابر] سختی ها، محرومیت ها، بیماری ها و در میدان جنگ، استقامت می ورزند، این ها کسانی هستند که راست گفتند [و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است] و اینان همان پرهیزکاران اند.

این آیه که از آیاتِ بسیار جامع قرآن است، مهم ترین اصلِ نیکی ها را ازنظر اعتقادی و عملی و اخلاقی در اسلام بیان کرده است. در تأکید این مطلب، از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل است که فرمودند: «هرکس به این آیه عمل کند، ایمانش کامل است.» در آیات مربوط به تغییر قبله گفتیم یهودیان جنجال های بسیاری بر سر این موضوع به راه انداختند و آن را مسئلهٔ مهمی جلوه دادند. این آیه در پاسخی دیگر به آن ها می فرماید: گمان نکنید دین خدا فقط در موضوع قبله خلاصه شده است که همهٔ فکر خود را صرف آن کنید؛ بلکه ادیان الهی از سه بخش اساسی تشکیل یافته و نیکوکار واقعی کسی است که به همهٔ بخش های دین توجه کامل داشته باشد. یک بخشِ دین مربوط به اعتقادات است که انسان باید به خدا، قیامت، کتب آسمانی و پیامبران، ایمان قلبی داشته باشد. روشن است که چنین ایمانی باید در

عمل، به صورتِ انجام دادن وظایف عبادی، همچون نماز و رسیدگی به محرومان و نیازمندان در قالب انفاق و زکات ظهور یابد که بخش دیگر دین است.

براین اساس، فقط برقراری ارتباط با خدا و خلق خدا کافی نیست؛ بلکه حفظِ این ارتباط به شیوه ای درست و پایدار، نیازمند رعایت اصول اخلاقی، همچون صبر، بردباری، وفا و پایبندی به همهٔ پیمان های الهی و انسانی است. این آیه کسی را مؤمنِ نیکوکار می داند که هم انفاق واجب خود، یعنی زکات را بپردازد و هم انفاقِ غیرِواجب را. برخلافِ بعضی از مردم که وقتی به مستمندی کمک می کنند، دیگر، حقوقِ واجب خود را نمی پردازند؛ برخی دیگر هم با پرداختِ زکات واجب، به محرومان بی اعتنا می شوند.

از این آیه می آموزیم:

۱. ایمان به خدا بدون کمک به محرومان و درماندگان و احترام به حقوق مردم کارساز نیست.

۲. گذشتن از مال در راه خدا، از نشانه های صداقت در ایمان است.

۳. لازمهٔ ایمان، صبر و بردباری در برابر فقر و درد و حوادث جنگ است؛ وگرنه ایمان داشتن فقط هنگامِ رفاه و آسایش و امنیت، نشانهٔ استواری در ایمان نیست.

۱۵۶– عفو و عدالت؛ رمز حیات جامعه

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۷۸)

ص: ۱۸۴

ای کسانی که ایمان آورده اید، [قانون] قصاص دربارهٔ کشتگان بر شما [چنین] مقرّر شده است: آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده و زن در برابر زن؛ پس اگر کسی ازسوی برادر [دینی] خود [که صاحب خون و ولی مقتول است] موردعفو قرار گیرد [یا قصاص او به خون بها تبدیل شود] باید شیوه ای پسندیده پیش گیرد و به نیکی، [دیه را به ولیِ مقتول] بپردازد. این حکم تخفیف و رحمتی است از ناحیهٔ پروردگارتان. پس کسی که بعد از این، [از حکم خدا] تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۷۹)

ای صاحبان خرد! قصاص برای شما، مایهٔ حیات [و امنیت] است. باشد که شما تقوا پیشه کنید.

اسلام دین جامعی است که نه تنها برای انسان ها از بُعد فردی، بلکه برای همهٔ مسائل اجتماعی آن ها، احکام و قوانین خاصی را وضع کرده است تا جامعهٔ بشری از امنیت و نظم لازم برخوردار باشد. قتل از اتفاقاتی است که در هر اجتماعی، گاه و بیگاه اتفاق می افتد. اسلام برای پیشگیری از وقوع قتل و همچنین تکرار آن که موجب ناامنی مردم می شود، قانونِ قصاص را وضع کرده است.

مطابق این قانون، درصورتی که قتل عمدی باشد، قاتل محکوم به قتل می شود تا خون مظلوم هدر نرود و دیگران نیز به خود، جرئت تجاوز به جان مردم را ندهند. البته در قصاص، باید عدالت مراعات شود و براساس قاعدهٔ تساوی میان قاتل و مقتول، مرد در برابر مرد و زن در برابر زن، محکوم به قصاص می شود. اما اگر قاتل و مقتول از یک جنس نبودند، مابه التفاوتِ دیهٔ آن ها را باید پرداخت کنند تا خسارت مالی جبران شود.

اهمیت این قانون وقتی روشن می شود که بدانیم در میان اعراب جاهلی، هرگاه یک نفر از قبیلهٔ آن ها کشته می شد، حاضر بودند به خاطر یک نفر، قبیلهٔ قاتل را به خاک و خون بکِشند و جنگ های طولانی راه بیندازند. اما

اسلام که براساس اعتدال و عدالت بنا نهاده شده است، ازیک سو، قتل بیش از یک نفر را به خاطر یک مقتول اجازه نداده و ازسوی دیگر، این حق را برای صاحبان خون قائل شده که اگر خواستند، با گرفتن دیه یا بدون آن از قصاصِ قاتل درگذرند.

البته اگر صاحبان خون خواستند دیه بگیرند، نباید از انصاف بگذرند و بدهکار را عاجز کنند؛ همان طورکه قاتل نیز نباید در پرداختِ دیه، مسامحه و کوتاهی کند؛ بلکه هر دو باید راه پسندیده و نیک را در پیش گیرند و بدانند هرگونه تعدّی از قوانین الهی، مجازات سختی را در قیامت به دنبال خواهد داشت. متأسفانه بعضی از کسانی که خود را صاحب فکر و اندیشه می دانند، بدون توجه به آثار قانون قصاص، این اِشکال را مطرح کرده اند که مگر با کشتنِ قاتل، مقتول زنده می شود؟ علاوه بر آنکه شما با انجام دادن قصاص، انسان دیگری را می کُشید و خود مرتکب قتل دیگری می شوید.

قرآن در مقام پاسخ به این اشکال که امروزه نیز در زیر نقاب حقوق بشر مطرح می شود، به نکته ای اساسی اشاره کرده است و می فرماید: حیاتِ جوامع بشری بدون تحقق عدالت و امنیت امکان پذیر نیست و برای تأمین این دو، قصاصِ قاتل لازم است؛ همان گونه که برای حفظ سلامتِ یک فرد، قطعِ عضو فاسد او ضروری است. اصولاً قصاص پیش از آنکه انتقامی شخصی باشد، تأمین کنندهٔ امنیت جامعه است. واقعاً امروزه آمار جرم و جنایت در کدام کشورها بیشتر است؟ در کشورهایی که قانون قصاص حتی به صورت ناقص در آن ها اجرا می شود یا در کشورهایی که قصاص را قانون آدم کُشی و خود را مدافع حقوق بشر می دانند؟

از این آیات می آموزیم:

اسلام نه قصاص را یگانه راه می داند و نه عفو را بهترین راه می شمرد؛ بلکه مجازات قاتل را قصاص می داند؛ ولی راه عفو یا گرفتن خون بها را نیز می پذیرد.

ص: ۱۸۶

۱۵۷- توجه به خویشان هنگام وصیت

کُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَ كَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَ بِينَ بِالْمَعْرُ وفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۱۸۰)

بر شـما مقرّر شده است که وقتی [نشانه های] مرگ یکی از شما فرارسد، اگر مالی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیّت کند. این کار حقّ و شایستهٔ پرهیزکاران است.

هریک از ما انسان ها روزی به دنیا آمـده ایم و روزی از این دنیا خواهیم رفت. روزی که آمـدیم، دستِ خالی آمدیم و روزی هم که برویم، دستِ خـالی خواهیم رفت. پول و خانه و... را بایـد بگـذاریم و برویم. براساس قوانین اسـلام، هرکس از دنیا می رود، اموالش را میان فرزندان و همسـرش یا دیگر وارثان تقسـیم می کنند و این کار نیاز به وصیت ندارد؛ اما هرکس حق دارد برای یـک سوم اموالش وصـیت کنـد که در چه راهی مصـرف شود. آیه هم دراین بـاره می فرمایـد: پرهیزکـاران که اموالشان حلال و مایـهٔ خیر و برکت است، بایـد هنگام مرگ، به فکر پـدر و مادر و نزدیکان نیازمند باشـند و برای آن ها وصـیت کنند؛ زیرا همسر و فرزندان به طور طبیعی، سهم خود را از ارث می برند.

البته این نکته مهم است که وصیت باید عقل پسند باشد؛ نه آنکه انسان براساس مهر و محبت های بیجا یا ازرویِ کینه و انتقام، به کسـی چیزی ببخشد یا کسـی را محروم کند. بعضـی از مردم گمان می کنند وصیت کردن موجب مرگ زودرس می شود؛ درحالی که وصـیت نوعی دوراندیشی برای جبرانِ کمبودهاست که باعث می شود پس از مرگ نیز برای انسان پاداش و ثواب نوشته شود.

از این آیه می آموزیم:

پدر و مادر حق بزرگی به گردن انسان دارند و برای قدرشناسی از آنان، باید بخشی از اموال را برای آنان وصیت کنیم.

۱۵۸- رعایت امانت در وصیت

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّ-هَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۸۱)

پس هرکس که آن [وصیّت را] بعد از شنیدن تغییر دهد، گناهش تنها بر همان کسانی است که آن را تغییر می دهند. همانا خداوند شنوا و داناست.

گاهی فرزندان یا نزدیکان با آنکه وصیت را شنیده و مفاد آن را می دانند، به دلایلی، وصیت را تغییر می دهند؛ مثلاً کسی وصیت کرده که به فلان فقیر مقداری پول بدهند، اما فرزندانش به جای آنکه پول را به آن فقیر بدهند، به دیگری می دهند. قرآن می فرماید: در این مواقع، وصیت کننده به پاداش خودش می رسد و آن کسی هم که پول را گرفته، تقصیری ندارد؛ زیرا خبر نداشته است. در اینجا، فقط تغییردهندهٔ وصیت که ازروی علم، آن را تغییر داده، گناه کرده است؛ زیرا مالکیت پس از مرگ نیز محترم است و کسی حق تصرفِ بی جا در اموالِ میّت را ندارد؛ گرچه فرزندش باشد.

از این آیه می آموزیم:

عمل بر طبق وصیّت لازم است و هرگونه تغییر در آن، خیانتی است که خداوند از آن آگاه و بر کیفر آن تواناست.

۱۵۹- وصیت در مدار عدالت

فَمَنْ خَافَ مِنْ مُوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّ-هَ غَفُورٌ رَ حِيمٌ (۱۸۲)

پس کسی که از انحراف وصیّت کننده [و تمایل یک جانبهٔ او به بعضی از وارثان] یا از گناه او [به اینکه به کار خلافی وصیّت کند] بترسد و میان آن ها را اصلاح دهد، گناهی بر او نیست [و مشمول قانون مجازات تبدیل وصیّت نمی شود.] همانا خداوند آمرزنده و مهربان است.

آیهٔ قبل فرمود: هرکس وصیت را آگاهانه تغییر دهد، مرتکب گناه شده است. این آیه می فرماید: گاهی وصیت کننده به ناحق وصیت می کند که موجب ایجاد فتنه ای در خانواده می شود یا اینکه به مقداری بیش از یک سوم اموالش وصیت می کند که اجازهٔ این کار را ندارد یا به کاری سفارش می کند که آن کار گناه است. در تمام این ها، می توان وصیت را به گونه ای که صلاح باشد، تغییر داد و میان کسانی را که بهره ای از آن می برند، اصلاح کرد.

از این آیه می آموزیم:

در اسلام بن بست وجود ندارد و هرگاه موضوع مهم تری پیش بیاید، باید آن را مراعات کرد. احترام به وصیّت افراد مهم است؛ اما پیشگیری از بروز فتنه مهم تر از آن است.

۱۶۰- روزه؛ رمز پارسایی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱۸۳)

ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما مقرّر شد؛ همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بودند، مقرّر شده بود. باشد که پرهیزکار شوید.

یکی از دستورهای خداوند، روزه گرفتن است که اختصاص به اسلام ندارد و در ادیان پیشین نیز بوده است. روزه ویژگی هایی دارد که بدین قرار است: اول، روزه عبادتی ناپیداست. اگر نماز و حج را مردم می بینند، به عکس، روزه دیدنی نیست و امکانِ تظاهر و ریا در آن کمتر است. دوم، روزه ارادهٔ انسان را تقویت می کند. کسی که یک ماه، روزانه آب و نان و همسر خود را کنار گذاشت، می تواند در برابر اموال و ناموس دیگران نیز خود را کنترل کند. سوم، روزه عواطف انسانی و دینی را تحریک و تقویت می کند. کسی که یک

ماه مزهٔ گرسنگی را چشید، رنج گرسنگان را احساس و درک می کند و در فکر آنان فرومی رود. چهارم، روزه زمینه ساز ترک گناه است. گفتنی است بیشترِ گناهان از شکم یا شهوت سرچشمه می گیرند و روزه با کنترل این دو منشأ، سبب کاهش فساد و افزایش تقوا می شود. البته ترک آب و غذا، روزهٔ مردم عادی است. پاکان و بزرگان، علاوه بر اجتناب از خوردن و آشامیدن، از ارتکاب گناهان نیز اجتناب می کنند.

از این آیه می آموزیم:

۱. از نشانه های ایمان، روزه گرفتن است که روحیهٔ پرهیزکاری را در انسان ایجاد و تقویت می کند.

۲. انجام دادن دستورهای خداوند به نفع خود ماست؛ نه آنکه خداوند نیازی به نمازخواندن یا روزه گرفتن ما داشته باشد.

۱۶۱- تکلیف به میزان توان

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۴)

روزهای محدودی [روزه بر شما مقرّر شده است]؛ ولی هرکس از شما بیمار یا مسافر باشد، پس [به همان] تعداد از روزهای دیگر [را روزه بگیرد] و بر کسانی که طاقت روزه ندارند [همچون بیماران مزمن و پیران]، لازم است با اطعام مستمندی کفاره دهند و هرکس به میل خود، بیشتر نیکی کند [و بیش از مقدار واجب طعام بدهد]، برای او بهتر است؛ ولی اگر [آثار روزه را] بدانید، [می فهمید که] روزه گرفتن برایتان بهتر است [و هرگز به روزه خواری معذوران غبطه نمی خورید.)

دستورهای خداوند سخت و طاقت فرسا نیست؛ بلکه هرکس به مقدار قدرت و توانش، موظف به انجام دادن آن است. اگر کسی در ماه رمضان، در سفر یا

بیمار باشد، به جای آن، باید در ماه های دیگر روزه بگیرد و اگر اصولاً قدرت روزه گرفتن را ندارد، چه در رمضان و چه در غیر آن، باید به جای تحمّلِ گرسنگی روزه، به یاد گرسنگان باشد و درعوض هر یک روز، یک فقیر را سیر کند. البته روشن است که اگر کسی برای کفارهٔ روزه، بیش از یک نفر را غذا دهد، بهتر است. به هرحال، اگر کسی ارزش و آثار روزهٔ رمضان را بداند، هیچ گاه آرزو نمی کند که ای کاش، من هم از روزه گرفتن معاف بودم و به جای آن، گرسنه ای را سیر می کردم!

از این آیه می آموزیم:

اسلام دینی جامع است و برای هریک از افراد، متناسب با وضعیت آنان، قانونِ مناسب را وضع کرده است؛ مانند اینکه حکم روزهٔ مسافر و بیمار و سالمند، متفاوت از دیگران است.

۱۶۲- رمضان؛ ماه نزول قرآن

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَیِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْیَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِیضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَیَّامٍ أُخَرَ یُرِیدُ اللَّهُ بِكُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۸۵)

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است. [کتابی که] هدایت کنندهٔ مردم با دلایل روشنِ هدایت و وسیلهٔ تشخیص حقّ از باطل است. پس هرکس از شما که این ماه را دریابد، باید روزه بگیرد و آن کس که بیمار یا در سفر باشد، روزهای دیگری را به همان تعداد روزه بگیرد. خداوند برای شما آسانی می خواهد، نه دشواری. [این قضای روزه] برای آن است که شمارهٔ مقرّر روزها را تکمیل کنید و خدا را به دلیل اینکه شما را هدایت کرده است، به بزرگی یاد کنید. باشد که شکر گزارید.

آیاتِ قبل، اصل وجوب روزه و برخی احکام آن را بیان کرد. این آیه زمان آن را که ماه رمضان است، مشخص می کند. البته ماه رمضان قبل از آنکه ماه روزه باشد، ماهِ نزول قرآن است و اصولاً ارزش و شرافتِ رمضان به نزول قرآن است که در شب قدرِ این ماه نازل شده است. در میان ماه ها، تنها نام «رمضان» در قرآن آمده که به معنای «سوزاندن» است. گویا در این ماه، گناهِ روزه داران سوزانده می شود. اسلام دینی آسان و بنای آن بر سهولت و سخت نگرفتن است؛ لذا کسانی که روزه گرفتن در رمضان برایشان سخت و ناممکن باشد، اجازه دارند در دیگر روزهای سال، سی روز به طور ناپیوسته روزه بگیرند و اگر هم از اصل روزه گرفتن معاف اند، به جای آن کفاره بدهند؛ همان گونه که درخصوص نماز، اگر انسان عذری برای وضوگرفتن داشته باشد، اجازه دارد تیمم کند و اگر ایستادن در نماز برایش مشکل باشد، می تواند نشسته یا حتی خوابیده نماز بخواند. پس انسان باید خدا را شکرگزار باشد که در انجام تکالیف، بیش از قدرت انسان از او نمی خواهد و بر او سخت نمی گیرد.

از این آیه می آموزیم:

در ماه های رمضان، با روزه گرفتن روح خود را از گناه شست وشو دهیم و زمینۀ نفوذ قرآن را در دل های خود فراهم آوریم.

۱۶۳– خدا؛ شنوای دعا

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِی عَنِّی فَإِنِّی قَرِ یبٌ أُجِیبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیبُوا لِی وَلْیُؤْمِنُوا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْ شُدُونَ (۱۸۶)

و هرگاه بندگانم از تو دربارۀ من بپرسند، [بگو:] به راستی من نزدیکم. دعای نیایشگر را آنگاه که مرا می خواند، پاسخ می گویم. آن ها نیز باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان آورند. باشد که راه یابند و به رشد برسند.

ص: ۱۹۲

شخصی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: «خدا به ما نزدیک است که آهسته با او مناجات کنیم یا دور است که او را با صدای بلند بخوانیم؟» این آیه نازل شد: «خدا به بندگانش نزدیک است. نزدیک تر از آنچه تصور کنید.» در آیهٔ ۱۶ سوره ق نیز می فرماید: «نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيد»؛ (ما از رگِ گردن به انسان نزدیک تریم.) گفتنی است دعا زمان و مکان خاصی ندارد و انسان هرگاه که بخواهد و در هر حال که باشد، می تواند خدا را بخواند؛ اما ازآنجاکه رمضان ماه دعا و توبه است، آیهٔ دعا در میان آیاتِ روزه و رمضان قرار گرفته است. در این آیهٔ کوتاه، خداوند هفت مرتبه به ذاتِ پاک خودش و هفت بار به بندگانش اشاره کرده است تا نهایت پیوستگی و ارتباط انسان را با خدا مجسم سازد.

از این آیه می آموزیم:

خداوند دعا و ندای ما را می شنود و نیازهای ما را برآورده می سازد؛ پس ما نیز تنها او را بخوانیم و تنها گوش به فرمان او باشیم که سعادت و رشد ما در گرو ایمان به اوست.

۱۶۴- انعطاف پذیریِ قوانین دین

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرَبُوهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ (۱۸۷)

در شب های ماه رمضان، آمیزش با همسران برای شما حلال شد. آن ها لباس اند برای شما و شما لباسی برای آنان هستید. خداوند از اینکه شما به خود خیانت می کردید [و آمیزش را که حرام بود، انجام می دادید] آگاه بود. پس شما را بخشید و از شما درگذشت. اکنون [از این به بعد می توانید] با آن ها هم بستر شوید

و آنچه را خداوند برای شما مقرّر کرده، طلب کنید و بخورید و بیاشامید تا رشتهٔ سپید صبح از رشتهٔ سیاه [شب] برای شما آشکار شود. آنگاه روزه را تا شب کامل کنید. البته در ایامی که در مساجد معتکف شده اید، حق آمیزش با همسران را ندارید. این ها مرزهای الهی است؛ پس [به آن ها نزدیک نشوید] خداوند این چنین نشانه های خود را برای مردم آشکار می سازد؛ شاید پرهیزکار شوند.

در تفاسیر آمده است که در آغاز، آمیزش با همسران درطول ماه رمضان، چه شب و چه روز، مطلقاً حرام بود؛ همان طورکه خوردن و آشامیدن پس از خواب شب مجاز نبود؛ اما مسلمانان تخلف های متعددی کردند که نشان داد طاقت و تحمل چنین حکمی را ندارند. خداوند به آن ها تخفیف داد و هم بستری در شب های ماه رمضان را مجاز شمرد؛ همان گونه که خوردن سحری پیش از اذان صبح را اجازه داد و تخلف هایی را که پیش از این صورت گرفته بود، بخشید. البته در ادامهٔ آیه می فرماید: در ایام اعتکافِ در مساجد که حداقل سه روز است، حق ندارید شب ها به منزل بیایید و آمیزش داشته باشید و مراقب باشید که به احکام الهی که همانند مرزهای خداست، نزدیک نشوید و حریم دستورهای خدا را حفظ کنید؛ زیرا نزدیک شدن به مرز گاهی موجب می شود انسان از مرز بگذرد و گرفتار گناه شود.

در میان احکام روزه در این آیه، تشبیهی زیبا دربارهٔ زن و مرد آمده است که می فرماید: همسر همچون لباس انسان است که هم او را حفظ می کند و هم مایهٔ زینت است. اگر لباس عیوب انسان را می پوشاند، همسران باید عیوب یکدیگر را بپوشانند و یکدیگر را از انحرافات حفظ کنند. براین اساس، همان گونه که نداشتن لباس مایهٔ رسوایی است، نداشتن همسر نیز بستر بسیاری از انحرافات و رسوایی هاست.

از این آیه می آموزیم:

۱. آسان گیری در احکام، از ویژگی های دین اسلام و تکلیف به مقدار توان است.

۲. اسلام به نیازهای طبیعی و غریزی توجه کرده و حتی در ماه رمضان، فرصتی برای ارضاء این نیازها قرار داده است.

۳. تقوا و پروا از خدا، فلسفهٔ اصلی فرامین دین است تا انسان پیشگیری کند و به گناه نزدیک نشود.

۱۶۵- رشوه برای خوردن مال مردم

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۸۸)

و اموال یکدیگر را به ناحقّ نخورید و [به عنوان رشوه] آن را به حاکمان و قاضیان ندهید تا از اموال مردم به گناه بخورید؛ درحالی که خودتان [حقیقت را] می دانید.

این آیه به اصلی کلی اشاره می کند که در آیهٔ ۲۹ سوره نساء نیز آمده است. تمام فعالیت های اقتصادی با هر عنوانی، اعم از خرید و فروش یا تولید و توزیع، باید از راه مشروع باشد؛ وگرنه تصرف در مال دیگران است و خداوند اجازهٔ چنین تصرفی را به بندگانش نداده است. هر فعالیت اقتصادی که هدف معقول و صحیحی داشته باشد و در چارچوب قوانین و مقررات دینی قرار گیرد، فعالیت مشروع محسوب می شود و غیر آن، هرچه باشد، نامشروع است. امروزه، درآمد از راه ربا، به عنوان فعالیتی مشروع نزد عقلاـ محسوب می شود و تقریباً تمام بانک ها براین اساس پایه گذاری شده اند؛ اما اسلام آن را حرام کرده و کسب درآمد از این راه را نوعی اعلام جنگ با خدا شمرده است.

ادامهٔ آیه به یکی از مصادیق کسب مال حرام اشاره کرده است و می فرماید: برخی افراد با دادن رشوه به قاضی، درصدد تصرف اموال مردم به ناحق هستند؛ با آنکه خودشان می دانند این مال حقِ آن ها نیست. در این مواقع،

حکم قاضی به نفع این افراد، مجوزی برای مالکیت و تصرف آن ها در آن اموال نمی شود؛ زیرا این حکم از راه ناروا صادر شده است.

از این آیه می آموزیم:

۱. اسلام مالکیت مردم را محترم شمرده و خوردن مال مردم با هر عنوانی را گناه و معصیت شمرده است.

۲. کسی که می داند حق با او نیست، حق تصرف در اموال را ندارد؛ گرچه قاضی حق را به او بدهد و اموال را در اختیارش بگذارد.

۱۶۶– تقویم طبیعی

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (۱۸۹)

از تو دربارهٔ هلال ماه نو سؤال می کنند. بگو: «آن ها نشان دهندهٔ اوقات برای مردم و فرارسیدن موسم حج است.» اینکه از پشت دیوار وارد خانه ها شوید، کار نیکی نیست؛ بلکه نیکوکاری آن است که پرهیزکاری پیشه کنید و از راه در به خانه ها وارد شوید و از خدا پروا کنید تا رستگار شوید.

قرآن پرسش های متعدد و متنوعی را که مردم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می پرسیدند، در آیات مختلف نقل کرده است که این نشان دهندهٔ ارتباط نزدیک و صمیمی مسلمانان با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بوده است. ظهور هلال ماه نو از زمان آفرینش خورشید و زمین و ماه وجود داشته است و مردم همواره آن را می دیده اند؛ اما بااین حال، مردم دربارهٔ حکمت این پدیدهٔ طبیعی از رسول خدا سؤال می کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به آن ها پاسخ می دهند: «این یک تقویم طبیعی است که مردم به واسطهٔ آن اوقات خود را تشخیص می دهند؛ همان طورکه تشخیص آغاز و پایان رمضان و زمان فرارسیدن موسم حج از طریق هلال ماه به دست می آید.»

ادامهٔ آیه یکی از خرافات مشرکان را در مراسم حج بیان می کند؛ بدین صورت که آنان براساس عقیده ای نادرست، پس از احرام بستن در شهر مکه، به جای آنکه ازطریق در به خانه ها وارد شوند، از پشت دیوار وارد می شدند. این کار خرافی بهانه ای شد که قرآن به عنوان اصلی کلی بفرماید: هر کاری را از راهش وارد شوید که این کار به رستگاری نزدیک تر است.

از این آیه می آموزیم:

۱. زمین و آسمان از نظم دقیق و حساب شده ای برخوردارند که می توان برای تشخیص اوقات، از آن ها استفاده کرد. شرط انصاف نیست که کارهای ما انسان ها بدون نظم و بی حساب باشد.

۲. تقوا، انزوا و گوشه گیری نیست؛ بلکه حرکت درست در جامعه و واردشدن در کارها از راه معقول و مشروع است.

۳. راه رسیدن به سعادت و درستکاری، رعایت تقوا در انجام دستورهای الهی است.

۱۶۷– جهاد با متجاوزان

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّـهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰)

و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید؛ ولی از حد تجاوز نکنید که خداوند تجاوزکاران را دوست ندارد.

دفاع از خود در برابر دشمن، از حقوق اولیهٔ بشر است؛ اما قرآن ضمن تأکید بر مقابله با هرگونه تجاوز می فرماید: قبل از دعوت دشمن به اسلام، دس–ت به اسلحه نبرید و شروع کنندهٔ جنگ نباشید. در جنگ نیز متعرض کودکان و زنان و سالمندانی نشوید که با شما در جنگ نیستند؛ همچنین، عواطف انسانی را حتی در جنگ مراعات کنید.

از این آیه می آموزیم:

۱. جهاد باید در راه خدا و برای خدا باشد؛ نه برای کشورگشایی یا براساس اختلافات قومی و نژادی.

۲. حتی در جنگ نیز رعایت عدالت لازم است و نباید از حدود الهی تجاوز کرد.

۱۶۸- مقابله به مثل در برابر دشمنان

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ (۱۹۱)

و آنان را [که با شما می جنگند و از هیچ جنایتی روی گردان نیستند] هرجا یافتید، بکُشید و از [مکّه] همان جایی که شما را بیرون کردند، آن ها را بیرون کنید و [بدانید که] فتنه انگیزی از کشتار بدتر است و نزد مسجدالحرام با آن ها جنگ نکنید، مگر آنکه آن ها در آنجا با شما بجنگند؛ پس اگر با شما پیکار کردند، آن ها را به قتل برسانید. چنین است جزای کافران.

فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۲)

و اگر [از جنگ و فتنه] دست کشیدند، همانا خداوند آمرزنده و مهربان است.

این آیات به مسلمانان دستور می دهد که با مشرکان مکه مقابله به مثل، یعنی تلافی به همان صورت کنند؛ زیرا آن ها مسلمانان را از شهر و دیارخودشان آواره می کردند و آن ها را تحت چنان شکنجه و آزاری قرار می دادند که به تعبیر قرآن، از کشتن بدتر بوده است. البته خداوند برای حفظ حرمت مسجدالحرام، اجازهٔ جنگ را در آنجا نمی دهد، مگر آنکه مشرکان، خود، جنگ را در آن مکان شریف آغاز کنند که دراین صورت، دفاع کردن از خود در هر نقطه ای لازم است.

از این آیات می آموزیم:

۱. با آن ها که از هر فرصتی، برای ضربه زدن به اسلام و مسلمانان استفاده می کنند، مقابله و برخورد کنید و اجازه ندهید علیه شما توطئه و فتنه گری کنند.

۲. خانهٔ خدا محترم است؛ اما احترام خون مسلمانان بیشتر و رعایت آن لازم تر است.

۳. مقابله به مثل از اصول مهم اسلام درخصوص دشمنان دین است.

۱۶۹– جهاد برای ایجاد امنیت

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّـهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ (۱۹۳)

و با آن ها بجنگید تا فتنه و آشوبی باقی نماند و دین، تنها از آنِ خدا شود. پس اگر [از روش نادرست خود] دست برداشتند، [مزاحم آن ها نشوید؛ زیرا] تعدّی جز بر ستمکاران روا نیست.

هدف از جنگ و جهاد در اسلام، کشورگشایی و سلطه گری یا به دست آوردن غنایم جنگی نیست؛ بلکه به عکس، غرض، برچیده شدن بساط ظلم و تجاوز و نفی زمینه های کفر و شرک و خرافه است تا امکان تحقق عدالت اجتماعی و هدایت مردم به سوی دین خدا فراهم شود. بنابراین، جهاد با کسانی اسلامی است که درصدد مبارزهٔ عملی با دین و اذیت و آزار مسلمانان برآیند؛ اما درصورتی که از این کارها دست بکِشند، جنگی ازسوی مسلمانان آغاز نخواهد شد؛ زیرا برخوردِ نظامی تنها در برابر ستمکاران و متجاوزان است؛ نه آنکه به کسی به صرف داشتن عقیده ای غیراز اسلام، تجاوز کنند.

از این آیه می آموزیم:

۱. برای استقرار دین خدا در زمین، باید با حاکمانِ ظالم که عقاید باطل را ترویج می کنند، مبارزه و جهاد کرد.

۲. راه بازگشت و توبه بر هیچ کس و در هیچ وضعیتی بسته نیست. حتی دشمنِ کافر هم اگر در وسط جنگ، تغییر عقیده و عمل دهد، خداوند او را عفو می کند.

۱۷۰- عدالت با دشمن

الشَّهْرُ الْحَرَ امُ بِالشَّهْرِ الْحَرَ امِ وَالْحُرُ مَاتُ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّـهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّـهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۹۴)

ماه حرام در برابر ماه حرام و [اگر دشمنان احترام آن را شکستند و با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید؛ زیرا] تمام حرمت ها[ی شکسته شده قابل) قصاص است و هرکس به شما حمله کرد، مانند آن تجاوز، بر او حمله کنید و از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید [و زیاده روی نکنید] و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است.

در چهار ماه از سال، جنگ حرام است که عبارت اند از: رجب، ذی قعده، ذی حجه و محرّم. مشرکان می خواستند از این فرصت سوء استفاده کنند و با حمله به مسلمانان در این ماه های حرام، آنان را غافل گیر کنند. آن ها گمان می کردند مسلمانان اجازه ندارند در این ماه ها، به مقابله برخیزند؛ غافل از آنکه حرمتِ خون مسلمان بیش از حرمتِ این ماه هاست و هرکس حرمت ها را بشکند، باید با او مقابله به مثل کرد و حکم قصاص را جاری ساخت.

از این آیه می آموزیم:

۱. دشمن همواره در کمین است؛ پس نباید اجازه دهیم از فرصت ها سوءاستفاده کند.

۲. قراردادها و پیمان های اجتماعی تاوقتی محترم است که طرف دیگر به آن پایبند باشد؛ نه آنکه قصد سوءاستفاده از آن را داشته باشد.

۳. حتّی در مواجهه با دشمن، باید عدل و انصاف را رعایت کنیم و از حدّ تجاوز نکنیم.

۱۷۱- خطر بخل و ثروت اندوزی

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّ-هِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّ-هَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۹۵)

و در راه خدا انفاق کنید [و با ترک انفاق] خویش را به دست خود، به هلاکت نیفکنید و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

آیات قبل دستور جهاد و مقابله به مثل را می داد؛ اما روشن است که جنگ بدون پشتوانهٔ مالی و تأمین نیازهای رزمندگان در جبهه و خانواده های آنان امکان پذیر نیست و اگر مسلمانان حاضر نشوند در راه خدا از مال و جان خود بگذرند، دچار شکست می شوند و خود را به هلاکت می اندازند. البته در هنگام صلح و آرامش نیز اگر ثروتمندان به فکر محرومان جامعه نباشند و به وظیفهٔ خمس و زکات و انفاق توجهی نکنند، طبیعی است که اختلاف طبقاتی رشد می کند و زمینه های ناامنی و بی عدالتی در جامعه ایجاد می شود. لذا انفاق و احسان به دیگران که موجب تعدیل ثروت می شود، درواقع، حافظ ثروت و سرمایه است. علی بن ابی طالب علیه السلام نیز می فرمایند: «اموال خویش را با دادن زکات حفظ کنید.»

از این آیه می آموزیم:

۱. هرگاه بخل و ثروت اندوزی حاکم شود، حیات و عزت جامعه در معرض هلاکت قرار می گیرد.

۲. هر کاری که به فرد یا جامعهٔ انسانی ضرر بزند و به نوعی مایهٔ هلاکت شود، حرام است.

ص: ۲۰۱

۱۷۲- تکلیف متناسب با توان

وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَ هَ لِلَّ-هِ فَإِنْ أُحْصِ رْ تُمْ فَمَاستَيْسَ رَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُ ءُوسَ كُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحِلَّهُ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِ يضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِنْ رَ أْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَ هِ إِلَى الْحَجِّ فَمَاستَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِ يَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَ بْعَةٍ إِذَا رَ جَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَ ةٌ كَامِلَةٌ ذَٰلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِ رِ ي الْمَسْجِدِ الْحَرَ امِ وَاتَّقُوا اللَّ-هَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّ-هَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۱۹۶)

و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید و اگر بازداشته شدید [و موانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری اجازه نداد که پس از احرام بستن، حج را کامل کنید، بر شماست] قربانی کردن آنچه فراهم است [از شتر یا گاو یا گوسفند که به قربانگاه مکه یا مِنا بفرستید] و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به قربانگاه برسد [و در آنجا ذبح شود] و اگر کسی از شما بیمار بود یا ناراحتی در سر داشت [و ناچار بود سر خود را زودتر بتراشد]، باید به عوض آن، روزه بگیرد یا صدقه بدهد یا گوسفندی را ذبح کند و چون [از بیماری یا دشمن] در امان شدید، پس هرکس به دنبال عمرهٔ تمتّع، حج را آغاز کرده و آنچه را از قربانی که میسّر است [ذبح کند] و هرکس که قربانی نیافت، سه روز در ایام حج و هفت روز به هنگامی که بازگشت، روزه بدارد. این، دَه روزِ کامل است. [البته] این [حج تمتّع] برای کسی است که خاندانش ساکن [مکه و] مسجدالحرام نباشند و از [مخالفت فرمان] خدا پروا کنید و بدانید که خداوند سخت کیفر است.

بنیان گذار حج، حضرت ابراهیم بوده و از زمان او، این مراسم متداول شده است. اسلام نیز این مراسم را امضا کرد و بر هر مسلمان واجب است درصورت استطاعت، یک بار درطول عمر خود به حج برود؛ اما عمره که به معنای زیارت است، تنها بر کسی واجب می شود که وارد مکه شود. عمره اعمالی مختصر، از جمله طواف خانهٔ خدا و نماز دارد. به دنبال فرمان انجام حج و عمره، ازآنجاکه ممکن است افرادی درطول این سفر عبادی دچار مشکل شوند، این آیه برخی احکام آنان را بیان می کند تا روشن شود تکالیف

ص: ۲۰۲

خداوند در حدّ وسع و توان انسان است و خداوند فوق طاقت بشر چیزی از او نخواسته است و نمی خواهد.

از این آیه می آموزیم:

اسلام بن بست ندارد و مطابق با موقعیت های مختلف، احکام متناسب با آن را بیان می کند. کسی که از ادامهٔ اعمال حج معذور است، می تواند به جای آن روزه بگیرد یا صدقه دهد یا با ذبح گوسفندی، فقرا را سیر کند.

۱۷۳- اوج وحدت در عبادت حج

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ (۱۹۷)

حج [در] ماه های معیّنی است؛ پس هرکه در این ماه ها فریضهٔ حج را ادا می کند، [بداند که] آمیزش جنسی و گناه و جدال در حج روا نیست و آنچه از کارهای خیر انجام دهید، خدا می داند و زادوتوشه تهیه کنید که البته بهترین زادوتوشه، تقواست. ای خردمندان، فقط از من پروا کنید.

مراسم حج در هر سال، فقط یک بار، آن هم در زمان مشخصی انجام می شود. کسی که به حج می رود، باید از همان ابتدا، پاکی و پرهیزکاری را زادوتوشهٔ این سفر معنوی قرار دهد و به دنبال انجام دادن کارهای نیک و دوری از گناه و ستیز باشد.

از این آیه می آموزیم:

مکه پایگاهِ امنیت و وحدت و عبادت است. پس در ایام حج، باید این محیط از هرگونه نزاع و کشمکش یا ارتکاب گناه یا بهره گیری از لذت های جنسی دور باشد تا زمینهٔ خداجویی فراهم شود.

۱۷۴- امتیازطلبی ممنوع

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الضَّالِّينَ (۱۹۸)

گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان [از راه تجارت در ایام حج] بهره گیرید. پس وقتی از عرفات کوچ کردید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید و او را یاد کنید، به پاس آن که شما را هدایت کرد و به قطع، شما پیش از این، از گمراهان بودید.

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۹۹)

سپس، از همان جا که مردم کوچ می کنند، [به سوی سرزمین مِنا] کوچ کنید و از خداوند آمرزش بخواهید که خداوند آمرزندهٔ مهربان است.

در آیات قبل، انجام دادن برخی کارها که امنیت و وحدت مسلمانان را در حج به خطر می انداخت، ممنوع شد. این آیه برخلاف عقاید عربِ جاهلی که هرگونه معامله را در ایام حج گناه می شمرد، انجام کارهای اقتصادی و معاملات را که لازمهٔ برگزاری این مراسم و شکوه و عظمت آن است، جایز و بلکه لازم می داند. آنگاه یکی دیگر از احکام حج را که حرکت از عرفات به سوی مشعر است، مطرح کرده و می فرماید: اولاً در این مسیر به یاد خدا باشید که چگونه شما را از گمراهی ها نجات داد و به سوی حق هدایت کرد؛ ثانیاً به صورت دسته جمعی و همراه مردم حرکت کنید و هیچ گونه امتیازی برای خود قائل نشوید.

از این آیات می آموزیم:

۱. اسلام دینی جامع است و در کنار اعمال عبادی، مانند حج، به زندگی مادی و کسب معاش مردم توجه کرده است.

۲. در سفر، از نعمت های مادی بهره ببریم؛ اما از یاد خدا غافل نشویم.

۳. در حج، عناوین و امتیازات افراد کنار زده می شود و همه باید همانند یکدیگر و همراه باهم، این مراسم را به پایان برند.

۱۷۵- اعتدال میان دنیا و آخرت

ص: ۲۰۴

فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاذْكُرُ وا اللَّ–هَ كَذِكْرِ كُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرً ا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَ بَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَ ةِ مِنْ خَلَاقٍ (۲۰۰)

پس وقتی مناسک [حج] خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید؛ همان گونه که پدران خویش را یاد می کنید؛ بلکه بیشتر و بهتر از آن. پس بعضی از مردم کسانی هستند که می گویند: «خداوندا، به ما در دنیا عطا کن.» آنان در آخرت بهره ای ندارند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَ بَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَ ةِ حَسَنَةً وقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۲۰۱)

و بعضی مردم می گویند: «پروردگارا، در این دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگهدار.»

أُولَ–ٰئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّ–هُ سَرِ يعُ الْحِسَابِ (۲۰۲)

آنان از آنچه به دست آورده اند، بهره و نصیبی دارند و خداوند به سرعت، به حساب هرکس رسیدگی می کند.

در تاریخ آمده است که اعرابِ قبل از اسلام پس از برگزاری مراسم حج، در محلی جمع می شدند و هرکس افتخارات قوم و قبیله و پدران و نیاکان خود را مطرح و به آن ها افتخار می کرد. قرآن می فرماید: به جای تفاخر به نیاکان، خدا را یاد کنید. نعمت های گذشتهٔ او را سپاس گویید و آیندهٔ خود را نیز از او بخواهید. آنگاه قرآن در ادامه می فرماید که مردم دو گروه اند: گروهی در آن مکان مقدس، فقط به فکر دنیا و نیازهای دنیوی خود هستند و از خدا، غیر از این چیزی نمی خواهند. طبیعی است که این گروه در قیامت که انسان به همه چیز نیازمند است، دستشان خالی است. در مقابل، گروه دوم هم دنیا را که ابزار رسیدن به تکامل است، از خدا می خواهند و هم قیامت را که عاقبت کار انسان است.

از این آیات می آموزیم:

۱. درخصوص دعا و یاد خدا، سطحی نگر و نزدیک بین نباشیم. فقط جلوی پای خود و این چندروزهٔ دنیا را نبینیم.

ص: ۲۰۵

۲. اسلام دین اعتدال و میانه روی است و دنیا و آخرت را در کنار هم مطرح کرده است تا کسی گمان نکند فرد مسلمان به فکر رشد و رفاه مادی خود و جامعه اش نیست.

۳. از خداوند، خیر و صلاح و سعادت خود را بخواهیم، نه فقط خواسته های جزئی و فردی را؛ زیرا ما از آینده و مصلحت خود آگاه نیستیم.

۱۷۶- لطف خدا به پارسایان

وَاذْکُرُ وا اللَّ-هَ فِی أَیَّامٍ مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِی یَوْمَیْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقَیٰ وَاتَّقُوا اللَّ-هَ وَاعْلَمُوا أَنَّکُمْ إِلَیْهِ تُحْشَرُ ونَ (۲۰۳)

و خدا را در روزهای معیّنی یاد کنید. پس هرکس شتاب کند [و اعمال مِنا را] در دو روز [انجام دهد]، گناهی بر او نیست و هرکه تأخیر کند [و اعمال را در سه روز انجام دهد نیز] گناهی بر او نیست. [البته این اختیار] برای کسی است که [از محرّمات احرام] پرهیز کرده باشد. از خدا پروا کنید و بدانید در پیشگاه او محشور خواهید شد.

آیات قبل می فرمود: به جای تفاخر به نیاکان در مراسم حج، خدا را یاد کنید. به دنبال آن در این آیه، خداوند زمان یادکردن را نیز مشخص می کند. مراسم عید قربان در دهم ذی حجه برگزار می شود و پس ازآن، در روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم نیز که به ایام تَشریق معروف است، حاجیان در سرزمین مِنا به سر می برند. این آیه می فرماید: به جای ذکر افتخارات قومی و قبیلگی، در این روزها، ذکر خدا بگویید. در روایات نیز آمده است که در این روزها، پس از خواندن نمازهای واجب، این ذکر تکرار شود: «اللّٰه اکبر، اللّٰه اکبر،

لااله الّا اللَّه واللَّه اکبر وللَّه الحمد، اللَّه اکبر علی ما هَدانا، اللَّه اکبر علی ما رَزَقَنا مِنْ بَهیمَهِ الاَنْعام.»

از این آیه می آموزیم:

اگر انسان اهل تقوا و پرهیزکاری باشد، خداوند بر او آسان می گیرد و کارهای او را اگرچه کم باشد، می پذیرد و نقص و ضعف کارهای او را می پوشاند.

۱۷۷- تبلیغات جذاب دشمنان

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ قَوْلُهُ فِی الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَیُشْهِدُ اللَّ-هَ عَلَیٰ مَا فِی قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ (۲۰۴)

و گفتار بعضی مردم دربارهٔ زندگی دنیا، باعث تعجب تو می شود. [در ظاهر، اظهار محبت شدید می کند] و بر آنچه در دل [پنهان] کرده است، خداوند را گواه می گیرد [درحالی که] او سرسخت ترین دشمنان است.

افرادِ سست ایمان و منافق که به دنیا دل بسته اند، همواره سخنان زیبا و دل نشینی دربارهٔ دنیا و زندگانی در آن می گویند تا مؤمنان از سخن آن ها به شگفتی درآیند و به آنان جلب شوند. قرآن خطر این افراد را گوشزد می کند و می فرماید: به این افراد اعتماد نکنید. آنان در دل، ایمانی ندارند و حتی با مؤمنان دشمن اند؛ ولی دشمنی خود را مخفی می کنند.

از این آیه می آموزیم:

فریب ظواهر زیبا و سخنان شیوا و تبلیغاتِ جذاب را نخوریم؛ بلکه ببینیم گوینده چه هدفی از این کارها دارد: آیا کلام او دنیاگرایی را در ما تقویت می کند یا ما را به خدا متوجه می کند؟

۱۷۸- مدعیان اصلاح

ص: ۲۰۷

وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِی الْأَرْ ضِ لِیُفْسِدَ فِیهَا وَیُهْلِکَ الْحَرْ ثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّ-هُ لَا یُحِبُّ الْفَسَادَ (۲۰۵)

و چون از تو روی گرداند [یا به قدرت و حکومت رسد]، برای فساد در زمین می کوشد و کشت و زرع و نسل انسان را نابود می کند و خداوند، فساد و تبهکاری را دوست ندارد.

همان کسانی که سخنان زیبا می گفتند و وعده می دادند که اگر ما قدرت داشتیم، رفاه و امنیت را در جامعه گسترش می دادیم، وقتی به حکومت برسند، برای رسیدن به دنیای خود، زندگی مردم را تباه می کنند. هم اقتصاد جامعه را نابود می کنند و هم نسل جوان را به انحراف می کشانند. قرآن در آیات دیگر می فرماید: هرگاه صالحان حکومت را به دست گیرند، در فکر اصلاحِ دین و دنیای مردم هستند. هم نماز، یعنی داشتن رابطه با خدا را در جامعه تقویت می کنند و هم زکات، یعنی داشتن رابطه با مردم و محرومان را گسترش می دهند.

از این آیه می آموزیم:

در مواجهه با دیگران، فقط به سخن آن ها توجه نکنیم؛ بلکه ببینیم عملکرد آن ها چگونه است: آیا به صلاح جامعه کار می کنند یا موجب گسترش فساد در جامعه می شوند؟

۱۷۹– جان فشانی در راه خدا

وَإِذَا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّ-هَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ (۲۰۶)

و هنگامی که به او گفته شود: «از خدا پروا کن»، غرور و نخوت او را به گناه می کشاند. پس آتش دوزخ برای او کافی است و چه بدجایگاهی است!

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِ ی نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْ ضَاتِ اللَّ-هِ وَاللَّ-هُ رَ ءُوفٌ بِالْعِبَادِ (۲۰۷)

ص: ۲۰۸

و از میان مردم، کسی است که برای کسب خشنودی خدا، جان خود را [با خدا] معامله می کند و خداوند با بندگان، مهربان است.

به دنبال آیات قبل دربارهٔ ستم و فسادِ منافقانِ فریب کار، آیهٔ ۲۰۶ به غرور و نخوت آن ها اشاره می کند و می فرماید: اگر هم کسی آن ها را موعظه کند و از کارهای زشت بازدارد، نه تنها به نصیحت او گوش نمی کنند، بلکه بر لجاجت و خلاف کاری خود می افزایند و حاضرند هر عملی را انجام دهند. در مقابلِ این انسان های مغرور و دنیاپرست، انسان هایی پاک و جان باخته اند که مطیع محض خداوند هستند و در راه کسب رضای او، جان خویش را نثار می کنند.

در تفاسیر آمده است وقتی مشرکان مکه تصمیم گرفتند شبانه به خانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمله برند و آن حضرت را بکُشند، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ازطریق وحی، از نقشهٔ آن ها باخبر شدند و تصمیم گرفتند از مکه خارج شوند؛ اما برای آنکه دشمنان متوجه جای خالی ایشان نشوند، علی بن ابی طالب علیه السلام در بستر ایشان خوابید و خود را فدایی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم کرد. لذا آیهٔ ۲۰۷ نازل شد و آن شب تاریخی «لَیلَهُ الْمَبیت» نام گرفت.

از این آیات می آموزیم:

۱. غرور، نخوت، تعصب و لجاجت در برابر حق، از عواملِ تکرار گناه است. این عوامل سبب می شود انسان به جای پشیمانی و توبه، بر گناه خود پافشاری کند.

۲. مؤمن، اهل عمل است و منافق، اهل حرف. مؤمن با خدا معامله می کند و به دنبال کسب رضای اوست؛ اما منافق با دنیا معامله می کند و در پی جلب رضایت مردم است.

۱۸۰- تفرقه افکنی؛ ندای شیطانی

ص: ۲۰۹

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۲۰۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی در صلح و آشتی درآیید [و تسلیم مطلق خداوند شوید] و از گام های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّ-هَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۰۹)

و اگر بعدازآنکه نشانه های روشن برای شما آمد، دچار لغزش [و گمراهی] شدید، بدانید خداوند عزیز و حکیم است.

این آیات همهٔ مؤمنان را به صلح و آرامش دعوت می کند تا جامعهٔ اسلامی، جامعه ای متحد و یکپارچه شود و نزاع و جدال از میان برود؛ زیرا نزاع و جدال مهم ترین اهرم شیطان برای ایجاد کینه و تفرقه است. اصولاً ـ مسائلی همچون نژاد، جنسیت، زبان، ثروت و دیگر تفاوت های ظاهری و مادی، باعث امتیازطلبی و جدایی میان انسان ها می شود و تنها ایمان به خداست که موجب وحدت و همدلی می شود و صلح حقیقی و جهانی را تأمین می کند؛ لذا با وجود حکم عقل و وحی بر لزوم دوری از گام های شیطان، هرگونه عملی که صفا و صمیمیت و آرامش و امنیت جامعهٔ اسلامی را بر هم زند، انحراف از ایمان است و کسی که چنین عملی مرتکب شود، باید بداند در برابرش، خدای عزیز و حکیم قرار دارد؛ خدایی که طبق حکمت عمل می کند و هیچ قدرتی را یارای مقاومت در برابر ارادهٔ او نیست.

از این آیات می آموزیم:

۱. صلح و آرامش فقط در سایهٔ ایمان به خدا امکان پذیر است و با اتکا به قوانین بشری، هرگز جنگ و ناامنی از دنیا برچیده نخواهد شد.

۲. شیطان، دشمن وحدت است و هر ندای تفرقه برانگیز، برخاسته از حلقومی شیطانی است.

۱۸۱– توقعات نابجا

ص: ۲۱۰

هَلْ يَنْظُرُ ونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّ-هُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّ-هِ تُرْ جَعُ الْأُمُورُ (۲۱۰)

آیا [کافران و منکران] جز این انتظار دارند که خداوند فرشتگان در زیر سایبان هایی از ابر به سوی آن ها بیایند و کار یکسره شود؟ و بازگشت همهٔ امور به سوی خداست.

بسیاری از مردم انتظار دارند خدا و فرشتگان را ببینند و سخن آن ها را بشنوند و به کارشان در همین دنیا رسیدگی شود؛ درحالی که چنین چیزی امکان ندارد. خدا و فرشتگان جسم نیستند که دیده شوند؛ علاوه برآنکه خداوند عقل و وحی را در اختیار بشر قرار داده و او را به نحو کامل هدایت کرده است؛ لذا لزومی به برآوردن این خواسته های نامعقول نیست.

از این آیه می آموزیم:

انتظار نزول خدا از آسمان و تعیین کیفر و پاداش مردم در دنیا، توقعی نابجا و نوعی بهانه جویی برای فرار از ایمان است.

۱۸۲- فرجام کفران نعمت

سَلْ بَنِي إِسْرَ ائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّ-هِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّ-هَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۱۱)

از بنی اسرائیل بپرس که چه اندازه دلایل روشن به آن ها دادیم [و آنان کفران نعمت کردند]؟ و هرکس نعمتِ خدا را پس از آنکه سراغ او آمد، [مسیر صلاح آن را به خلاف] تبدیل کند، پس بداند که خداوند سخت کیفر است.

خداوند به قوم بنی اسرائیل نعمت های مادی و معنوی بسیاری داد؛ ازجمله، رهبری همچون موسی علیه السلام به آنان عنایت فرمود که آنان را از اسارت فرعون نجات داد و امکانات خوبی برای زندگی دنیوی در اختیار آنان گذاشت. اما آن ها گرفتارِ تبدیل نعمت شدند؛ یعنی آن امکانات را در مسیرهای انحرافی و گناه و ستم به کار گرفتند. آن ها به جای خداپرستی، به گوساله پرستی روی

آوردنـد و به جای پیوسـتن به موسـی علیه السـلام سـراغ سامری رفتنـد؛ درنتیجه، به غضب الهی گرفتار شدنـد و در همین دنیا، سرنوشتی شوم برای خود خریدند.

امروزه نیز بـا آنکه در دنیای صـنعتی، نعمت ها و امکانات بسـیاری در اختیار انسان قرار گرفته است، متأسـفانه، در اثر دوری از تعلیمات آسمانی پیامبران: انسان آن ها را در مسیر گناه و ستم و فنا و نیستی جامعه به کار می گیرد.

از این آیه می آموزیم:

از تاریخ عبرت بگیریم و بدانیم سوء استفاده از نعمت های الهی عاقبتی بد دارد.

۱۸۳- دنیاپرستی؛ عامل مسخره کردن اهل ایمان

زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُ وا الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَیَسْخَرُ ونَ مِنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَاللَّهُ یَرْ زُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ (۲۱۲)

زنـدگی دنیـا در چشـم کـافران جلوه یـافته اسـت و [به همین دلیـل] افراد باایمـان را مسـخره می کننـد؛ درحـالی که مؤمنـان و پرهیزکاران در قیامت از آن ها برترند و خداوند هرکس را بخواهد، روزیِ بی شمار مرحمت می کند.

زرق وبرق دنیـا چنـان در چشم کـافران جلوه کرده است که مست و مغرور شـده انـد و مؤمنـان آخرت طلب را نادان و اَبله می خواننـد و آنـان را مسـخره می کننـد. حقیقت آن است که معیـار برتریِ انسـان هـا، ارزش هـای معنوی و الهی همچون ایمان و تقواست که در قیامت نمود پیدا می کند؛ نه مال و مقام و عنوان دنیوی.

از این آیه می آموزیم:

دنیـاگرایی عامـل خودبزرگ بینی است و تحقیر و اسـتهزای دیگران را به دنبـال دارد. درمقابـل، خـداگرایی و پرهیزکاری مایۀ سعادتِ دنیا و آخرت و دریافت الطاف بی کران الهی است.

ص: ۲۱۲

۱۸۴- نیاز جامعه به قانون الهی

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۲۱۳)

مردم [در آغاز] امّتی یگانه و یک دست بودند. [به تدریج، جوامع و طبقات پدید آمد و در میان آن ها اختلافاتی پیدا شد.] پس خداوند پیامبران بشارت آور و بیم دهنده را برانگیخت و با آنان، کتاب آسمانی را به حق نازل کرد تا میان مردم در آنچه اختلاف داشتند، حکم کند. اما کسانی که کتاب به آن ها داده شده بود، با وجود دریافت نشانه های روشن در آن اختلاف کردند؛ آن هم به سبب حسادت میان خودشان. پس خداوند به توفیق خویش، مؤمنان را در آن حقیقتی که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خداوند هرکس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.

این آیه به نقش مهم دین و قوانین الهی در ادارهٔ جوامع بشری اشاره می کند و می فرماید: بشر در آغاز، زندگی ساده و محدودی داشت؛ اما با گسترش انسان ها و پدیدآمدن جوامع، به طور طبیعی، اختلافاتی میان مردم بروز کرد و نیاز به قانون و حاکم آشکار شد. در اینجا بود که پیامبران: ازسوی خدا، مأمور نجات و هدایت انسان ها شدند و براساس کتاب های آسمانی، داوری و حکومت کردند. آن ها برای ایجاد ثبات و امنیتِ جوامع، بسیار تلاش کردند؛ اما بسیاری از انسان ها از روی هوا و هوس و تعصّب و حسادت، در مقابل آن ها لجاجت کردند و حاضر به پذیرش حق نشدند. در این میان، فقط مؤمنان در سایهٔ ایمان به خدا و پیامبران: و کتاب های آسمانی، به

وحدت و آرامش می رسند و راه حق و هدایت را در پیش می گیرند؛ ولی کافران همچنان در اختلافاتِ مادی خود باقی می مانند که همین مایهٔ انحراف آن هاست.

از این آیه می آموزیم:

۱. جامعه به قانون و حاکم نیاز دارد و بهترین قانون، کتاب های آسمانی و بهترین حاکم، پیامبران و رهبران دینی هستند.

۲. بهترین راه برای حل اختلاف میان انسان ها در مسائل مختلف خانوادگی و اجتماعی، تسلیم شدن در برابر قانون خداست.

۱۸۵– بهشت را به بها دهند، نه به بهانه

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (۲۱۴)

آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید بی آنکه پیش آمدِ ناگواری به شما برسد همانند آنچه برای گذشتگان شما پیش آمد؟! آنان گرفتار تنگ دستی و ناخوشی شده و چنان زیروزبر شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده و همراه او بودند، گفتند: «پس چه زمانی یاری خدا خواهد آمد؟!» [به آن ها گفته شد:] «آگاه باشید که یاری خداوند نزدیک است.»

آیهٔ قبل نقش ایمان به خدا را در رسیدن به هدایت و سعادت و دوری از اختلاف بیان کرد. این آیه به دنبال آیهٔ قبل می فرماید: ایمان قلبی به تنهایی کافی نیست، بلکه باید در عمل نیز در حوادث تلخ و ناگواری هایی که پیش می آید، ایمان خود را با توکل به او حفظ کرد و در پیچ وخَم زندگی، از راه خدا منحرف نشد؛ زیرا حوادث، همه، زمینهٔ آزمایش هستند و درجهٔ ایمان افراد در چنین آزمایش هایی سنجیده می شود.

از این آیه می آموزیم:

ص: ۲۱۴

۱. انتظار رفتن به بهشت بدون سختی کشیدن، توقعی نابجاست.

۲. آزمـایش از سنّت هـای قطعی الهی برای همـۀ انسـان هـا، حتی برای پیامبران است تا در عمل، هرکس ارزش واقعی خود را بیابد و نشان دهد.

۱۸۶- اولویت دادن به خویشان در انفاق

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّـهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۱۵)

از تو می پرسند که چه چیز را انفاق کنند. بگو: «هر مالی که [می خواهید] انفاق کنید، برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درراه ماندگان باشد» و [بدانید] هر کار خیری که انجام دهید، همانا خداوند از آن آگاه است.

از نشانه های افراد مؤمن که در بسیاری از آیات قرآن به آن اشاره شده، رسیدگی به محرومان و توجه به آنان است. مسلمانان صدر اسلام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می پرسیدند: چه چیز را و به چه مقدار باید انفاق کنیم؟ ازآنجاکه نوع و مقدار انفـاق موضوع ثـابت و مشخصـی نیست و به امکانـات ما و نیاز طرفِ مقابل بسـتگی دارد، قرآن می فرمایـد: در انفاق، مهم آن است که چیز مفیـد و سودمنـدی را انفاق کنیـد، هرچه باشـد و هر مقـدار که باشـد و در این کار به همه توجه کنید. هم پدر و مادرِ سالمند و نیازمند و هم خویشاوندانِ محروم و هم اقشار مختلف جامعه به کمک شما نیاز دارند.

در پایـان، آیه می فرمایـد: نه فقـط انفـاق، بلکه هر کـار خیری که در حق دیگران انجام دهیـد، خـدا به آن آگاه است؛ پس به دنبال آن نباشید که مردم از کار خیر شما مطلع شوند، بلکه سعی کنید انفاق شما پنهانی باشد که به اخلاص نزدیک تر است.

از این آیه می آموزیم:

۱. در انفاق، والدین و بستگان بر دیگران مقدّم اند و با وجود نیازمندبودن آنان، نوبت به دیگران نمی رسد.

۲. کار نیک هرگز ضایع نمی شود؛ خواه دیگران بفهمند یا نفهمند، آشکار باشد یا پنهانی.

۱۸۷- مصلحت جویی، نه لذت طلبی

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْ هٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَ هُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّ-هُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۱۶)

جهاد [در راه خدا] بر شما مقرّر شد؛ درحالی که برای شما ناخوشایند است. و چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید؛ ولی خیر شما در آن باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید، درحالی که ضرر و شرّ شما در آن باشد. خداوند [صلاح شما را] می داند و شما نمی دانید.

خداوند برای حفظ دین، جهاد با دشمنان را بر مؤمنان واجب کرد. طبع بشر میل به خوشی و راحتی دارد و جنگ و نبرد را دوست ندارد؛ زیرا موجب مرگ و جراحت و زیان می شود. این آیه می فرماید: نبرد با دشمن، سخت است و ناخوش؛ اما سعادت دنیا و آخرت شما در گرو آن است. پس در برابر دستورهای خداوند، براساس غرایز و خواسته های نفسانی، خوب و بد را تعریف نکنید. کودک بیمار از واکسن زدن فرار می کند، با آنکه سلامت و حیات او بستگی به آن دارد. در مقابل، غذای خوشمزه را دوست دارد؛ درحالی که هنگام بیماری، آن غذا برای او ضرر دارد. پس نه هر خوشی، خوب است و نه هر سختی، بد.

از این آیه می آموزیم:

ص: ۲۱۶

۱. ملاکِ خیر و شرّ، احساسات و غرایز انسان نیست؛ بلکه ملاک، مصلحت و دستورهای خداوند که براساس مصلحت انسان و با هدف رساندن انسان به سعادت است.

۲. علم بشر محدود است و علم خداوند نامحدود؛ پس تسلیم دستورهای خدا باشیم، گرچه مصلحتِ برخی دستورها را نفهمیم یا انجام دادن آن ها برای ما سخت و تلخ باشد.

۱۸۸– واقع بینی، نه ظاهرنگری

یَسْأَلُونَکَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِیهِ قُلْ قِتَالٌ فِیهِ کَبِیرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَکُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَکْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَکْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا یَزَالُونَ یُقَاتِلُونَکُمْ حَتَّىٰ یَرُدُّوکُمْ عَنْ دِینِکُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیَمُتْ وَهُوَ کَافِرٌ فَأُولَٰئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۲۱۷)

[ای پیامبر] از تو دربارهٔ جنگ در ماه حرام می پرسند. بگو: «جنگ در آن ماه ها [گناهی] بزرگ است؛ ولی بازداشتن مردم از راه خدا و کفرورزیدن به او و [بی حرمتی به] مسجدالحرام و اخراج ساکنانش از آنجا، [گناهش] نزد خداوند بزرگ تر است، [چون فتنه است و] فتنه انگیزی از قتل و کشتار بدتر است.» آنان پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند، شما را از دینتان برگردانند و کسانی از شما که از دین خود برگردند و درحالِ کفر بمیرند، اعمالشان در دنیا و آخرت تباه و اهل دوزخ می شوند و همیشه در آن خواهند بود.

إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولَٰئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ (۲۱۸)

کسانی که ایمان آورده اند و کسانی که مهاجرت نموده و در راه خدا جهاد کرده اند، به رحمت پروردگار امیدوارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

همـان طورکه در آیـات پیشـین آمـد، از زمان حضـرت ابراهیم علیه السـلام در میان عرب ها چنین رسم بود که در چهار ماه از سـال، جنگ ممنوع بود. اسـلام این سُـنّت خوب را پـذیرفت و جنگ در چهار ماه رجب، ذی قعـده، ذی حجه و محرّم را حرام کرد. آن گونه که در تاریخ آمده است، پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم قبل از جنگ بدر، گروهی هشت نفره از مسلمانان را برای کسب اطلاع از وضـع دشـمن، به سوی مکه فرسـتادند. آن هـا در بین راه، بـا قـافله ای از قریش مواجه شدنـد که یکی از سران کفر میان آن ها بود. مسلمانان بدون توجه به اینکه در ماه حرام هستند، به قافله حمله کردند و او را کشتند و چند اسیر را همراه غنایمی، نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از این عمل آنان ناراحت شدند و فرمودنـد: «من دسـتور نـداده بـودم که به آن هـا حمله کنیـد، آن هم در مـاه حرام.» لـذا ایشـان غنـایم و اسـیران را نپذیرفتنـد و مسـلمانان نیز آن هـا را سـرزنش کردنـد. دشـمن از این مـوقعیت سوء اسـتفاده کرد و زبـان به طعن گشود که محمـد جنـگ و خونریزی و اسارت در ماه های حرام را حلال شمرده است و مسلمانان را به این کار تشویق می کند.

در مقابل تبلیغات دشـمن، این آیه نازل شد و این نکتهٔ مهم را به مشـرکان گوشـزد کرد که جنگ در ماه حرام گناه است؛ ولی این کـار بـدون اجازهٔ پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم انجام شـده و رهبر مسـلمانان تعمـدی نداشـته است. ازسوی دیگر، گناه کارهای شـما بسـیار بزرگ تر از این قتل است. شما مسلمانان را آزار و شکنجه دادید و از خانه و کاشانه شان اخراج کردید و راه خانهٔ خدا را بر آنان بستید. این کارهای شـما همهٔ مسـلمانان را در طول سال، نه فقط در چند ماه، دربرمی گیرد. سپس، این آیه به مسلمانان هشدار می دهد که بیدار باشید و گمان نکنید دشمن شما را رها کرده، بلکه او همواره درصدد بی دین کردن شمـاست. بدانیـد کـه هرکس دسـت از ایمـانش بردارد، سابقـهٔ او در دنیـا تبـاه می شـود و در آخرت نیز اهـل دوزخ می شـود. ازطرف دیگر، خداوند نیز از گناه مسلمانانی که به قافلهٔ قریش حمله کرده بودند، درگذشت؛ زیرا آنان

به قصد خدا، هجرت و جهاد کردند و انگیزهٔ دنیوی نداشتند. لذا آیهٔ ۲۱۸ دربارهٔ عفو آنان نازل شد.

از این آیات می آموزیم:

۱. مراقب رفتار و حرکات خود باشیم؛ زیرا دشمن اشتباه های ما را دستاویزی علیه ما قرار می دهد.

۲. در قضاوت ها، واقع بین باشیم، نه ظاهرنگر؛ ریشهٔ حادثه را ببینیم، نه شاخ و برگ آن را. فِتنه انگیز، در ظاهر، کسی را نمی کُشد؛ اما چه بسا کار او سبب ایجاد درگیری و ناامنی و درنهایت، موجب قتل گروهی از افراد شود.

۱۸۹- پرسش از شراب و قمار

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (۲۱۹)

از تو دربارهٔ شراب و قمار می پرسند. بگو: «در آن دو، گناه و زیان بزرگی است و منافعی [مادی] نیز برای مردم دارند؛ [ولی] گناه آن دو از سودشان بیشتر است.» [همچنین] از تو می پرسند که چه چیزی انفاق کنند. بگو: «افزون [بر نیاز خود را].» خداوند این چنین، آیات را برای شما روشن می سازد تا شاید بیندیشید.

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۲۰)

دربارهٔ دنیا و آخرت [بیندیشید]. و از تو دربارهٔ یتیمان می پرسند. بگو: «اصلاح کارهای آنان بهتر است و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید [مانعی ندارد]، آن ها برادران [دینی] شما هستند. [پس همانند برادر با آنان رفتار کنید.]» خداوند، مفسد را از مصلح بازمی شناسد و اگر خدا می خواست، شما را در تنگنا

قرار می داد [و دستور می داد در عین سرپرستی یتیمان، زندگی و اموال آن ها را از اموال خود جدا سازید؛ ولی خداوند چنین نمی کند]. همانا او توانا و حکیم است.

در این دو آیه، مسلمانان دربارهٔ سه موضوع متفاوت که در زندگی خود با آن روبه رو بوده اند، از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می پرسند و آن حضرت نیز براساس وحی الهی، نه از پیش خود، پاسخ آن ها را بیان می کنند. گفتنی است از عاداتِ زشت اعراب قبل از اسلام، شراب خواری و قماربازی بود که امروزه نیز در جوامع به اصطلاح پیشرفتهٔ بشری، بسیار رواج دارد. ازآنجاکه زشتی این دو کار برای هر انسان عاقلی روشن است، بعضی از مسلمانان حکم اسلام را دربارهٔ شراب و قمار از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز براساس وحی الهی چنین پاسخ دادند: کشتِ انگور و تهیهٔ شراب و فروش آن منافعی اقتصادی را برای گروهی از شما به دنبال دارد یا در قماربازی، پول بسیاری نصیب یکی از دو طرف می شود؛ اما زشتی و پلیدی این دو کار بسیار بیش از منافع ظاهری است که به دست می آورید. پس خودتان فکر و مقایسه کنید و دست از این کارها بردارید.

پرسش دیگر مسلمانان دربارهٔ میزان انفاق و کمک به دیگران بود که چه چیز را و به چه مقدار باید انفاق کنند. در پاسخ این پرسش نیز پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم براساس وحی الهی فرمودند: آنچه را مازاد بر نیاز خودتان است، انفاق کنید. نه همهٔ اموالتان را انفاق کنید که خود نیازمند شوید و نه در برابر محرومان بی اعتنا باشید که دیگران نیازمند بمانند؛ بلکه میانه روی و اعتدال را مراعات کنید.

پرسش دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درخصوص نحوهٔ نگهداری یتیمان بود؛ زیرا برخی مسلمانان از ترس مخلوط شدن اموال یتیمان با اموال خودشان، حتی ظرف و غذای آنان را جدا کرده بودند که این کار مشکلاتی برای آنان به بار آورده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخ این پرسش نیز براساس وحی الهی چنین پاسخ دادند: مهم، اصلاح کارهای یتیم است؛ یعنی به نحوی سرپرستی شود

ص: ۲۲۰

که به نفع او باشد، نه آنکه از ترس آمیخته شدن اموال آنان با مال خودتان، از مسئولیت ادارهٔ آن ها شانه خالی کنید یا آن ها را تنها بگذارید. مخلوط شدن مال آن ها با مال شما عیبی ندارد، درصورتی که موجب حیف ومیل اموال آنان نشود و قصد شما سوءاستفاده از اموال آنان نباشد. بدانید که خداوند بر کارهای شما نظارت می کند و کسی را که قصد اصلاح دارد، از کسی که به دنبال سوءاستفاده و فساد است، بازمی شناسد. خداوند نمی خواهد شما را به زحمت بیندازد و نیز دستور دهد که اموال یتیمان را از اموال خودتان جدا کنید؛ پس خودتان مراعات کنید.

از این آیات می آموزیم:

۱. در انتخاب شغل، سراغ کارهایی نرویم که درآمد دارد، ولی برای روح و روانِ ما زیان بار است. شراب سازی و شراب فروشی یا قماربازی کارهایی پردرآمد است؛ ولی قرآن از انجام دادن آن نهی می کند.

۲. از اندیشه و امنیت جامعه پاسداری کنیم. خداوند شراب خواری و شراب فروشی و قماربازی را حرام کرده است؛ زیرا شراب موجب تضعیف و تخدیر عقل و فکر می شود و قمارکردن سبب ناامنی اقتصادی و بروز کینه و جنایات.

۳. هرچه را که به آن نیازی نداریم، به محرومان انفاق کنیم که دراین صورت، هم زندگی دیگران را نجات داده ایم و هم خود دچار اسراف و تبذیر نشده ایم.

۴. اگر در احکام و دستورهای الهی بیندیشیم، می فهمیم که همه براساس حکمت و مصلحتِ فرد و جامعه وضع شده است؛ پس در عمل به آن ها سستی نخواهیم کرد.

۵. نباید کودکان بی سرپرست را در جامعه رها کرد. باید جامعهٔ اسلامی هم خودِ آن ها را سرپرستی کند و هم مراقب اموالشان باشد.

ص: ۲۲۱

۱۹۰- ازدواج برپایهٔ ارزش ها

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِ كَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِ كَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِ كِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِ كٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَـٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّـهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَ ةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُ ونَ (۲۲۱)

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا ایمان آورند. کنیز باایمان از زن مشرک بهتر است؛ هرچند [زیبایی یا ثروت یا موقعیت او] شما را به شگفتی آورد. به مردان مشرک نیز زن ندهید تا ایمان آورند. بردهٔ باایمان از مرد مشرک بهتر است؛ هرچند [موقعیت و ثروت او] شما را به شگفتی وادارد. آن مشرکان [شما را] به سوی آتش دعوت می کنند؛ درحالی که خداوند با فرمان خود، شما را به بهشت و آمرزش فرامی خواند و آیات خویش را برای مردم روشن می کند؛ شاید پند گیرند.

اسلام به موضوع ازدواج و تشکیل خانواده اهمیت خاصی داده و برای انتخاب همسر، شروطی را مشخص کرده است. اولین و مهم ترین شرط انتخاب همسر، داشتن ایمان و اعتقاد صحیح است؛ زیرا به تجربه، ثابت شده است که محیط خانواده و شیوهٔ رفتار و گفتار والدین تأثیر مهمی در تربیت فرزندان دارد. متأسفانه، امروزه موقعیت اجتماعی و ثروت افراد نقش تعیین کننده ای در انتخاب همسر پیدا کرده و به عکس، ارزش ها و فضیلت های معنوی جایگاه خود را از دست داده است. ازنظر قرآن، بردهٔ باایمان که ازنظر اجتماعی، در پایین ترین مرتبه قرار دارد، بر فرد آزاد، ولی بی ایمان برتری دارد؛ زیرا ملاک برتری ازنظر اسلام، ایمان و پاک دامنی است، نه مال و مقام.

از این آیه می آموزیم:

۱. پیوند مقدس ازدواج باید برپایهٔ ایمان بسته شود تا نسلی پاک و صالح به جامعه تقدیم شود.

۲. در انتخاب همسر، به دنبال ارزش های معنوی باشیم؛ نه زیبایی های ظاهری یا جنبه های مادی و زودگذر. بهتر است به عاقبت کار بیندیشیم و ببینیم این ازدواج زمینه ساز دستیابی به بهشت است یا دوزخ.

۱۹۱– فرزند؛ گل بوستان خانواده

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (۲۲۲)

و از تو دربارهٔ حیض (عادت ماهانهٔ زنان) می پرسند. بگو: «آن مایهٔ درد و رنج است. پس در حالِ حیض، از [آمیزش با] زنان کناره گیری کنید و با آن ها نزدیکی نکنید تا پاک شوند. پس هنگامی که پاک شدند، آن گونه که خداوند به شما فرمان داده است، نزد آن ها بروید. خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد و طالبان پاکی را نیز دوست می دارد.»

نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ (۲۲۳)

زنان شما کشتزار شما هستند. پس هر آن گونه که می خواهید، به کشتزار خویش درآیید و [بذرافشانی کنید و با آوردن فرزندان صالح، اثری نیک] برای خویش، از پیش بفرستید و از [مخالفت فرمان] خدا پروا کنید و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان، بشارت رسان.

از اهداف ازدواج، فرزندددارشدن و بقای نسل بشر است. در تحقق این هدف مهم، زن و مرد، هر دو، نقش دارند؛ اما دستگاه خلقت وظیفهٔ مهم پرورش فرزند را حتی قبل از تولد، به عهدهٔ مادر گذاشته است. قرآن در تعبیری زیبا و رسا، زن را به کشتزاری آماده تشبیه کرده است که بذر فرزند را از وجود مرد ستانده و در طول نُه ماه، آن را از شیرهٔ جان خود پرورانده و آنگاه، آن را همچون نهالی سر از خاک برون آورده، به گلستانِ جامعه تقدیم می کند. البته این کشتزار برای پذیرش بذر، به آمادگی نیاز دارد و باید خود را از هر

نوع آلودگی پاک سازد؛ لذا خداوند به مردان فرمان داده است: در ایامی خاص از هر ماه، سراغ زنان نروید که موجب ضرر و آزار به جسم و روان آنان است و نیز آمادگی فرزنددارشدن ندارند.

براین اساس، باید به فکر پرورش فرزندان صالح و پاک و تقدیم گل هایی خوش بو به بوستان جامعه باشیم و بدانیم که در حضور خداوند و در دادگاه قیامت، در نقش پدر یا مادر باید پاسخ گوی مسئولیت خود در برابر فرزندانمان باشیم.

از این آیات می آموزیم:

۱. اسلام دینی جامع است و برای همهٔ نیازها و پرسش های بشر در زمینه های گوناگون، ازجمله تشکیل خانواده و فرزنددارشدن، پاسخ مناسب دارد.

۲. دستورهای دین با نظام آفرینش هماهنگ است؛ لذا هر کاری که موجب ضرر و زیان به خود یا دیگران شود، ممنوع شده است تا سلامت افراد جامعه، چه زن و چه مرد، تضمین شود.

۳. غرایز انسان باید کنترل شود و لذت جویی در چارچوب سلامت اعضای خانواده پذیرفته است.

۴. در دیدگاه اسلامی، زن بوستانی است که هم مایهٔ آرامش همسر است و هم پرورش دهندهٔ فرزندانی صالح و گل هایی معطر.

۱۹۲– سوگندهای ناروا

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّـهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّـهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ **(۲۲۴)**

و خدا را دستاویز سوگندهای خود قرار ندهید تا [بدین بهانه] نیکوکاری و پرهیزکاری و سازش دادن میان مردم را رها کنید. همانا خداوند شنوا و داناست.

ص: ۲۲۴

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّ-هُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكَمْ وَلَ-ٰكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكَمْ وَاللَّ-هُ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۲۵)

خداوند شما را به سبب سوگندهای بیهوده [و بدون قصد] بازخواست نمی کند؛ اما به سبب آنچه دل های شما [ازروی اراده و آگاهی] قصد کرده است، شما را بازخواست می کند. [بدانید که] خداوند آمرزنده و بردبار است.

در کتب تفسیری آمده است که میان داماد و دخترِ یکی از یاران پیامبر اختلافی روی داد. او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کار آن ها هیچ دخالتی نکند. این آیات نازل شد و فرمود: سوگند را بهانه ای برای فرار از مسئولیت خود که همانا اصلاح میان مردم است، قرار ندهید و به علت سوگندهای بیجا، خود را از کارهای نیک محروم نکنید. اصولاً این گونه سوگندها ارزشی ندارد و خداوند کسی را به دلیل نقض آن ها مؤاخذه نمی کند. خداوند این گونه لغزش ها را می بخشد؛ البته اگر از روی بی توجهی و بدون فکر و اراده از انسان سر زده باشد.

از این آیاتس می آموزیم:

۱. نام مقدس خداوند را محترم بشماریم و سوگند بیجا نخوریم.

۲. ما نیز شایسته است همچون خداوند، سخنی را که دیگران از روی عصبانیت و بدون توجه و تعمّد گفته اند، ببخشیم و در مقام انتقام و مقابله برنیاییم.

۱۹۳– طلاق و جدایی، نه آزار و زورگویی

لِلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ تَرَ بُّصُ أَرْ بَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُوا فَإِنَّ اللَّ-هَ غَفُورٌ رَ حِيمٌ (۲۲۶)

کسانی که [به قصد آزار همسر] سوگند می خورند با زنان خویش نیامیزند، چهار ماه فرصت دارند. پس اگر [از سوگند خود] برگشتند، [بدانند که] خداوند آمرزنده و مهربان است.

وَ إِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّ-هَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۲۷)

و اگر تصمیم گرفتند طلاق بدهند، [بدانند که] خدا شنوا و داناست.

از عادات زشتی که در میان عرب های قبل از اسلام وجود داشت، این بود که بعضی مردان برای آنکه همسر خود را در تنگنا و فشار روحی و جسمی قرار دهند، سوگند می خوردند که دیگر سراغ همسر خود نروند. لذا او را بدون ادای حقوقش رها می کردند: نه با طلاق دادن آزادش می گذاردند و نه برای او همسری می کردند. اسلام برای مبارزه با این رفتارهای ناپسند، اعلام کرد هرکس چنین سوگندی یاد کند، فقط چهار ماه فرصت دارد که تکلیف همسرش را مشخص کند: یا از سوگند خود برگردد و با همسر خویش زندگی کند یا اگر امکان ادامهٔ زندگی برایش وجود ندارد، به طور رسمی همسرش را طلاق دهد.

از این آیات می آموزیم:

۱. از وظایف پیامبران: برچیدن بساط سُنت های خرافی و جاهلی برای اصلاح جوامع بشری است.

۲. ادارهٔ خانه به عهدهٔ مرد است؛ اما مرد حق زورگویی یا اذیت و آزارِ همسرش را ندارد.

۳. اسلام طلاق را با همهٔ تلخی هایش می پذیرد؛ امّا بلاتکلیف گذاشتنِ همسر را نمی پذیرد. البته طلاقی را می پذیرد که به مصلحت خانواده باشد؛ نه براساس هواپرستی مرد یا زن. دراین صورت، فرد هوس ران در قیامت باید پاسخ گو باشند.

۱۹۴– حفظ حقوق فرزندان در طلاق

وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَهَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّ-هُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّ-هِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ

ص: ۲۲۶

أَحَقُّ بِرَ دِّهِنَّ فِی ذَلِکَ إِنْ أَرَ ادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُ وفِ وَلِلرِّ جَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَ جَهٌ وَاللَّ-هُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۲۸)

زنان طلاق داده شده باید تا سه مرتبه دیدن عادت ماهانه انتظار بکِشند [و عدّه نگه دارند] و اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند، برای آنان روا نیست که آنچه را خدا در رحم آن ها آفریده است، کتمان کنند. و شوهرانشان اگر سر آشتی دارند، در این مدت، به بازگرداندن آن ها [به زندگی دوباره] سزاوارترند و برای زنان در برابر وظایفی که برعهده دارند، حقوق شایسته ای مقرر شده است و [در ادارهٔ امور خانواده] مردان بر زنانبرتری دارند و خداوند توانا و حکیم است.

این آیه برای حفظ حریم خانواده و فرزندان، بیان می کند که درصورت وقوع طلاق، زن باز هم حدود سه ماه صبر کند و به ازدواج فرد دیگری درنیاید، تا اگر فرزندی در شکم دارد، مشخص و حقوق نوزادش حفظ شود. چه بسا تولد همین نوزاد زمینه را برای بازگشت مرد فراهم سازد. علاوه براینکه در این مدت، شاید مرد یا زن از تصمیم خود بر جدایی پشیمان شوند و بخواهند زندگی را دوباره از سر گیرند. طبیعی است دراین صورت، همسر قبلی نسبت به دیگران، در اولویت است.

پایان آیه به عنوان راهی برای رفع کدورت و ایجاد اصلاح میان همسران، به هر یک از آنان نکته ای مهم را گوشزد می کند. ابتدا به مردان می فرماید: همسران شما درخصوص خانه و خانواده وظایفی را به عهده دارند؛ اما به همان میزان نیز حقوقی انسانی بر عهدهٔ شما دارند که باید به نحوی شایسته و پسندیده ادا کنید. سپس به زنان می فرماید: مدیریت خانواده به عهدهٔ مرد است و برای این کار، مردان توان بیشتری دارند.

از این آیه می آموزیم:

درصورت وقوع طلاق، باید حقوق فرزندان رعایت شود. حتی نوزاد در شکم این حق را دارد که طلاق سه ماه به تأخیر بیفتد تا تکلیف او روشن شود.

ص: ۲۲۷

۱۹۵- احسان و نیکی حتی درصورت طلاق

الطَّلَاقُ مَرَّ تَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُ وفٍ أَوْ تَسْرِ یحٌ بِإِحْسَانٍ وَلَا یَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئًا إِلَّا أَنْ یَخَافَا أَلَّا یُقِیمَا حُدُودَ اللَّـهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا یُقِیمَا حُدُودَ اللَّـهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَیْهِمَا فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّـهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّـهِ فَأُولَـٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۲۹)

طلاق [رِجعی که امکان رجوع و بازگشت دارد، حداکثر] دو مرتبه است. پس از آن یا فرد به طور شایسته همسر خود را نگهدارد یا با نیکی او را رها سازد [و از او جدا شود]. برای شما مردان روا نیست که چیزی از آنچه را به همسرانتان داده اید، پس بگیرید، مگر اینکه آن دو بترسند که [در زندگی] حدود الهی را رعایت نکنند. پس اگر [شما قاضیان] بترسید که آنان حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی ندارد که زن [برای رهایی خود] فِدیه بدهد [و طلاق خُلع بگیرد]. این ها حدود و مرزهای الهی است، پس از آن ها تجاوز نکنید و بدانید هرکس از حدود الهی تجاوز کند، ستمکار است.

آیهٔ قبل فرمود: زن حدود سه ماه پس از طلاق صبر کند که اگر فرزندی در شکم دارد، مشخص شود؛ همچنین، اگر مرد از تصمیمش بر جدایی پشیمان شد، امکان بازگشت داشته باشد. در ادامه، این آیه می فرماید: البته مرد نیز فقط دو بار حق دارد همسر خود را طلاق دهد و دوباره به او رجوع کند و اگر برای بار سوم طلاق داد، دیگر امکان بازگشت به او را ندارد.آیه آنگاه اصلی کلی را به مردان تذکر می دهد که برای ادارهٔ خانواده لازم است: زندگی را جدّی بگیرید و به نحوی شایسته و پسندیده با همسر خود زندگی کنید و اگر به دلایلی، ادامه دادن زندگی برای شما ممکن نبود، با خوبی و خوش رفتاری از همسر خود جدا شوید و مِهریهٔ او را به طور کامل بپردازید؛ البته اگر زن تقاضای جدایی بکند، می تواند مِهر خود را ببخشد و طلاق بگیرد؛ ولی مرد حق ندارد با تنگ کردن عرصه بر زن، کاری کند که او مِهریه اش را ببخشد و تقاضای طلاق کند.

از این آیه می آموزیم:

۱. علاوه بر حقوق انسانی همسر، حقوق مالی او نیز باید حفظ شود؛ مرد حق ندارد چیزی از اموال یا مِهریهٔ او را تصاحب کند.

۲. طلاق دادن درصورتی که ضرورت داشته باشد، باید همراه با احسان و نیکی باشد؛ نه با کینه و انتقام.

۳. خانوادهٔ سعادتمند، خانواده ای است که روابط اعضای آن براساس احکام الهی باشد؛ اما اگر زن و شوهر بخواهند زندگی را براساس گناه ادامه دهند، طلاق و جدایی بهتر از بقای آن خانواده است.

۱۹۶– ازدواج و طلاق برمبنای قوانین دین

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّىٰ تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَ هُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَ اجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّ–هِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّ–هِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۲۳۰)

پس اگر [بعد از دو طلاق و دو رجوع، برای بار سوم] او را طلاق داد، دیگر آن زن بر او حلال نخواهد بود، مگر آنکه به ازدواج مرد دیگری درآید. پس اگر [شوهر دوم] او را طلاق داد، مانعی ندارد که [به زندگی با شوهر قبلی] بازگردند؛ البته درصورتی که امیدوار باشند حدود الهی را برپا می کنند و این ها حدود الهی است که خداوند آن ها را برای افراد آگاه بیان می کند.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِ–كُوهُنَّ بِمَعْرُ وفٍ أَوْ سَ–رِّ حُوهُنَّ بِمَعْرُ وفٍ وَلَا تُمْسِ–كُوهُنَّ ضِ–رَ ارًا لِتَعْتَ–دُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّ–هِ هُزُوًا وَاذْكُرُ وا نِعْمَتَ اللَّ–هِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَهِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّ–هَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّ–هَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۲۳۱)

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و به پایان مهلت رسیدند، یا [آشتی کنید و] به نحو شایسته آن ها را نگه دارید یا آن ها را به نحو پسندیده ای رها سازید و برای آزاررسانیدن، آنان را نگاه ندارید تا [به حقوقشان] تجاوز کنید و کسی که

چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. پس مبادا آیات خدا را به مسخره بگیرید. و به خاطر بیاورید نعمتی را که خداوند به شما داده و آنچه از کتاب و حکمت که برای شما نازل کرده است و شما را با آن پند می دهد. و از خدا پروا کنید و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۲۳۲)

و هنگامی که زنان را طلاق دادید و مهلت خود را به پایان رساندند، مانع آن ها نشوید که با همسران [سابق] خویش ازدواج کنند؛ البتّه درصورتی که میان آن ها به صورت پسندیده ای، توافق برقرار شود. این موعظه ای است که فقط افرادی از شما که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از آن پند می گیرند. این روش، مایهٔ پاکی و پاکیزگی هرچه بیشترِ [خانواده و جامعهٔ] شماست و خداوند می داند و شما نمی دانید.

اسلام برای خواسته های مشروع و طبیعی انسان احترام قائل است و از هر روزنهٔ اصلاحی برای بازگشتِ زن و شوهر به زندگی و رشد فرزندان در آغوش والدین استقبال می کند. لذا اگر زن پس از ازدواج با مردی دیگر، از او جدا شد و با همسر اولش به توافق رسید، اسلام اجازه داده است بار دیگر زندگی را از سر گیرند و چه بسا زندگی را برای هم شیرین سازند. روشن است که دراین صورت، اولیای زن یا دیگران حق ندارند مانع او شوند و همان توافق زن و شوهر برای ازدواج دوباره کافی است.

از این آیات می آموزیم:

نظر زن در انتخاب شوهر محترم و لازم است. اصولاً مبنای ازدواج، توافق و رضایت دو طرف به شیوه ای پسندیده و شایسته است.

ص: ۲۳۰

۱۹۷- حفظ حقوق نوزاد

وَالْوَالِدَاتُ يُرْ ضِـعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَ ادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّ ضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِ زْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُ وفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَعَلَى الْوَارِ ثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَ ادَا فِصَالًا عَنْ تَرَ اضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَ دْتُمْ أَنْ تَسْتَرْ ضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُ وفِ وَاتَّقُوا اللَّـهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّـهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۳)

مادرانی که می خواهند دوران شیردهی را کامل کنند، باید دو سال تمام فرزندانشان را شیر دهند و خوراک و پوشاک این مادران، به گونه ای شایسته، بر عهدۀ [پدر و] صاحب فرزند است. [البته] هیچ کس تکلیفی بیش از مقدار توانایی خود ندارد. هیچ مادر و هیچ پدری نباید به خاطر فرزندش زیان ببیند یا به فرزندش ضرر بزند و برعهدۀ وارث [پدر]، همانند آن [هزینه های خوراک و پوشاک مادر] است و اگر پدر و مادر با توافق و مشورت هم بخواهند کودک را [زودتر از دو سال] از شیر بازگیرند، گناهی بر آن ها نیست و اگر خواستید دایه ای برای فرزندانتان بگیرید، گناهی بر شما نیست؛ به شرط اینکه آنچه را قرار گذاشته اید، به شیوه ای پسندیده بپردازید و از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید، بیناست.

خانواده رکن جامعه است و هرگونه تزلزل در آن، موجب بروز مشکلاتی در جامعه می شود. در آیات قبل، دربارۀ جداشدن زن و مرد از یکدیگر بحث شد. به دنبال آن، لازم بود تکلیف فرزندان و به خصوص نوزادان مشخص شود. این آیه باتوجه به عواطف مادری و اهمیت شیر مادر برای فرزند، دو سال شیردادن را توصیه کرده است که حتی اگر مادر از پدرِ فرزند جدا شد یا پدر از دنیا رفت، مادر باید به این حق فرزند توجه کند و اختلاف او با همسرش موجب زیان دیدن جسم و روح نوزاد نشود. البته درمقابل، پدرِ فرزند نیز

وظیفه دارد رفاه و آسایش و تغذیهٔ مناسب را برای مادر و فرزند فراهم سازد و کاری نکند که به آنان ضرری برسد.

از این آیه می آموزیم:

۱. بر والدین لازم است حقوق کودک خود را رعایت کنند و درصورت جدایی نیز کودکان نباید قربانی اختلافات پدر و مادر شوند.

۲. در نظام اسلامی، مرد مدیر خانواده محسوب می شود؛ لذا او مسئول تأمین نیازهای اساسی خانواده است و زن درخصوص تأمین مخارج زندگی وظیفه ای ندارد.

۱۹۸– حفظ حرمت همسران

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۳۴)

و کسانی از شما که می میرند و همسرانی باقی می گذارند، آن زنان باید چهار ماه و دَه روز انتظار بکِشند و وقتی مهلتشان به پایان رسید، گناهی بر شما نیست که هرچه می خواهند، دربارهٔ خودشان به طور شایسته انجام دهند [و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند] و خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

به جز طلاق، از دیگر اتفاق هایی که به اجبار، سبب جدایی می شود، مرگ شوهر است. در میان اقوام و ملل مختلف، دربارهٔ زنانی که شوهران خود را از دست می داده اند، رفتارهای متناقضی وجود داشته است. برای نمونه، برخی معتقد بوده اند که زن نیز باید پس از مرگ شوهر بمیرد؛ لذا او را همراه شوهرش و به صورت زنده دفن می کردند. بعضی اقوام ازدواج مجدد این زن را ممنوع می دانستند. درمقابل، برخی دیگر، از همان لحظهٔ مرگ همسر، ازدواج مجدد را مجاز می شمردند. اسلام در برابر این افراط ها و تفریط ها، برای حفظ حرمتِ همسر قبلی و تشخیص بارداری زن، گذراندن مدتی

انتظار را برای او لازم شمرده است؛ اما به زن اجازه می دهد که پس از گذشت این مدت، با هرکس که می خواهد ازدواج کند و رعایت نظر دیگران برای او لازم نیست.

از این آیه می آموزیم:

پس از مرگ شوهر، والدین او حق ندارند برای آیندهٔ همسرش تصمیم گیری کنند .

۱۹۹- خواستگاری علنی، نه قول وقرار پنهانی

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ (۲۳۵)

و گناهی بر شما نیست که با کنایه [از زنانی که در عدّهٔ وفات یا طلاق هستند]، خواستگاری کنید یا [بی آنکه تصمیم خود را] در دل نهان کنید. خداوند می داند که شما آن ها را یاد خواهید کرد؛ ولی با آن ها قول وقرار پنهانی [برای ازدواج] نگذارید، مگر آنکه [به کنایه] سخن پسندیده بگویید. ولی [درهرحال] برای عقد ازدواج اقدام نکنید تا مدت مقرّر به سر آید و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند. پس، از [مخالفت با] او بپرهیزید و بدانید خداوند آمرزنده و بردبار است.

به دنبال آیهٔ قبل که به زنانِ شوهراز دست داده اجازه داد همسر دیگری را به دلخواه خود انتخاب کنند، این آیه می فرماید: ازدواج کردن در آن مدت معیّن جایز نیست. اما اقدام مردان برای خواستگاری و صحبت های معمولِ قبل از ازدواج مانعی ندارد؛ مشروط به آنکه این دیدار ها به نحوی نیکو و شایسته و متناسب با وضع و حال آن زن داغ دیده باشد.

از این آیه می آموزیم:

۱. اسلام دین فطری است. هر انسانی به طور فطری، به ازدواج متمایل است. براین اساس، اسلام زمینه های مشروع آن را برای مرد و زن فراهم کرده است.

۲. شایسته است مردان و زنان از گذاشتن قول وقرارهای پنهانی برای ازدواج و گفتار و رفتار نامناسب قبل از ازدواج بپرهیزند.

۲۰۰– حفظ حقوق مالیِ همسر

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ (۲۳۶)

اگر زنان را قبل از آمیزش یا قبل از تعیین مِهر [به دلایلی] طلاق دهید، گناهی بر شما نیست؛ ولی آن ها را [با هدیه ای مناسب] بهره مند کنید. کسی که توانایی دارد، به اندازهٔ توانش و کسی که تنگ دست است، به اندازهٔ وسعش، هدیه ای شایسته بدهد [که مناسب حالِ دهنده و گیرنده باشد]. این کار برای نیکوکاران سزاوار است.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۳۷)

و اگر زنان را قبل از آمیزش طلاق می دهید، درحالی که برای آن ها مهریه تعیین کرده اید، نصف آنچه را تعیین کرده اید [به آن ها بدهید]، مگر اینکه آن ها [حقّ خود را] ببخشند یا [ولیّ آن ها، یعنی] کسی که عقد ازدواج به دست اوست، آن را ببخشد. اگر شما گذشت کنید [و تمام مِهر آنان را بپردازید]، به پرهیزکاری نزدیک تر است. و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید که خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست.

این دو آیه بر رعایت حقوقِ مالی همسر هنگام طلاق دادن تأکید می کند و می فرماید: حتی اگر در هنگام ازدواج هم مهریه ای تعیین نکرده اید، با دادن

هدیه ای مناسب و شایسته در حد توان مالی خود، تلخی جدایی را تا حدّی جبران کنید که این شیوه، شیوهٔ نیکوکاران است. براین اساس، اگر مهریه تعیین کرده و با همسر خود آمیزش کرده اید، باید مهریه را به طور کامل بپردازید و اگر آمیزش نکرده ایـد، باز هم بهتر است آن را به طور کامل پرداخت کنیـد که این نشانهٔ بزرگواری است. درغیر این صورت، نصف مهریه را به همسر بدهید، مگر آنکه خودش بخواهد تمام یا بخشی از آن را ببخشد.

از این آیات می آموزیم:

۱. خانوادهٔ قرآنی، خانواده ای است که حتی درصورت جدایی و طلاق نیز مسائل اخلاقی و کرامت های انسانی را فراموش نمی کند.

۲. در طلاق، دو طرف علاوه بر ادای حقوق واجب، با گذشت و بزرگواری از هم جدا شوند؛ نه با کینه و عُقده و پرخاشگری.

۲۰۱– نماز، حتی در میدان جنگ

حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَىٰ وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ (۲۳۸)

بر ادای همهٔ نمازها و [به ویژه] نماز وُسطی (ظهر) مواظبت کنید و برای خدا، خاضعانه به پا خیزید.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (۲۳۹)

پس اگر [از دشمن یا خطری دیگر] بیم داشتید، پیاده یا سواره [به هر شکل که می توانید، نماز بگزارید] و آنگاه که ایمن شدید، [با خواندن نماز، مانند همیشه] خدا را یاد کنید؛ آن گونه که خداوند آنچه را نمی دانسته اید، به شما آموخت.

انسان سالم، انسانی است که جسم و روحش به طور مداوم، از غذای مناسب بهره مند شود. طبیعی است که اگر چندروزی غذای مناسب به جسم ما نرسد، دچار ناتوانی یا بیماری می شویم. روح ما نیز این چنین است و برای رشد و قرب به مبدأ هستی، به ارتباط مداوم و مستمر با خالق هستی نیاز

دارد. برپاداشتن نماز، همچون وعده های غذایی روزانه، هر روز، آن هم در چند نوبت، بر ما واجب شده است تا جسم و روح ما با هم به رشد و کمال رسند؛ یعنی نباید روح از جسم عقب بماند. این آیات گذشته بر مواظبت از این فریضهٔ الهی در همه حال، حتی در حالِ جنگ و ترس از دشمن تأکید می کند. گفتنی است چون در این حالت، ادای نماز با همهٔ شروط آن امکان پذیر نیست، اسلام ادای آن را به هر شکل، حتی به صورت سواره نیز می پذیرد.

از این آیات می آموزیم:

نیاز انسان به نماز دائمی و همیشگی است. برپایی نماز حتی درحالِ جنگ نیز نه تنها مزاحم دفاع و جنگیدن نیست، بلکه باعث تقویت بنیه و روحیهٔ رزمندگان می شود.

۲۰۲– اختیار زن برای انتخاب همسر

وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُ ونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَ اجٍ فَإِنْ خَرَ جْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ مِنْ مَعْرُ وفٍ وَاللَّـهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (۲۴۰)

و کسانی از شما که در آستانهٔ مرگ قرار می گیرند و همسرانی از خود به جای می گذارند، دربارهٔ همسرانشان این گونه وصیت کنند که تا یک سال [وارثان با پرداخت هزینهٔ زندگی]، آن ها را بهره مند سازند و از خانه بیرون نکنند. ولی اگر آن ها، خود، بیرون رفتند و تصمیم شایسته ای دربارهٔ خودشان گرفتند، بر شما گناهی نیست و خداوند توانا و حکیم است.

وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُ وفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ (۲۴۱)

سزاوار است که مردانِ پرهیزکار به زنان طلاق داده شده، هدیه ای شایسته بدهند.

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّـهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲۴۲)

این چنین، خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند، باشد که بیندیشید.

این آیات بار دیگر به موضوع خانواده اشاره می کند و درخصوص زنانی که شوهرشان از دنیا رفتهاست، سفارش هایی می کند. ابتدا می فرماید: اگر زن به احترامِ شوهر خود، تا یک سال ازدواج نکرد و خواست در خانهٔ او بماند، باید مخارج او به گونهٔ شایسته ای تأمین شود و کسی حق ندارد او را از خانهٔ همسرش بیرون کند؛ همان طورکه اگر پس از پایان چهار ماه و دَه روز، خواست با دیگری ازدواج کند، کسی حق ندارد مانع او شود و او در انتخاب همسر مناسب خود، آزاد است. آنگاه می فرماید: مردان مؤمن هنگام جدایی، علاوه بر مِهر، هدیه ای نیکو و شایسته به همسر خود می دهند تا با این کار، بخشی از ناراحتی ها و دل شکستگی های او را جبران کنند.

از این آیات می آموزیم:

۱. اسلام به حقوق زن در خانواده بسیار توجه کرده و تأمین مخارج زندگی او را به طور پسندیده، حتی پس از مرگ شوهر یا جدایی از او لازم شمرده است.

۲. زن در انتخاب همسر مناسب و شایستهٔ خود آزاد است و باید شخصیت او در خانواده حفظ شود.

۲۰۳- بازگشت مُردگان به دنیا

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَ جُوا مِنْ دِيَارِ هِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّـهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّـهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَـٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُ ونَ (۲۴۳)

آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ [در میدان جهاد حاضر نشدند و] از خانه های خود فرار کردند؛ درحالی که هزاران نفر بودند. پس خداوند به آن ها فرمود: بمیرید [و آن ها مُردند]؛ سپس آنان را زنده کرد [تا درس عبرتی برای آیندگان باشند]. همانا خداوند به مردم احسان می کند؛ ولی بیشترِ مردم سپاس نمی گزارند.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّـهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّـهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۴۴)

و در راه خداوند پیکار کنید و بدانید که خداوند شنوا و داناست.

این آیات ابتدا، داستان قومی را بیان می کند که حاضر نشدند در برابر دشمنان، از دین و آیین خود دفاع کنند و از ترس مرگ، دیار خود را رها کردند. خداوند برای آنکه به آن ها بفهماند مرگ فقط در جبهۀ جنگ نیست، بلکه در هر جایی ممکن است سراغ انسان بیاید، آن ها را میراند و دوباره زنده کرد تا هشداری برای آیندگان نیز باشد. آنگاه آیات خطاب به مسلمانان می فرماید: از این ماجرا عبرت بگیرید و بدانید که فرار از جنگ، به معنای فرار از مرگ نیست؛ بلکه چه بسا همان فرار سبب نزول قهر و عذاب الهی شود. پس با دشمنان دین خدا پیکار کنید و بدانید که خداوند به همۀ سختی هایی که در اثر جهاد به شما می رسد، آگاه است و آن ها را بی پاداش نمی گذارد.

از این آیات می آموزیم:

۱. زنده کردن مُردگان در قیامت، کار محالی نیست. خداوند در همین دنیا، بارها مُردگان را زنده کرده است.

۲. اگر از صحنۀ جنگ بتوان فرار کرد، فرار از اراده و مشیّت الهی معنا ندارد.

۲۰۴– وام دادن به خدا

مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَیُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا کَثِیرَةً وَاللَّهُ یَقْبِضُ وَیَبْسُطُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۲۴۵)

کیست که به خداوند وام دهد؛ وامی نیکو تا خداوند آن را برای او چندین برابر بیفزاید و خداوند [روزیِ بندگان را] محدود می کند یا گسترده می سازد و سرانجام، همگی] به سوی او بازگردانده می شوید.

ص: ۲۳۸

آیـاتِ پیشـین، مؤمنـان را به جهاد در راه خـدا دعوت می کرد. روشن است که جنگ علاوه بر بـذل جان، به کمک های مالی مردم نیاز دارد. لـذا این آیه با تعبیر زیبای وام دادن به خـدا، مؤمنان را به دادن اموال در راه خدا تشویق می کند. البته وام دادن به خدا، اختصاصـی به موضوع جهاد ندارد؛ بلکه وام دادن به نیازمندان و کمک به محرومان جامعه نیز در حکم وامی است که انسان به خدا دهد. خداوند نیز در دنیا و آخرت، چندین برابرِ آن را پس می دهد؛ زیرا روزیِ ما به دست اوست.

از این آیه می آموزیم:

۱. آنچه در راه خدا بدهیم، نزد او پس انداز می شود و به وقتش، آن را جبران می فرماید.

۲. اگر گشـایش یـا تنگیِ روزی را به دست خـدا بـدانیم، به راحتی، در راه او انفـاق می کنیم یـا دستِ کم، به دیگران وام می دهیم و در این کار هیچ منّتی بر کسی نمی گذاریم؛ زیرا درنهایت، خداوند پاداش آن را می دهد.

۲۰۵– معیار مسؤلیت، توان جسمی و علمی

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرَ ائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِکًا نُقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِ جْنَا مِنْ دِیَارِ نَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِیلًا مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ (۲۴۶)

آیا ندیدی گروهی از بزرگان بنی اسـرائیل را که بعد از موسی، به پیامبر خود گفتند: «برای ما زمامدار برگزین تا [با فرماندهی او،] در راه خـدا پیکـار کنیم.» پیامبرشـان گفت: «اگر دسـتور جنـگ به شـما داده شود، چه بسـا پیکار و جهاد نکنیـد.» گفتنـد: «چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم، درحالی که [دشـمن شـهرهای ما را اشـغال و فرزندان ما را اسیر کرده است و] از سرزمین و [از نزد]

فرزنـدانمان رانـده شـده ایم؟» پس چون دسـتور جنگ به آنان داده شد، جز عدهٔ اندکی، همگی سـرپیچی کردند. [بدانید که] خداوند به [حال] ستمکاران داناست.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّـهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّـهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّـهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّـهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ **(۲۴۷)**

پیامبرشـان به آن هـا گفت: «خداونـد طالوت را برای زمامـداری شـما برگزیـده است.» گفتنـد: «چگونه او بر ما حکومت کنـد، درحالی که ثروت چندانی ندارد؟ و ما برای فرمانروایی، از او شایسـته تریم.» پیامبرشان گفت: «خداوند او را بر شما برگزیده و تـوان علمی و جســمی او را افزون کرده اسـت و خداونــد مُلکش را بـه هرکس بخواهـد، می بخشـد و خداونـد گشایشــگری داناست.»

پس از حضـرت موسـی علیه السلام بنی اسرائیل بهسبب روحیهٔ رفاه طلبی و تن پروری، دوباره زیر سلطهٔ طاغوت قرار گرفتند و سرزمین خود را از دست دادنـد. گروهی از آن ها برای نجات از آوارگی و به دست آوردن آزادی، تصـمیم به مبارزه گرفتند. لذا از پیامبر زمان خود خواستند فرمانده ای را برای آن ها انتخاب کند که به رهبریِ او، با طاغوت بجنگند. آن پیامبر باتوجه به سابقـهٔ بنی اسـرائیل، می دانست که آن هـا فقط شـعار می دهنـد و مرد مبارزه و جنگ نیسـتند؛ ولی برای آنکه حجّت بر آن ها تمام شود، فردی به نام «طالوت» را که جوانی فقیر و چوپانی گمنام بود، به مقام فرماندهی منصوب کرد. آن ها که منتظر بودند یکی از بزرگـان قوم به این مقـام برسـد، فرمانـدهی طالوت را نپذیرفتنـد و حتی ادعا کردنـد که ما از او لایق تریم؛ درحالی که جنگیـدن به بازوی قوی و تـدبیر صـحیح نیاز دارد و طالوت بیش از دیگران، این ویژگی را داشت. به همین دلیل، خداونـد نیز منصب فرماندهی را به او عطا فرمود.

از این آیات می آموزیم:

۱. دفاع از خود و خانواده یا دفاع از وطن، نوعی جهاد در راه خداست.

۲. دین از سیاست جدا نیست. درطول تاریخ، پیامبران الهی: برای نجات مردم از حاکمان ستمگر و برای برقراری حکومت صالحان، بسیار تلاش کرده اند.

۳. معیار درست در انتخاب مسئول، برخورداری از توان جسمی و علمی برای آن کار است؛ نه داشتن مال و ثروت یا نام و مقام.

۲۰۶- حفظ آثار و مقدسات

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَ بِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَ كَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُ ونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۴۸)

و پیامبرشان به آن ها گفت: «نشانهٔ حکومت او این است که صندوق [عهد] به سوی شما می آید؛ درحالی که فرشتگان آن را حمل می کنند. [همان صندوق که] یادگاری از میراث خاندان موسی و هارون در آن است و ازسوی پروردگارتان مایهٔ آرامشی برای شما خواهد بود. در این موضوع، نشانهٔ روشنی برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»

هنگامی که قوم لجوج بنی اسرائیل حاضر نشدند رهبری طالوت را بپذیرند، پیامبرشان برای تسلیم کردن آن ها در برابر فرمان خدا گفت: بدانید که خداوند صندوق مقدس بنی اسرائیل را به واسطهٔ حضور طالوت، به شما بازمی گرداند. این صندوق، همان جعبه ای بود که مادر موسی علیه السلام نوزادش را در آن گذاشت و به فرمان خدا، در آب نیل رها کرد. بدین شکل، موسی علیه السلام از دست مأموران فرعون نجات یافت؛ ولی چون به دست خود فرعون رسید، محبت او چنان در دل فرعون و همسرش جای گرفت که او را به فرزندی پذیرفتند.این صندوق در دربار فرعون نگهداری می شد و وقتی موسی علیه السلام به پیامبری رسید، لوح های تورات را در آن قرار داد و هنگام رحلتش، زره و

دیگر یادگارهای خود را در آن گذاشت و به قومش سپرد. این صندوق در میان بنی اسرائیل مقدس شمرده می شد و در جنگ ها، آن را پیشاپیش سپاه حمل می کردند تا مایهٔ آرامش و تقویت روحیهٔ لشکر باشد؛ اما این صندوق به دست دشمن افتاد و درنتیجه، مایهٔ سرافکندگی آنان شد. در زمان طالوت، با امدادهای الهی، این صندوق به بنی اسرائیل بازگشت و مایهٔ افتخار دوبارهٔ آنان شد.

از این آیه می آموزیم:

اگر صندوقی که با بدن موسی علیه السلام و لوح های تورات تماس داشته، مقدس و آرام بخش است، پس مقدس شمردن صندوقی که بر قبور اولیای الهی گذاشته می شود نیز خلاف دستورات قرآن نیست و حفظ آن، حفظ آثار انبیا: و اولیای الهی است.

۲۰۷- انقلابی ماندن، نه انقلابی بودن

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (۲۴۹)

پس هنگامی که طالوت سپاهیان را با خود بیرون بُرد، به آن ها گفت: «خداوند شما را با نهر آبی آزمایش می کند. هرکه از آن بنوشد، از من نیست و هرکس از آن نخورد یا فقط با دست، مشتی برگیرد [و بیاشامد] از من است.» پس [همین که به نهر آب رسیدند،] جز اندکی، همه از آن نوشیدند. سپس، هنگامی که او و یاران باایمانش [که از این آزمایش، سرفراز بیرون آمدند] از آن نهر گذشتند [دشمن را دیدند و از کمیِ افراد خود ترسیدند و] گفتند: «امروز ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم.» اما آنان که معتقد بودند خدا را ملاقات خواهند کرد [و به

روز قیامت ایمان داشتند]، گفتند: «چه بسا گروهی اندک که به اذن خدا، بر گروهی بسیار پیروز شوند.» همانا خداوند با صابران [و استقامت کنندگان] است.

در آیات قبل گفتیم که وقتی خداوند طالوت را به فرماندهی بنی اسرائیل برگزید، بزرگان آنان حاضر به پذیرش او نشدند و بهانه هایی برای فرار از جنگ مطرح کردند. در مرحلهٔ بعد، گروهی که فرماندهی او را پذیرفتند، همراه او از شهر خارج شدند؛ اما خدا برای آنکه میزان وفاداری و اطاعتِ آن ها را بسنجد، نهر آبی را وسیلهٔ آزمایش قرار داد. طالوت گفت: یاران واقعی من کسانی هستند که با وجود تشنگی، خود را از این آب، سیراب نکنند و فقط به قدر کفِ دستی آب بردارند و دهانی تر کنند.

این آیه می فرماید: در این امتحان نیز گروه بسیاری مردود شدند و با دیدن آب و غلبهٔ تشنگی، نتوانستند جلوی خود را بگیرند. در مرحلهٔ سوم، وقتی که این گروه در مقابل دشمن قرار گرفتند، خود را باختند و از مبارزه با لشکر جالوت، اظهار عجز کردند و فقط مؤمنان واقعی که عشق به خدا دل های آنان را محکم کرده بود، استوار و پابرجا ایستادند و از انبوه لشکر دشمن، هراسی به دل راه ندادند.

از این آیه می آموزیم:

۱. خوردنی ها و آشامیدنی ها نیز از چیزهایی است که خداوند، گاهی انسان ها را به وسیلهٔ آن ها امتحان می کند. براین اساس، نه فقط از حرام، بلکه گاهی از حلال نیز باید دوری جست تا پیروان واقعی رهبر جامعهٔ اسلامی از پیروان ظاهری بازشناخته شوند.

۲. ایمان داشتن به معاد و وعده های الهی قدرت و توان انسان را در برابر سختی ها و مشکلات افزون می کند.

۳. انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن مهم است. در ماجرای طالوت و جالوت، شعاردهندگان برای مبارزه با طاغوت بسیار بودند؛ اما تعداد کمی حاضر شدند در برابر دشمن ایستادگی کنند.

۲۰۸– دعا در میدان عمل

وَلَمَّا بَرَ زُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَ بَّنَا أَفْرِ غْ عَلَيْنَا صَبْرً ا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْ نَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِ ينَ (۲۵۰)

و هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند: «پروردگارا، ما را از صبر و شکیبایی سرشار کن و قدم های ما را استوار و محکم ساز و ما را بر گروه کافران پیروز فرما.»

همان طورکه گفتیم، بنی اسرائیل با دیدن لشکر جالوت ترسیدند و فقط مؤمنان حقیقی حاضر به جنگیدن شدند. البته آنان نیز می دانستند که بدون امدادهای الهی، پیروزی بر چنان لشکر قدرتمندی ممکن نیست؛ لذا از خداوند طلب یاری کردند و صبر در برابر سختی های جنگ و استواری در برابر دشمن را از او خواستند.

از این آیه می آموزیم:

۱. دعا همراه با حرکت و تلاش کارساز است؛ نه آنکه جای تلاش را بگیرد. یاران طالوت نیز ابتدا به میدان جنگ آمدند؛ آنگاه برای پیروزی دعا کردند.

۲. هدفِ اهل ایمان، پیروزی حق بر باطل است؛ نه پیروزی قومی بر قوم دیگر.

۲۰۹– عطای الهی براساس لیاقت

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّـهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّـهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّـهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (۲۵۱)

سپس طالوت و یارانش به اذن خداوند، سپاه دشمن را درهم شکستند و داوود [که نوجوانی شجاع و از یاران طالوت بود،] جالوت را [که فرماندهٔ سپاه دشمن بود،] کُشت و خداوند حکومت و حکمت به او عطا فرمود و آنچه خود می خواست به او آموخت. و اگر خداوند [تجاوز و ستم] برخی مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر برطرف نمی کرد، به قطع، زمین را فساد فرامی گرفت؛ ولی خداوند به جهانیان لطف و احسان دارد.

تِلْکَ آیَاتُ اللَّ-هِ نَتْلُوهَا عَلَیْکَ بِالْحَقِّ وَإِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْ سَلِینَ (۲۵۲)

این ها آیات خداوند است که به حق، بر تو می خوانیم و به راستی، تو از فرستادگان الهی هستی.

تلاش مؤمنان و امداد الهی، درنهایت باعث شد این گروه اندک بر آن لشکر مجهز پیروز شود و نوجوانی کم سن وسال، اما مؤمن و شجاع به نام داوود علیه السلام رهبر دشمن را از پای درآورد. خداوند به پاس این شجاعت و ایمان، او را به مقام نبوت رساند و از علم و حکمت خود، به او آموخت عزت او بدانجا رسید که خداوند سلیمانِ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به او عطا فرمودپ. این داستان که در پنج آیه آمده است، برای دل داری و تقویت روحی گروهی اندک از مسلمانانی نازل شد که از مکه و خانمانشان آواره شده بودند و مال و ثروتی نداشتند. همچنین هشداری بود به مشرکان مکه؛ زیرا آن ها می گفتند: محمد چه برتری دارد که پیامبر ما باشد؛ حال آنکه مردان توانگر و صاحب منصب در مکه بسیار هستند.

از این آیات می آموزیم:

۱. اگر کسی از خود، استعداد و لیاقت نشان ندهد، لطف خاص خداوند او را دربرنمی گیرد. داوود علیه السلام با قتل جالوت به مقام نبوت رسید.

۲. اگر جهاد با دشمنان واجب نبود، فساد و تباهی زمین را فرامی گرفت؛ پس نباید از کشته شدن مجاهدان در راه خدا نگران باشیم.

۳. در این ماجرا عوامل پیروزی عبارت بود از: ۱. داشتن رهبر توانا و لایق؛ ۲. همراهی پیروان مؤمن؛ ۳. توکل کردن بر خدا؛ ۴. صبر و پایداری ورزیدن؛ ۵. وجود انگیزهٔ الهی در جنگ.

۲۱۰- انتخاب دین از رویِ اختیار

تِلْكَ الرُّ سُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَ هُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّ-هُ وَرَ فَعَ بَعْضَهُمْ دَرَ جَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْ يَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُ وحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّ-هُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَ-ٰكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّ-هُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَ-ٰكِنَّ اللَّ-هَ يَفْعَلُ مَا يُرِ يدُ (۲۵۳)

ما بعضی از آن پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم. خداوند با برخی سخن گفت و درجات بعضی را بالا بُرد. همچنین به عیسی بن مریم دلایل روشن [و معجزات] دادیم و او را به واسطهٔ روح القدس تأیید کردیم و اگر خدا می خواست، کسانی که بعد از آنان، . این دلایل روشن بدیشان رسید، با هم نمی جنگیدند ؛ ولی باهم اختلاف پیدا کردند. پس برخی از آنان ایمان آوردند و برخی کافر شدند. [آری] اگر خدا می خواست، [مؤمنان و کافران] باهم پیکار نمی کردند؛ ولی خداوند [اراده فرموده است که مردم را در پیمودن راه سعادت آزاد گذارد و خداوند] آنچه را اراده کند انجام می دهد.

در آیات قبل گفتیم که خداوند به داوود علیه السلام حکمت و حکومت عطا فرمود؛ زیرا لیاقت و صلاحیت خود را در جنگ با جالوت نشان داد. این آیه می فرماید: البته همهٔ پیامبران الهی در یک رتبه نیستند؛ بلکه برخی برتری هایی دارند؛ همان طورکه حضرت موسی علیه السلام بدون واسطه با خدا سخن گفت یا حضرت عیسی علیه السلام که همواره جبرئیل علیه السلام او را یاری می کرد. آنگاه آیه به سُنتی مهم و الهی درخصوص مردم اشاره می کند و می فرماید: خداوند به انسان ها اختیار داده است و مردم در انتخاب راه خود آزادند که ایمان بیاورند یا کافر شوند؛ به این پیامبر بگروند یا آن پیامبر. البته اگر خدا

می خواست، می توانست مانع اختلاف و نزاع مردم شود و همه را به اجبار، در یک مسیر قرار دهد؛ اما سُنت خداوند آن است که مردم با انتخاب خود، دینی را قبول یا ردّ کنند.

از این آیه می آموزیم:

۱. دینی ارزش دارد که انسان براساس اختیار، آن را برگزیده باشد و نمی توان کسی را به پذیرش عقیده ای مجبور کرد.

۲. خداوند، پیامبران: را همراه با دلایل روشن فرستاده است. بنابراین، کفر و انکار بسیاری از مردم، ازروی هوا و هوس آن هاست، نه ازروی جهل و ناآگاهی.

۲۱۱- انفاق در دنیا، پاداش در آخرت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَ زَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُ ونَ هُمُ الظَّالِمُونَ (۲۵۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرارسد که در آن، نه دادوستدی [کارساز] باشد و نه دوستی و نه شفاعتی و کافران همان ستمکاران اند.

این آیه هشداری است به مؤمنان که تا در دنیا هستید، فرصت را غنیمت شمرید و برای قیامت خود، زادوتوشه تهیه کنید. اینجا با خدا معامله کنید و از مال خود، به دیگران انفاق کنید؛ زیرا در قیامت، دادوستدی وجود ندارد که بتوان اسباب سعادت یا نجات از کیفر را خریداری کرد. همچنین، به امید دوستان و بزرگان خود نباشید که در آنجا، هیچ کس به کار نیاید و وساطتی کارساز نباشد.

از این آیه می آموزیم:

خداوند برای آنکه روح انفاق را در ما زنده کند، سه نکته را به ما گوشزد کرده است:

- اول، آنچه داری، از خودت نیست، بلکه ما به تو داده ایم؛

- دوم، فقط مقداری از آنچه را به تو داده ایم، انفاق کن، نه همه را؛

- سوم، این انفاق، از هر دوست و رفیقی در قیامت برای تو بهتر است.

۲۱۲- خدای شایستهٔ پرستش

اللَّـهُ لَا إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (۲۵۵)

اللّه که جز او معبودی نیست، زنده و پاینده است. نه خواب سبُک او را فرامی گیرد و نه خواب سنگین [و لحظه ای از تدبیر جهان غافل نمی ماند]. آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست. کیست آن که جز به اذن او، در پیشگاهش شفاعت کند؟ گذشته و آیندهٔ همگان را می داند و کسی به چیزی از علم او احاطه پیدا نمی کند، مگر به مقداری که او بخواهد. اریکهٔ [حکومت] او آسمان ها و زمین را فراگرفته و حفظ و نگهداری آن ها برای وی دشوار نیست و او والا و بزرگ است.

این آیه که به دلیل آمدن واژهٔ «کرسی» در آن، به «آیه الکرسی» معروف شده، بیانگر یکتایی خداوند در ذات و صفات است. توحید، اصلی ترین پیام همهٔ ادیان الهی است. توحید، مایهٔ نجات انسان از بندگی بت ها و خدایان ساختگی است. توحید، راه آزادی و آزادگی است: آزادشدن از بردگی طاغوت ها و حاکمان ستمگر و رسیدن به سعادت و خوشبختی.

«لا اله الاّ اللّه» سخن آشنایی است که گوش و دل هر نوزاد مسلمان را هنگام تولد آرامش بخشیده و هر روز، با طنین اذان، در وجودش رسوخ می یابد.

«لاـ اله الاّـ اللَّه»، یعنی جز او، کسی ارزش معبودشدن نـدارد. کمال و جمال، فقط از آنِ اوست و جز او، هرچه و هر که باشـد، کمالی از خود ندارد که انسان او را بپرستد و به او عشق ورزد. حیات واقعی از آنِ اوست که فناناپذیر است و غیرِ او، همه چیز رو به فناست. تنها اوست که به کسی وابسته نیست و غیرِ او، هرچه باشد، نیازمند اوست. او گرفتار ضعف و خستگی نمی شود و خواب و چُرت او را فرانمی گیرد که اگر لحظه ای، عالَم را به حال خود رها کند، چیزی باقی نمی ماند. مالِک هستی اوست و همه مملوک اویند. چرا خالق و مالک خود را بندگی نکنیم و سراغ دیگران برویم؟ چرا بایـد مملوکی، مملوک دیگر را بپرستد؟

البته مشرکان، خداوند را به عنوان خالق جهان پذیرفته بودند؛ ولی بت ها را شفیع خود می دانستند. این آیه می گوید: پناهگاه موهوم و ساختگی خود را رها کنید که شفاعت، تنها در دست اولیای الهی است؛ آن هم در جایی که خداونـد اجازه دهـد. پایان آیه از علم و قـدرت بی پایان الهی، به کرسی (تخت حکومتی) تعبیر کرده است تا بفهمانـد خداوند نه تنها مالک هستی است، بلکه حاکم و مسلّط بر تمام موجودات است و هیچ چیز و هیچ کس از دایرهٔ قدرت و ارادهٔ او خارج نیست.

از این آیه می آموزیم:

در برابر معبودی سر فرود آوریم که همهٔ کمالات را اعم از علم و قدرت و محبّت داراست و از هرگونه نقص و عیب و ضعف مبرّاست.

۲۱۳- نفی طاغوت؛ مقدمهٔ پذیرش دین

لَا إِکْرَ اهَ فِی الـدِّینِ قَـدْ تَبَیَّنَ الرُّ شْـدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیُؤْمِنْ بِاللَّـهِ فَقَـدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْ وَهِ الْوُثْقَیٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّـهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ (۲۵۶)

ص: ۲۴۹

در [پـذیرش] دین، هیـچ اجبـاری نیست. راه رشـد از گمراهی روشن شـده است؛ پس هرکه به طاغوت کافر شود و به خـداوند ایمان آورد، به دستگیرهٔ محکمی دست یافته است که گسستی برای آن نیست و خداوند شنوای داناست.

اللَّـهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَـئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۵۷)

خداوند سرپرست مؤمنان است. آن ها را از تاریکی ها به سوی نور می بَرد؛ ولی سرپرستان کفّار، طاغوت ها هستند که آن ها را از نور به تاریکی ها می کشانند. آن ها اهل آتش اند و همواره در آن خواهند بود.

ایمـان، امری قلبی است که هرگز بـا اجبـار بیرونی حاصل نمی شود؛ بلکه برهان و اخلاق و موعظه است که ایمان را در دل ها نفوذ می دهـد و عقیـده به شـخص یـا مکتبی را در درون انسـان بـاروَر می سـازد. خداونـد برای رشـد و کمال انسان، ازسویی پیـامبران: و کتـاب های آسـمانی را فرسـتاده است تا بشـر راه را از بیراهه بازشـناسد؛ ازسوی دیگر، به او اختیار داده است تا هر راهی را می خواهـد، انتخـاب کنـد. بنـابراین، پیامبران: کسـی را به ایمان آوردن مجبور نکرده انـد؛ زیرا ایمانِ اجباری ارزشـی نـدارد، همان طورکه کفر اجباری کیفری ندارد. اگر کسـی فقط بندهٔ خدا شود، در دایرهٔ ولایت الهی قرار می گیرد و خداوند، خـود، کارهـای او را سـرپرستی می کنـد، به گـونه ای که بر سـر دو راهی هـای زنـدگی، به سـوی حـق هـدایت می شـود و از خطرهای گوناگون محفوظ می مانـد. درمقابل، هرکس به غیرخـدا دل بنـدد و به او تکیه کند، باید بداند که همان غیرخدا، او را در تاریکی های جهل و شـرک و خرافه گرفتار می کند. درنتیجه، راهی نیز به سوی درک حقیقت و روشـنایی برای او باقی نمی ماند.

از این آیات می آموزیم:

۱. دینی ارزش دارد که با اختیار و آزادی، انتخاب و برپایهٔ شناخت و آگاهی بنا شود.

۲. راه حق یکی است؛ اما راه های انحرافی بسیار. لذا واژهٔ «نور» در آیه، به صورت مفرد و واژهٔ «ظلمات» به صورت جمع آمده است.

۳. راه حق، نور است؛ یعنی سبب رشد، حرکت، امید و آرامش است. اما راه باطل، تاریکی است؛ زیرا مایهٔ گمراهی و جهل و اضطراب است.

۲۱۴- دلیل و منطق؛ نه مغلطه و سفسطه

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِی حَـاجَّ إِبْرَ اهِیمَ فِی رَ بِّهِ أَنْ آتَـاهُ اللَّـهُ الْمُلْکَ إِذْ قَالَ إِبْرَ اهِیمُ رَ بِّیَ الَّذِی یُحْیِی وَیُمِیتُ قَالَ أَنَا أُحْیِی وَأُمِیتُ قَالَ إِبْرَ اهِیمُ فَإِنَّ اللَّـهَ یَأْتِی بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِ قِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِ بِ فَبُهِتَ الَّذِی کَفَرَ وَاللَّـهُ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ (۲۵۸)

آیـا نظر نکردی به [حـال نمرود،] کسـی که خداونـد به او پادشـاهی داده بود؛ ولی او [ازروی کـبر و غرور،] بـا ابراهیم دربـارهٔ پروردگـارش به تنـدی گفت وگـو می کرد. آنگـاه که ابراهیم گفت: «خـدای من همـان کسـی است که زنـده می کنـد و می میراند»، او گفت: «من هم زنده می کنم و می میرانم.» ابراهیم گفت: «خداوند خورشـید را از مشرق می آورد؛ پس تو آن را از مغرب برآور.» [در این هنگام،] آن مرد کافر مبهوت و درمانده شد و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

در تاریخ آمده است نمرود از پادشاهان بابِل بود که ادعای خدایی می کرد و مردم را بنده و بَردهٔ خود می دانست. وقتی شـنید حضـرت ابراهیم علیه السـلام مردم را به پرسـتش خدای یگانه دعوت می کند، از سـرستیزه به او گفت: «هرکاری که خدای تو می کنـد، مـن نیز می کنم.» حضـرت ابراهیم علیه السـلام ابتـدا، به موضـوع مرگ و حیـات انسـان هـا اشـاره کرد که به دسـت خـداست؛ اما او دسـتور داد دو زنـدانی را آوردند و گفت که یکی از آن ها را آزاد کنند و دیگری را بکُشـند. با این کار ادّعا کرد که من نیز هرکس را بخواهم، می میرانم و هرکه را بخواهم،

زنده نگه می دارم. البته این کار او مغالطه ای بیش نبود. لذا حضرت ابراهیم علیه السلام طلوع خورشید از مشرق را که از نشانه های تدبیر خداوند در هستی است، مطرح کرد. در اینجا، نمرود از جواب بازماند و سرگشته و مبهوت شد. با این حال، حاضر به پذیرش حق نگردید. در آیات دیگرِ قرآن می خوانیم که سپس، نمرود دستور داد ابراهیم علیه السلام را به آتش بیندازند.

از این آیه می آموزیم:

۱. اگر انسان ظرفیت نداشته باشد، وقتی به قدرت می رسد، ادعای خدایی می کند و مغرور و متکبر می شود.

۲. پیامبران: براساس دلیل و منطق، مردم را به خدا دعوت می کردند؛ اما اهل باطل راهی جز مغالطه و سفسطه نداشتند و ندارند.

۲۱۵- زنده شدن مُردگان در دنیا

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنْشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۵۹)

یا همانند [عُزَیر،] کسی که از کنار یک آبادی عبور کرد، درحالی که دیوارها و سقف هایش فروریخته بود [و اجساد و استخوان های اهالی آن در هر سو پراکنده بود. او با خود] گفت: «خداوند چگونه این ها را پس از مرگ زنده می کند؟» پس خداوند او را صد سال میراند و سپس زنده کرد و به او فرمود: «چقدر درنگ کردی؟» گفت: «یک روز یا قسمتی از یک روز!» فرمود: «صد سال درنگ کرده ای! به غذا و نوشیدنی خود نگاه کن [که با گذشت سال ها] تغییر نیافته است و به الاغ خود نگاه کن [که چگونه متلاشی شده است! ما تو را میراندیم و زنده کردیم تا خود به اطمینان برسی] و برای مردم نیز تو را نشانه ای [از قدرت خود در

زنـده کردن مردگان] قرار دهیم. اکنون به اسـتخوان ها بنگر که چگونه آن ها را به هم پیونـد می دهیم و بر آن ها گوشت می پوشـانیم.» پس هنگـامی کـه [ایـن حقـایق برای آن مرد خـدا] آشـکار شـد، گفـت: «اکنـون می دانم که خداونـد بر هر کـاری تواناست.»

طبق آیـات قرآن، «عُزَیر» از پیـامبران بنی اسـرائیل، بر شـهری ویرانه عبور می کرد. او به خـدا و معـاد ایمـان داشت؛ امـا برای به دست آوردن اطمینان قلبی، از خداونـد خواست تا نحوهٔ زنده شدن مردگان را در قیامت به او نشان دهد. در این ماجرا، قدرت خداونـد کاملاً نمایان شـد. مواد غذایی فاسدشدنی با گذشت صد سال سالم ماند؛ ولی اسـتخوان محکم متلاشـی شد و البته به قـدرت الهی، دوباره به حال اول بازگشت. مهم تر از همه، خود عُزَیر صد سال مُرد؛ اما هیچ تغییری در جسم او رُخ نداد و فقط مانند کسی که به خواب رفته بود، از خواب بیدار شد.

از این آیه می آموزیم:

زنده شدن مُردگان در قیامت، کار محالی نیست و خداوند نمونه هایی از آن را در دنیا نشان داده است. خداوند قدرت خود را به شـکل های مختلفی در دنیا نشان می دهـد تا مردم بداننـد خداونـد بر هر کاری تواناست؛ همچنین، درخصوص معاد شک و تردید پیدا نکنند.

۲۱۶- چهار پرندهٔ ابراهیم علیه السلام

وَإِذْ قَالَ إِبْرَ اهِیمُ رَ بِّ أَرِ نِی کَیْفَ تُحْیِی الْمَوْتَیٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَیٰ وَلَ-ٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی قَالَ فَخُذْ أَرْ بَعَةً مِنَ الطَّیْرِ فَصُرْ هُنَّ إِلَیْکَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَیٰ کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَکَ سَعْیًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّ-هَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۲۶۰)

و آن هنگام [را یاد کنیـد] که ابراهیم گفت: «پروردگارا، به من نشان بـده که چگونه مُردگان را زنـده می کنی؟» فرمود: «مگر ایمان نیاورده ای؟» گفت: «چرا؛ ولی می خواهم قلبم آرامش یابد.» خداوند فرمود: «چهار گونه پرنده را برگیر و آن ها

را نزد خود جمع و سپس، قطعه قطعه کن [و درهم بیامیز]. سپس بر سر هر کوه، قسمتی از آن ها را قرار ده. آنگاه پرندگان را بخوان. به سرعت، به سوی تو می آیند و بدان که خداوند، توانای حکیم است.»

در آیهٔ قبل، داستانِ عُزَیرِ پیامبر را بیان کردیم که چگونه پس از صدسال مُردن، بار دیگر در همین دنیا زنده شد تا نمونه ای از قدرت خداوند را در زنده کردن مُردگان در قیامت ببینند. برای حضرت ابراهیم علیه السلام نیز ماجرای مشابهی اتفاق افتاد. این پیامبر الهی روزی از کنار دریا می گذشت. حیوان مُرده ای را دید که قسمتی از بدنش در دریا و قسمتی در خشکی است و حیواناتِ دریا و خشکی، آن را طعمهٔ خود قرار داده اند و از گوشت آن می خورند. دیدن این منظره، ابراهیم علیه السلام را به فکر واداشت که اگر نظیر این حادثه برای جسد انسانی رخ دهد و اجزای بدن او جزء جاندارانِ دیگر شود، در قیامت، چگونه این فرد با این بدن زنده خواهد شد! با آنکه ابراهیم علیه السلام پیامبر خدا بود و به معاد ایمان داشت، از خداوند خواست کیفیت زنده شدن چنین مُردگانی را به او نشان دهد. به فرمان خداوند، ابراهیم علیه السلام چهار پرندهٔ مختلف را ذبح و گوشت آن ها را در هم مخلوط کرد و آن مخلوط را بر سر دَه کوه قرار داد. آنگاه چهار پرنده را به نام، صدا کرد. به قدرت خداوند، اجزای پرندگان از نقاط مختلف جمع شده و همچون اول، زنده شدند و نزد او آمدند و ابراهیم علیه السلام پاسخ پرسش خود را دریافت.

از این آیه می آموزیم:

۱. معاد، جسمانی است و قدرت خداوند حاکم بر قوانین طبیعی است؛ نه محکوم آن ها. پس در قیامت، مشکلی برای جمع کردن اجزای یک بدن و تشکیل جسم وجود ندارد.

۲. منطق و استدلال، عقل را قانع می کند؛ اما دل آرام نمی گیرد. براین اساس، به دنبال رسیدن به اطمینان قلبی باشیم که راه آن توجه به قدرت خداوند است.

ص: ۲۵۴

۲۱۷- یک برابر با هفت صد

مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّ-هِ کَمَثَلِ حَبَّهٍ أَنْبَتَتْ سَ-بْعَ سَنَابِلَ فِی کُلِّ سُنْبُلَهٍ مِائَهُ حَبَّهٍ وَاللَّ-هُ یُضَاعِفُ لِمَنْ یَشَاءُ وَاللَّ-هُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ (۲۶۱)

مَثل کسانی که اموال خود را در راه خـدا انفاق می کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه، صد دانه باشـد و خداونـد، آن را برای هرکس بخواهـد [و شایسـتگی داشـته باشـد،] بیش ازاین فزونی می بخشـد و خـدا وسـعت بخش داناست.

در هر جـامعه ای، به طور طبیعی، درآمـدهای مردم متفـاوت است. علاـوه براین، حوادث طبیعی، همچون سـیل، زلزله، قحطی، آتش سوزی، سـرقت، بیمـاری، و ازکارافتـادگی و...، بـاعث می شود گروه هایی از افراد جامعه، کسب وکار خود را از دسـت بدهنـد و نتوانند زندگی خود را تأمین کنند. در این مواقع، راه چاره چیست؟ آیا باید این عده از مردم در فقر بسوزند و بسازند یـا دست نیـاز به سوی ثروتمنـدان بگیرنـد و با گرفتن وام های بابهره، همچون بَردهٔ آنان درآینـد و برای بازپرداخت وام و بهرهٔ آن، از هستی ساقط شوند؟

رباخواری از بیماری های اقتصادی جامعه است؛ زیرا ثروتمندان با گرفتن ربا، ثروتمندتر و فقیران با دادن ربا، فقیرتر می شوند؛ درنتیجه، فاصـلهٔ طبقـاتی میـان اقشار جامعه بیشتر می شود؛ اما اسـلام ربا را حرام کرده است و به جای آن، با زنـده کردن روح برادری و برابری میـان مسـلمانان، آنان را به انفاق در راه خـدا تشویق می کنـد. در این سوره نیز خداونـد در پانزده آیـهٔ پشـت سرهم، آثار انفاق را بیان کرده و سپس، در آیهٔ ۲۷۵، حرمتِ ربا را اعلام می فرمایـد. ازآنجاکه انگیزهٔ رباخواران اضافه شدن ثروت است، خداوند در این آیه می فرماید: در انفاق نیز هرچه را در راه خدا می دهید، افزایش می یابد و حتی هفت صد برابر می شود. هم خودِ شما رشد می کنید و هم مال شما باعث رشد جامعه و فقرزدایی از آن می شود.

ص: ۲۵۵

از این آیه می آموزیم:

۱. انفاق و کمک کردن به محرومان جامعه، اگر با نیّت پاک و از مال حلال باشد، نه تنها مایهٔ نقصانِ مال نیست، بلکه موجب رشدِ فرد و جامعه می شود.

۲. لطف خداوند محدودیت ندارد و هرکس به مقدار تلاش و ظرفیتش، از رحمت الهی بهره مند می شود.

۲۱۸- خدمت بدون منّت

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّ-هِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُ هُمْ عِنْدَ رَ بِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ **(۲۶۲)**

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند و سپس، در پی آنچه انفاق کرده اند، منّت نمی گذارند و آزاری نمی رسانند، پاداش آنان نزد پروردگارشان [محفوظ] است. آنان نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.

قَوْلٌ مَعْرُ وفٌ وَمَغْفِرَ ةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذًى وَاللَّ-هُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ **(۲۶۳)**

گفتار پسندیده [با نیازمندان] و گذشت [از تندی آنان] بهتر از صدقه ای است که آزاری به دنبال آن باشد. [بدانید که] خداوند بی نیاز بردبار است.

آیهٔ قبل مردم را به انفاق در راه خدا سفارش می کرد. این آیه شیوهٔ درست انفاق کردن را بیان می کند و می فرماید: اگر برای رضای خدا، چیزی به محرومان دادید، نه بر آن ها منّتی بگذارید و نه با گفتار یا رفتار خود، موجب رنجش خاطر آن ها شوید. بدانید آنچه داده اید، از شما نبوده که بر دیگران منّت بگذارید؛ بلکه مال خدا بوده که به شما عنایت فرموده است. به عکس، محرومان با قبول انفاقِ شما، اسباب رسیدن به پاداش را برای شما فراهم کرده اند.

اصولاً ـ اگر انفاق در راه خدا باشد، انسان نه از کسی انتظار پاداش یا تشکر دارد و نه منّت می گذارد. چنین کسانی از کار نیک خود پشیمان و اندوهگین

نمی شونـد؛ زیرا خداونـد آینـدهٔ انفاق کننـده را تضـمین فرموده است. آنان حتی اگر مالی برای انفاق کردن نداشـته باشـند، با روی خوش و سـخن نیک با نیازمندان رفتار می کنند که این رفتار، بسـیار بهتر از انفاقی است که به دنبال آن، رنجاندن و آزار محرومان باشد.

از این آیات می آموزیم:

۱. مراقب باشـیم کـاری که برای خـدا شـروع کرده ایم، به آفـاتی، همچون غرور و توقع یا منّت آلوده نشود؛ زیرا این ها ارزش کار را از بین می بَرند.

۲. حفظ آبروی مؤمن از رفع نیازهای مادی و جسمانی او مهم تر است؛ پس سعی کنیم شخصیت دیگران را پایمال نکنیم.

۲۱۹– ریا؛ شرک پنهان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۲۶۴)

ای کسانی که ایمان آورده اید، بخشش های خود را با منّت و آزار باطل نکنید، همانند کسی که مال خود را برای خودنمایی، به مردم انفاق می کنـد و به خدا و روز رسـتاخیز ایمان ندارد. پس مثال [کار] او همچون صـخره ای سـخت است که روی آن، [قشـر نازکی از] خاک باشـد، سـپس رگباری به آن رسـد و آن سـنگ را صاف [و خالی از خاک و گیاه] رها کند! [ریاکاران نیز] از دستاوردشان هیچ بهره ای نمی بَرند و خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۲۶۵)

و مَثل کسانی که اموال خود را در طلب رضای خداونـد و اسـتواری روح خود انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه ای بلند باشد و باران های درشت به

آن برسد و میوهٔ خود را دوچندان بدهد و اگر باران درشت نبارد، باران ریز بر آن می بارد [تا همیشه شاداب و پرطراوت باشد]. همانا خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست.

آیات قبل مؤمنان را به انفاق در راه خدا تشویق می کرد. این دو آیه انفاق های مقبول و مردودِ درگاه الهی را در قالب دو مثال بیان می کند: اول، کار فرد ریاکار را که برای تظاهر و خودنمایی انفاق می کند، به خاک نرمی تشبیه می کند که عمق آن همچون سنگ، سخت است و امکان نفوذ چیزی در آن و رویش چیزی از آن نیست. انفاق او به دیگران نفع می رساند؛ اما در خودش نفوذ نمی کند و خود، بهره ای از آن نمی برد. دوم، کار کسانی که با انگیزه ای پاک، برای خدا، نه برای خود یا مردم انفاق می کنند، همچون بذری است که در زمین حاصلخیز، در نقطه ای مرتفع کاشته می شود. نزول باران چه تند و چه کُند، نه تنها خاک و بذر آن را نمی شوید، بلکه مایهٔ رشد دوچندان آن می شود؛ زیرا در زمین، امکان نفوذ وجود دارد. زمین باران را به خوبی جذب می کند و ریشهٔ درخت را در خود می پروراند و محکم می کند.

از این آیات می آموزیم:

۱. کار خوبی ارزشمند است که با نیّت خوب همراه باشد و به دنبال آن، کار زشتی صورت نگیرد.

۲. خشنودی خدا و تقویت صفات خوب در روح انسان، انگیزه های درست خدمت به خلق است.

۳. تظاهر و ریاکاری نشانهٔ نداشتن ایمان واقعی به خدا و روز قیامت است.

۲۲۰- آتش ریا در خرمن خدمت

أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِ ى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَ اتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّ يَّةٌ ضُعَفَاءُ

فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَ قَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّ -هُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُ ونَ (۲۶۶)

آیا کسی از شما دوست دارد باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن، نهرها بگذرد و برای او، در آن باغ، از هرگونه میوه ای وجود داشته باشد و درحالی که به سِن پیری رسیده و فرزندانی کوچک و ناتوان دارد، گردبادی شدید همراه با آتش سوزان به آن باغ بوزد و باغ را یکسره بسوزاند. [چنین است حال کسانی که انفاق های خود را با ریا و منّت و آزار باطل می کنند.] این چنین، خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند؛ باشد که بیندیشید [و راه حق را بیابید]!

این آیه تمثیلی است دربارهٔ کسانی که کار نیکو انجام می دهند؛ اما با ریاکاری و منّت گذاشتن یا رنجانیدنِ دیگران اثر کار خود را از بین می بَرند. انفاق و کمک به محرومان همچون کاشتن درخت در بوستانِ جامعه است که زحمت بسیار دارد تا به بار بنشیند و ثمر دهد؛ اما اگر از این کارِ نیک مراقبت نشود و آفاتی همچون خودنمایی آن را فراگیرد، در مدتی بسیار کوتاه نابود می شود و جز حسرت و پشیمانی، چیزی باقی نمی ماند.

در روایات آمده است که روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مسلمانان فرمودند: ذکر خدا بگویید که با هر ذکری، یک درخت در بهشت نصیب شما می شود. کسی از میان جمع گفت: پس ما باغ های بسیار در بهشت خواهیم داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: البته گاهی با همان زبانی که ذکر خدا گفته اید، غیبتی می کنید که آتش آن، همهٔ درختان را می سوزاند.

از این آیه می آموزیم:

۱. انجام دادن کارهای نیک ما را دچار غرور نکند؛ زیرا چه بسا با کار زشتی دیگر، اثر آن را از بین برده ایم.

۲. سال ها طول می کِشد تا درختان باغی رشد کنند و به بار بنشینند؛ اما آتش در ساعتی، همهٔ آن ها را به خاکستر تبدیل می کند. در قیامت که

انسان محتاج عمل نیکوست، سخت است که ببیند ریا و منّت و آزار چگونه کارهای او را نابود کرده است.

۲۲۱- حفظ کرامت محرومان

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَیِّبَاتِ مَا کَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَکُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَیَمَّمُوا الْخَبِیثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِیهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِیهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ (۲۶۷)

ای کسانی که ایمان آورده اید، از اموال پاک و حلالی که به دست آورده اید و از آنچه ما برای شما از زمین رویانیده ایم، انفاق کنید و برای انفاق، سراغ چیز های ناپاک و پست نروید؛ درحالی که خود شما هم حاضر نیستید آن ها را بپذیرید، مگر ازرویِ چشم پوشی و ناچاری. بدانید که خداوند بی نیاز و ستوده است.

نقل کرده اند که مسلمانان دربارهٔ اینکه چه چیز را به محرومان ببخشند و انفاق کنند، از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سؤال کردند. این آیه قاعده ای کلی را دراین باره بیان کرد: از اشیا و اموال پاک و دل پسند هرچه باشد، انفاق کنید؛ چه پول و ثروتی باشد که از راه کسب و تجارت به دست می آید و چه خوردنی ها و محصولاتی که از زمین می روید. مهم آن است که از مال حلال و طبع پسند باشد؛ نه آنکه غذا یا پوشاک های دورریختنی که ارزش خود را از دست داده است، به دیگران ببخشید. آن گونه که در تفاسیر آمده است، برخی مردم مدینه هنگام انفاق، خرماهای خشک و نامرغوب را به فقرا می دادند و خرماهای مرغوب را برای خود نگه می داشتند. این آیه در سرزنش چنین افرادی نازل شد و فرمود: اگر آنچه را به فقرا می دهید، به خود شما می دادند، می پذیرفتید؟

از این آیه می آموزیم:

۱. در انفاق، باید کرامتِ محرومان حفظ شود. انفاق چیزهای پَست و بی ارزش نه تنها ارزشی ندارد، بلکه توهین به دیگران است.

۲. هدف از انفاق، رهایی از بُخل است، نه رهایی از اشیای زائد و بی ارزش.

۳. وجدان انسان بهترین معیار برای رفتار مناسب با دیگران است. آنچه را برای خود نمی پسندی، برای دیگران مپسند. آنچه را خود دوست نمی داری، به دیگران انفاق مکن.

۲۲۲– وعده های خدا یا وعده های شیطان

الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (۲۶۸)

[هنگام انفاق،] شیطان شما را از فقر و تهیدستی بیم می دهد و شما را به فحشا و زشتی ها فرامی خواند؛ ولی خداوند از جانب خود، به شما وعدهٔ آمرزش و فزونی می دهد؛ زیرا خداوند وسعت بخش داناست.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (۲۶۹)

خداوند حکمت و بینش را به هرکس بخواهد [و شایسته ببیند،] می دهد و به هرکس حکمت داده شود، خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان، کسی پند نمی گیرد.

شیطان و افراد شیطان صفت انسان را به شکل های گوناگون، از کمک به دیگران منع می کنند. گاهی می گویند: «تو خودت در آینده، به این پول نیاز داری. بیماری و پیری و تنهایی داری.» گاهی می گویند: «چرا تو زحمت بکشی و به او بدهی؟ اگر خدا می خواست او فقیر و بی چیز نبود.» این افراد ازسویی، جلوی بخشش و سخاوت را می گیرند و انسان را به جمع و ذخیرهٔ اموال سفارش می کنند؛ ازسوی دیگر، انسان را از فقر در آینده می ترسانند؛ درحالی که نیاز ما به بخشش الهی در فردای قیامت، به مراتب بیشتر از

نیازمان در فردای دنیاست. علاوه براین، خداوند آیندهٔ کسی را که در راه او انفاق کند، تضمین کرده و درحقیقت، از فقر بیمه شده است. متأسفانه، بسیاری از مردم به این نکات حکیمانه توجه نمی کنند و تحت تأثیر وسوسه های شیطانی قرار می گیرند. آن ها فقط مال و ثروت را خیر می دانند؛ درحالی که خیر واقعی، داشتن بینش و قدرت تشخیص صحیح است تا انسان با وجود وعدهٔ مغفرت الهی، گوش به وعده های پوچ شیطانی نسپارد.

از این آیات می آموزیم:

۱. از ترس فقر، بخل نورزیم که این وسوسه ای شیطانی است تا انفاق نکنیم. در برابر این ترس، یاد فضل و رحمتِ الهی را در خود زنده نگه داریم.

۲. نشانهٔ داشتن عقلِ سلیم، ترجیح وعده های الهی بر وعده های شیطانی است. در دیدگاه دینی، کسی صاحبِ خِرد است که مطیع خدا باشد، نه مطیع هوا و هوس خود یا دیگران.

۲۲۳- انگیزهٔ الهی در کمک به محرومان

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْ تُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّ-هَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ (۲۷۰)

هر مالی که انفاق یا هر نذری که عهد کرده اید، خداوند آن را می داند و برای ستمگران هیچ یاوری نیست.

إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَ اءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّ-هُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (۲۷۱)

اگر صدقات را آشکارا بدهید، کار خوبی است؛ ولی اگر آن ها را پنهان کنید و به نیازمندان بدهید، این برای شما بهتر است و بخشی از گناهان شما را می زداید و خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است.

ص: ۲۶۲

از موانع انفاق در میان مردم، آن است که می گویند: دفعهٔ قبل که به او کمک کردم، حتی از من تشکر نکرد یا به چشمش نیامد که من چنین خدمتی به او کرده ام؛ پس برای چه، از مال خودم به چنین کسی ببخشم؟ این آیه می فرماید: درست است که او کار تو را ندید یا تشکر نکرد؛ اما خداوند دیده و نزد او ثبت شده است. مگر تو برای خدا انفاق نکردی؟ پس چرا مزدش را از مردم می خواهی؟

همین که انسان بداند خداوند کارهای او را می بیند، خود، بهترین انگیزه برای انجام دادن کار نیک است. ازطرفِ دیگر، بی توجهی به محرومان به تعبیر قرآن، ظلمی است که انسان را از هر یار و یاوری در قیامت محروم کرده و زمینهٔ شفاعت اولیای خدا را در حق او از بین می بَرد. مطابق روایات، بهتر است فرد مؤمن زکات واجب را به صورت علنی، ولی صدقهٔ مستحب را مخفیانه بدهد؛ زیرا عملِ واجب، وظیفه ای عمومی است و معمولاً به دور از ریا انجام می شود.

از این آیات می آموزیم:

۱. خداوند از انفاق ما باخبر است؛ پس شایسته است بهترین مال را با والاترین انگیزه در راه خدا بدهیم.

۲. انفاق باید گاهی علنی و گاهی مخفی باشد. انفاق علنی عامل تشویق دیگران می شود و انفاق پنهانی، انسان را از خودنمایی و ریا دور نگه می دارد و آبروی گیرندهٔ صدقه را حفظ می کند.

۳. انفاق وسیلهٔ آمرزش گناهان است. توبه فقط به دعا و گریه نیست؛ بلکه گاهی باید از مال گذشت تا خدا از گناهان ما بگذرد.

۲۲۴- انفاق حتی به مشرکان

ص: ۲۶۳

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَـٰكِنَّ اللَّـهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّـهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ (۲۷۲)

هدایت یافتن آنان بر عهدهٔ تو نیست؛ بلکه خداوند هرکه را بخواهد [و شایسته باشد،] هدایت می کند. هر مالی که انفاق کنید، به نفع خودتان است [و خدا به آن نیازی ندارد] و جز برای کسب رضای خدا انفاق نکنید. هر مالی که انفاق کنید، [پاداش] آن را به طور کامل دریافت می کنید و بر شما ستم نخواهد شد.

طبق آنچه در تفاسیر آمده است، مسلمانان دربارهٔ انفاق کردن به فقیرانِ مشرک، تردید داشتند. هنگامی که از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دراین باره پرسیدند، این آیه نازل شد و فرمود: پذیرش دین نباید تحت فشار و اجبار باشد؛ به طوری که فقرا برای به دست آوردن لقمه ای نان، اظهار اسلام کنند تا مسلمانان به آنان انفاق کنند. همان گونه که بخشش های الهی در این دنیا، شامل حال همهٔ انسان ها، چه مؤمن و چه کافر می شود، مؤمنان نیز باید در کمک به نیازمندان، غیرمؤمنان را نیز در نظر بگیرند با این دید که آن ها نیز مخلوق خدا هستند و به آن ها انفاق کنند و بدانند که خداوند پاداش آنان را به طور کامل می دهد. البته انفاق به غیرمسلمانان، درصورتی رواست که موجب تقویت کفر و پیشرفت اهداف دشمنان نشود؛ بلکه موجب آشنایی آن ها با روح نوع دوستیِ اسلام شود.

از این آیه می آموزیم:

۱. پذیرش دین اجباری نیست و هیچ کس، حتی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نمی تواند کسی را به پذیرش اسلام مجبور کند.

۲. اسلام مکتب انسان دوستی است و فقر و محرومیت را حتی برای غیرمسلمانان نمی پسندد.

ص: ۲۶۴

۲۲۵- حق محرومان در اموال ثروتمندان

لِلْفُقَرَ اءِ الَّذِينَ أُحْصِ رُ وا فِي سَبِيلِ اللَّ ـهِ لَا يَسْـتَطِيعُونَ ضَـرْ بًا فِي الْأَرْ ضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِ فُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّ ـهَ بِهِ عَلِيمٌ (۲۷۳)

[انفاق و صـدقه] از آنِ نیازمنـدانی است که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند، و نمی توانند [برای تأمین هزینهٔ زندگی] سـفر کننـد. از شـدّت عفاف و آبروداری، شـخص بی اطلاع، آنان را بی نیاز می پندارد؛ اما تو آنان را از چهره هایشان می شناسـی. آنان هرگز با اصرار، از مردم چیزی نمی خواهند و هر مالی به آنان انفاق کنید، به طور قطع، خداوند از آن آگاه است.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّ ا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُ هُمْ عِنْدَ رَ بِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۴)

کسـانی که اموال خود را در شب و روز و در پنهـان و آشـکار انفاق می کننـد، اجر و پاداش آنان نزد پروردگارشان است و نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.

پیش تر بیان شـد که اسـلام برای اعتـدال جامعـهٔ اسـلامی، توصـیه هایی کرده که ازجملهٔ آن ها انفاق است؛ یعنی ثروتمندان و توانمنـدان از مـال و ثروت خود، به محرومـان جـامعه کمـک کننـد. این آیـات به یکی از نمونه هـای مهم انفـاق به مهاجران و مجاهدان اشاره می کند و می فرماید: اینان در مسـیر هجرت و جهاد، از خانه و کاشانهٔ خود آواره شده اند و در دیار غربت، نه مالی دارند و نه امکان کسب درآمد برای آن ها وجود دارد؛ اما عفت نفس و خویشـتن داریِ آنان نیز اجازه نمی دهد از مردم چیزی بخواهنـد و نیـاز خود را مطرح کننـد. بنابراین، عموم مردم آنان را بی نیاز می پندارنـد. طبق آیات قرآن، مؤمنان بایـد به فکر این گونه آبرومندان باشند و اجازه ندهند برادران دینی شان در سختی و رنج به سر بَرند.

در تاریخ آمده است که در صدر اسلام، گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همراه ایشان از مکه به مدینه هجرت کردند. اینان در مدینه، نه خانه ای داشتند و نه درآمدی؛ زیرا مشرکان مکه زندگی و اموالشان را مصادره کرده بودند. مردم مدینه نیز برخی از آنان را در خانه های خود جای دادند و زندگی شان را اداره می کردند. بااین حال بیشترِ آنان در کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در محلی به نام «صُفه» زندگی می کردند. این آیه به مؤمنان سفارش می کند که به وضع آنان رسیدگی کنند.

از این آیات می آموزیم:

۱. خداوند در اموال ثروتمندان، حقی برای نیازمندان قرار داده است.

۲. پیش ازآنکه نیازمندان نیاز خود را مطرح کنند، باید به آن ها رسیدگی شود و نباید اجازه داد آبروی مؤمن ریخته و در جامعه تحقیر شود.

۳. در فرهنگ قرآن، فقیر کسی است که به دلیل عوارض جسمانی، همچون بیماری و پیری یا عوامل طبیعی، مثل سیل و زلزله یا حوادثی مانند جنگ، توان و امکان ادارهٔ زندگی خود را ندارد؛ ولی بااین حال، حفظ آبرو را واجب تر از داشتن رفاه مادی می داند.

۴. خداوند زندگی کسانی را که در راه او انفاق کنند، از فقر بیمه کرده است و بیمی برای آن ها نیست؛ همان طورکه آن ها نیز به سبب توکل بر خدا، هیچ گاه از انفاق خود، پشیمان یا اندوهگین نمی شوند.

۲۲۶- ربا؛ ظلم به نیازمندان

الَّذِینَ یَأْکُلُونَ الرِّ بَا لَا یَقُومُونَ إِلَّا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطُهُ الشَّیْطَانُ مِنَ الْمَسّ ذَٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّ بَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَحَرَّ مَ الرِّ بَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَ بِّهِ فَانْتَهَیٰ فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُ هُ إِلَی اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ (۲۷۵)

کسانی که ربا می خورنـد، از جا برنمی خیزند، مگر همانند برخاستن کسی که در اثر تماس شیطان، آشفته و دیوانه شده [و تعادل خود را از دست داده] است. این آسیب بدان سبب است که گفتند: «خرید و فروش مانند رباست.» درحالی که خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است. پس هرکس که موعظهٔ پروردگارش به او رسید و [از رباخواری] دوری کرد، آنچه در گذشته [قبل از تحریم ربا، از این راه به دست آورده]، از آن اوست و کار او به خدا واگذار می شود. اما کسانی که [به رباخواری] بازگردند، اهل آتش خواهند بود و در آن، جاودانه می مانند.

يَمْحَقُ اللَّ-هُ الرِّ بَا وَيُرْ بِی الصَّدَقَاتِ وَاللَّ-هُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ (۲۷۶)

خداونـد ربا را نابود می کنـد؛ ولی صـدقات را افزایش می دهـد. [بدانیـد که] خداوند هیچ انسان ناسپاس و کافرِ گنهکاری را دوست نمی دارد.

خداونـد در چهارده آیـهٔ پی درپی، مؤمنان را به انفاق تشویق کرده و آثار فردی و اجتماعی آن را بیان می فرمایـد تا ازسویی، روح سخاوت را در مؤمنان زنده و دل بستگی آن ها را به دنیا کم کند؛ ازسوی دیگر، اختلاف طبقاتی کمتر و روح برادری و برابری در جامعهٔ اسلامی حاکم شود. اکنون در پایان این آیات، قرآن پدیدهٔ شوم رباخواری را مطرح می فرماید که هم تعادل اقتصادی جامعه را برهم می زنـد و هم تعادل روحی فرد رباخوار را. ربا ازسویی، موجب ایجاد کینه و نفرت در دل ضعیفان از ثروتمنـدان می شود و جامعه را به فروپاشی می کشانـد و ازسوی دیگر، نوعی جنون را برای رباخوار به دنبال می آورد؛ زیرا رباخوار جز پول و طلا، هیچ نمی شناسد و همه چیز، حتی عواطف بشری را با پول معامله می کند.

مال رباخوار نقشی در تولیـد یا کارهای خدماتی جامعه ندارد و فکر یا بازوی او کاری انجام نمی دهد. رباخوار با قرض دادن پول خود به فرد نیازمند، از او پولی اضافه بر آنچه داده است، طلب می کند. نتیجهٔ این کار درنهایت آن

است که ضعیف، ضعیف تر و غنی، غنی تر می شود و این بدترین ظلم در حق محرومان جامعه است؛ لذا در تمام ادیان الهی، ربا حرام بوده و برای رباخوار مجازات تعیین شده است. درظاهر، ربا موجب افزایش ثروت و صدقه باعث کاهش آن می شود؛ اما آثار و برکات اموال به دست خداست. مالی که از راه ربا به دست آید، چون نفرت محرومان را به دنبال دارد، به جای آنکه مایهٔ سعادت فرد شود، امنیت جانی و مالی را از رباخوار سلب می کند و چه بسا مایهٔ نابودی اصل اموال او شود. به عکس، صدقه دهنده با محبوبیتی که در جامعه به دست می آورد، در آرامش و امنیت به سر می برد و زمینهٔ رشد و رفاه برای او فراهم می شود.

از این آیات می آموزیم:

۱. رباخواری باعث برهم خوردن تعادل روحی و اقتصادی جامعه می شود؛ تاآنجاکه در جامعه، به جای محبت، نفرت و به جای عدالت، ظلم رواج می یابد.

۲. اسلام دینی جامع و جامعه نگر است و برای امور اقتصادی مردم برنامه دارد؛ نه آنکه فقط عباداتی خشک را بر مردم تکلیف کند و دنیای آن ها را به حال خودشان رها کرده باشد.

۳. رباخواری نوعی ناسپاسی است. اموالی که خدا در اختیار ما قرار داده است، امانتی بیش نیست و انفاق نکردن این اموال، کفران نعمت است که چه بسا باعث نابودی آن شود.

۲۲۷– نماز در کنار زکات

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُ هُمْ عِنْدَ رَ بِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۲۷۷)

ص: ۲۶۸

کسانی که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده اند و نماز را برپا کرده و زکات را پرداخته اند، پاداششان نزد پروردگارشان [محفوظ] است و نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.

آیات قبل در مذمت افزون طلبی ازطریق رباخواری بود. این آیه مؤمن واقعی را کسی معرفی می کند که نه فقط ربا نمی گیرد، بلکه با پرداخت بخشی از اموال خود به عنوان زکات، به فکر محرومان و نیازمندان است. چنین فردی دین را در عبادات فردی محصور نمی داند؛ بلکه همواره در فکر خیررسانی به دیگران است.

از این آیه می آموزیم:

در کنار رابطه با خالق در نماز، رابطه با مخلوق ازطریق پرداخت زکات، بخشی از ویژگی های مؤمن است.

۲۲۸- ربا؛ جنگ با خدا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّـهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۲۷۸)

ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید و آنچه را از [مطالبات] ربا باقی مانده است، رها کنید؛ اگر ایمان دارید.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّـهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ (۲۷۹)

پس اگر چنین نکردید، [بدانید که] با خدا و پیامبرش به جنگ برخاسته اید و اگر توبه کنید، [اصل] سرمایه های شما [بدون سود]، از آنِ خودتان است [و دراین صورت،] نه ستم می کنید و نه بر شما ستم می شود.

هنگامی که آیات مربوط به تحریم ربا نازل شد، برخی مسلمانان از راه ربا، طلب هایی از مردم داشتند و به همین سبب، از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دراین باره سؤال کردند. آیات فوق نازل شد و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در اجتماع مسلمانان اعلام کردند:

همهٔ قراردادهای مربوط به ربا را زیر پا می گذارم و پیش از همه، خویشان من باید دست از ربا بردارند. در آیات قبل خواندیم که کمک به محرومان و قرض دادن به آنان، در حکم قرض دادن به خداست و خداوند پاداش آن را می دهد. این آیات نیز به کسی که با گرفتن ربا به محرومان ستم می کند، چنین هشدار می دهد: بدان با خدا طرف هستی و اگر دست از رباخواری برنداری، خدا و رسولش به حمایت از نیازمندان برمی خیزند و تو در جنگ با آنان قرار می گیری.

از این آیات می آموزیم:

۱. ایمان فقط به نمازخواندن و روزه گرفتن نیست؛ بلکه دوری از کسب مال حرام، شرط ایمان و نشانهٔ تقواست.

۲. اسلام مالکیت را محترم می شمرد؛ اما به ثروتمندان، اجازهٔ بهره کشی و استثمار نمی دهد.

۳. سلطه گری و سلطه پذیری، هر دو، محکوم است. به بیان دیگر، هم ربادادن ممنوع است و هم رباگرفتن.

۲۲۹– رفتار انسانی با بدهکاران

وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَ ةٍ فَنَظِرَ ةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَ ةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۲۸۰)

و اگر [بدهکار] تنگ دست بود، او را تا هنگام توانایی مهلت دهید و [درصورتی که واقعاً توان پرداخت ندارد،] اگر ببخشید، برای شما بهتر است؛ اگر [نتایج آن را] بدانید.

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْ جَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّـهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۲۸۱)

و بترسید از روزی که در آن، به پیشگاه خداوند بازگردانده می شوید و سپس، به هرکس [جزای] آنچه کسب کرده است، بی کم وکاست داده می شود و به کسی ستمی نخواهد شد.

در ادامهٔ آیات گذشته که مؤمنان را به پرداخت انفاق و قرض الحسنه تشویق و آنان را از گرفتن ربا نهی می کرد، این آیه به نکتهٔ مهم اخلاقی اشاره می کند و می فرماید: نه تنها در قرض دادن ربا نگیرید، بلکه حتی اگر در موعد مقرر، شخص بدهکار توان پرداخت نداشت، به او مهلت دهید و اگر می توانید، بدهی او را ببخشید و بدانید که این بخشش شما بی پاسخ نمی ماند و خداوند در قیامت، آن را بی کم وکاست جبران می فرماید. به راستی، اگر این سفارش های دین در جامعه اجرا شود، صفا و صمیمیت تا چه حد رواج پیدا می کند؟ دراین صورت هم نیازِ نیازمندان برطرف می شود و هم ثروتمندان به حرص و بخل و دل بستگی به دنیا دچار نمی شوند و درنهایت، دیوار میان غنی و فقیر کوتاه می شود.

از این آیات می آموزیم:

۱. اساس در انفاق و قرض دادن، ایجاد رفاه برای محرومان است. پس نباید کاری کرد که آنان با بازپرداخت بدهی، دوباره تنگ دست و ناتوان شوند.

۲. اسلام حامی واقعی مستضعفان است و با تحریم ربا و تشویق انفاق، خلأهای اقتصادی جامعه را پُر می کند.

۳. به دست آوردن رضایت محرومان و رضای خالق از کسب درآمد بهتر است.

۲۳۰- عدالت در ادای حق الناس

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِى عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ

الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهًا أَوْ ضَعِیفًا أَوْ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجَالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونَا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَکِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَیٰ وَلَا یَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیرًا أَوْ کَبِیرًا إِلَیٰ أَجَلِهِ ذَٰلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَیٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِیرُونَهَا بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَکْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَایَعْتُمْ وَلَا یُضَارَّ کَاتِبٌ وَلَا شَهِیدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَیُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۲۸۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که [بر اثر وام یا معامله] بدهی مدّت داری به یکدیگر پیدا می کنید، آن را بنویسید. نویسنده ای میان شما، به عدالت [سند را] بنویسد. کسی که توان نوشتن دارد، نباید از نوشتن خودداری کند؛ همان طورکه خدا به او تعلیم داده است. پس او بنویسد و آن کس که بدهکار است، املا کند و از خدایی که پروردگار اوست،پروا کند و چیزی از آن فرونگذارند. همچنین اگر بدهکار، سفیه یا ضعیف استیا توانایی املاکردن ندارد، ولیِّ او با رعایت عدالت [مدّت و مقدار بدهی را] املا کند و دو نفر از مردان را [بر این حق] شاهد بگیرید و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از گواهانی که دربارهٔ آن ها توافق دارید تا اگر یکی از آنان فراموش کرد، دیگری به او یادآوری کند. شهود نباید هنگامی که آن ها را [برای ادای شهادت] دعوت می کنند، خودداری کنند. از نوشتن [بدهی های] کوچک یا بزرگِ مدت دار، ملول نشوید. این نزد خدا به عدالت نزدیک تر و برای ادای شهادت، استوارتر و برای پیشگیری از شک و تردید بهتر است، مگر اینکه دادوستد نقدی باشد که میان خود، دست به دست می کنید. دراین صورت، ایرادی بر شما نیست که آن را ننویسید. هنگامی که خرید و فروش [نقدی هم] می کنید، شاهد بگیرید. نباید به نویسنده و شاهد [به دلیل حق گویی] زیانی برسد [و زیر فشار قرار گیرند] و اگر چنین کنید، از فرمان خداوند خارج شده اید و از [مخالفت فرمان] خدا بپرهیزید. خداوند [راه درست زندگی را] به شما تعلیم می دهد و او به هر چیزی داناست.

این آیه که طولانی ترین آیهٔ قرآن کریم است، دربارهٔ «حق الناس»، یعنی حفظ حقوق مالی مردم توصیه هایی کرده است. به دنبال آیات قبلی که دربارهٔ احکام اقتصادی اسلام و با تشویق مردم به انفاق و قرض دادن آغاز شد و با تحریم ربا ادامه یافت، این آیه شیوهٔ درست دادوستد را چه به صورت نقدی و چه به صورت نسیه بیان می کند تا معاملات مردم از هرگونه اشتباه یا ستمی دور بماند و هیچ یک از دو طرف زیان نبینند. توصیه های خداوند در این آیه برای دادوستد و هرگونه معامله، بدین صورت خلاصه می شود:

۱. برای هر دِینی، چه وام و چه معاملهٔ نسیه، چه اندک و چه بسیار، سندی تنظیم و نوشته شود.

۲. نویسنده ای غیر از دو طرف معامله، آن را بنویسد؛ ولی براساس اقرار کسی که بدهی به گردن او می آید.

۳. بدهکار و نویسنده خدا را در نظر گیرند و چیزی از حق فروگذار نکنند.

۴. علاوه بر نوشتن، دو طرف، دو شاهد مطمئن را بر تحقق معامله گواه بگیرند.

۵. در معاملات نقدی، نوشتن لازم نیست و وجود گواه کافی است.

از این آیه می آموزیم:

۱. اسلام دینی جامع و جامعه نگر است و علاوه بر توجه به بُعد فردی و رشد روحی، به مسائل حقوقی و اقتصادی جامعه، توجه جدّی و عمیق می کند.

۲. سفارش به نوشتن در عصری که عموم مردم از سواد بهره ای نداشته اند، نشانهٔ توجه دین به موضوع سوادآموزی و رشد علمی است.

۳. سفارش به نوشتن قرارداد برای پایدارکردن اعتماد و اطمینان میان مردم است، نه آنکه نشانهٔ بی اعتمادی باشد؛ زیرا مسائلی همچون فراموشی و اشتباه یا انکار، آرامش و امنیت اقتصادی جامعه را برهم می زند.

ص: ۲۷۳

۲۳۱- ثبت معاملات اقتصادی

وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِ هَانٌ مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ وَلْيَتَّقِ اللَّـهَ رَ بَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ وَاللَّـهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ (۲۸۳)

و اگر در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید، وثیقه ای بگیرید و اگر یکی از شما دیگری را امین شمرد [وثیقه لازم نیست و] کسی که امین شمرده شده است، امانت [را به موقع] بازگرداند و از خدایی که پروردگار اوست، پروا کند و شهادت را کتمان نکنید و هرکس آن را کتمان کند، پس بی شک، قلبش گنهکار است و خداوند به آنچه انجام می دهید، داناست.

آیهٔ قبل دربارهٔ تنظیم اَسناد تجاری و مکتوب کردن هرگونه معاملهٔ غیرنقدی یا وام بود. این آیه سفارش می کند که حتی در سفر نیز این کار را انجام دهید و اگر نویسنده ای نیافتید، با گرفتن چیزی از بدهکار به عنوان وثیقه، معامله را محکم و استوار کنید؛ اما هم طلبکار و هم بدهکار بدانند که آنچه نزد آن هاست، امانت است و باید به موقع و به نحو درست، به صاحبش بازگردانند. طلبکار حق بهره برداری از وثیقه را ندارد؛ بلکه باید در حفظ آن بکوشد تا هنگامی که بدهکار بدهی اش را پرداخت کرد، گرویی را سالم به او تحویل دهد.

ازسوی دیگر، بدهکار نیز درحقیقت، امین شمرده شده که طرف معامله قرار گرفته است. پس باید به موقع، بدهی اش را ادا کند تا ضرری متوجه طلبکار نشود؛ به خصوص در جایی که طلبکار اعتمادش به او تاحدی بوده که از او گرویی نستانده است که دراین صورت، باید خدا را در نظر گیرد و حقی را پایمال نکند. آیه در پایان، به عموم مؤمنان این گونه سفارش می کند: در ادای حقوق مردم، کوتاهی نکنید؛ زیرا خدا به آنچه در دل های شما می گذرد، آگاه است. کتمان حق، درظاهر، سکوت است و انسان کاری انجام

ص: ۲۷۴

نمی دهد که احساس کند مرتکب گناه شده است؛ اما درواقع، گناه بزرگی است، زیرا روح انسان را آلوده و پلید می کند.

از این آیه می آموزیم:

۱. معاملات غیرنقدی را براساس قولِ شفاهی انجام ندهید؛ بلکه آن را با نوشتن و گواه گرفتن و درصورت لزوم، با گرفتن وثیقه، محکم و استوار سازید.

۲. با پرداخت به موقع دیون و طلب مردم، نگذاریم اطمینان ها سلب شود و امنیت اقتصادی جامعه از بین برود.

۲۳۲- عالَم محضر خداست

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۸۴)

آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط از آنِ خداست. اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان نگه دارید، خداوند شما را در برابر آن بازخواست می کند. پس هرکه را بخواهد [و شایستگی داشته باشد،] می بخشد و هرکه را بخواهد [و مستحق باشد،] مجازات می کند و خداوند بر هر چیزی تواناست.

این آیه به مؤمنان هشدار می دهد: گمان نکنید فقط گناهانی که با اعضا و جوارحی مانند چشم و گوش و دست و پا مرتکب می شوید، محاسبه می شود؛ بلکه خداوند از آنچه در دل شما می گذرد نیز آگاه است و شما را به واسطهٔ گرفتارشدن به گناهان روحی نیز بازخواست می کند. البته مرادِ آیه، گناهانی است که جنبهٔ درونی دارند و با فکر و روح انجام می شوند؛ همچون اعتقاداتِ کفرآمیز یا کتمان حقوق مردم که در آیات قبل مطرح شد. اما اگر وسوسه های شیطانی به ذهن انسان خطور کند یا حتی فرد تصمیم به ارتکاب گناه بگیرد، تاوقتی که مرتکب کاری نشده است، کیفری ندارد؛ گرچه

فکر گناه به تدریج، دل انسان را تاریک و زمینه را برای ارتکاب آن فراهم می کند.

از این آیه می آموزیم:

انسان نه تنها باید مراقب چشم و گوش خود، بلکه باید مواظب دل و روحش باشد تا پلیدی و ناپاکی در آن خانه نکند و شیطان بر انسان مسلط و زمینهٔ ارتکاب گناه نیز فراهم نشود.

۲۳۳- خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم

آمَنَ الرَّ سُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَ بِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّ-هِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُ سُلِهِ لَا نُفَرِّ قُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُ سُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَ انَكَ رَ بَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (۲۸۵)

پیامبر به آنچه ازسوی پروردگارش بر او نازل شده، ایمان آورده است و همهٔ مؤمنان نیز به خدا و فرشتگان و کتاب های آسمانی و فرستادگانش ایمان آورده اند [و گفتند:] «ما میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم [و به همگی ایمان داریم.]» و گفتند: «ما [ندای حق را] شنیدیم و اطاعت کردیم. پروردگارا، آمرزش تو را [خواهانیم] و بازگشت ما به سوی توست.»

از دید اسلام، جهان به مدرسه ای می ماند که درطول تاریخ، ازسوی خداوند، معلمانی برای هدایت و تربیت ساکنان آن آمده اند. این پیامبران: هریک در کلاسی از کلاس های این مدرسه، بشر را رشد داده اند؛ تاآنجاکه عقل و فکر بشر ظرفیت درک و دریافت کامل ترین برنامهٔ الهی را به دست آورد. آنگاه خداوند، خاتم پیامبران، حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به رسالت برانگیخت. بنابراین، هر مسلمان به تمام پیامبران الهی: و تمام کتب آسمانی که ازسوی خداوند و به واسطهٔ فرشتگان آمده است، ایمان دارد و میان فرستادگان خداوند هیچ تبعیضی نمی گذارد.

از این آیه می آموزیم:

همهٔ پیامبران: یک هدف و برنامه داشته اند؛ اما با آمدن آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، باقی ماندن بر دین پیامبر قبلی، بی حکمت شمردن کار خدا و نافرمانی و بی اعتنایی به حکمت اوست.

۲۳۴- لطف و رحمت الهی برای خطاکاران

لَا يُكَلِّفُ اللَّـهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (۲۸۶)

خداوند هیچ کس را جز به اندازهٔ توانایی اش تکلیف نمی کند. آنچه [از خوبی] کسب کند، به سود او و آنچه [از بدی] مرتکب شود، به زیان خود اوست. [مؤمنان می گویند:] «پروردگارا، اگر [در انجام دادن تکالیف، چیزی را] فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را بازخواست مکن. پرودگارا، تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، همان طورکه [به دلیل گناه و طغیان،] بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی. پروردگارا، آنچه طاقت تحمل آن را نداریم، بر ما مقرّر مکن و از ما درگذر و ما را بیامرز و در رحمت خود قرار ده. تو مولا و سرپرست مایی؛ پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان.»

خداوند، انسان ها را متفاوت آفریده است: یکی باهوش و مستعد و دیگری کم هوش و کم استعداد؛ یکی قوی و تنومند و دیگری ضعیف و لاغر؛ یکی سفید و دیگری سیاه؛ یکی در خانواده ای مذهبی به دنیا آمده است و دیگری در خانواده ای غیرمذهبی؛ یکی در اجتماعی غنی و دیگری را در اجتماعی فقیر و بالاخره، یکی مرد و دیگری را زن آفریده است. باید پذیرفت که برخی از این تفاوت ها، لازمهٔ خلقت و بقای بشر است و برخی ناشی از ستم بعضی انسان ها به یکدیگر و نبود عدالت اجتماعی. طبیعی است که این تفاوت ها، چه به حق و چه به ناحق، در توان جسمی و فکری افراد بسیار تأثیر گذار است. براین اساس، اگر خداوند از همهٔ انسان ها با همهٔ تفاوت هایی که دارند، یک

گونه انتظار داشته باشد، ظلم است. لذا این آیه به یکی از صفات مهم خداوند، یعنی «عدل» اشاره می کند و می فرماید: خداوند بر هیچ کس، بیش از توانش تکلیف نمی کند و بیش از این مقدار، از او انتظار ندارد.

کیفر و پاداش که به میزان تکلیف بستگی دارد نیز متفاوت است و خداوند در قیامت، از هرکس، به اندازهٔ درک و شعور و آگاهی اش حساب می کِشد. بنابراین اگر انسان فرمان واجبی را فراموش کرد یا از رویِ اشتباه و نه عمد، گناهی مرتکب شد، او را مؤاخذه نمی کند. فقط گناهانی که از روی علم و عمد بوده باشند، موجب کیفر خواهند بود.

از این آیه می آموزیم:

۱. اسلام، دینی آسان است که تکلیفی بیش از طاقت انسان ندارد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نیز فرموده اند: «من با دینی آسان و سهل مبعوث شده ام.»

۲. کیفر و پاداش براساس عمل است و عمل تابع قصد و انگیزه؛ پس خداوند کاری را که از روی خطا یا فراموشی باشد، بازخواست نمی کند.

۳. رفتار خداوند با انسان، براساس لطف و رحمت و مغفرت است. اگر انسان توبه کند، گناهانش بخشیده و دلش از آلودگی پاک می شود.

ص: ۲۷۸

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹